من با اعتراف بقصور معرفت وقلم وبیانم در وصف این کتاب نفیس اینقدر میتوانم گفت: پرداختن بشرح زندگانی و آثار وجود مقدس (بودای بزرگ) را بحقیقت مؤلف دانشمند آن سزاوار و براستی اقدام بترجمهٔ آنرا آقای بدرالدین کتابی شایسته بوده است

محمد باقر الفت

تیر ماه ۱۳۳۰

فهرست مندرجات

قسمت اول ـ زندگی (بودا)

فصل اول ـ ظاهرداستان ـ افسانه ها و اساطیر صفحهٔ (۷۴- ۹۴)

فصل دوم ـ دوران جوانی (بـودا) صفحه (۹۴ – ۱۱۲)

فصل سوم ـ آغازارشاد صفحهٔ (۱۱۲ - ۱۳۱)

فصل چهارم کار (بودا) صفحهٔ (۱۳۱-۱۸٦)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	حوضهٔ	حوزهٔ
۳	۲	ودرحقیقت	ودرحقیقت میان این دو سرزمین
٤	۹	کرده	میکند
٤	۲۰	بیروان	پیروان
٦	۷	کشف شهود	کشف و شهود
۷	۱۱	مینمایم	مینمائیم
۷	۲۳	ودائی	بودائی
۸	۲	حوصهٔ	حوزهٔ
۸	۳	»	»
۸	۸	»	»
۸	۱۸	روکار	روزگار
۸	۲٤	حوضهٔ	حوزهٔ
۹	۲٤	دشتند	داشتند
۱۱	۱۱	رهسیار	رهسپار
۱۲	۱۷	تسلط	و سلط
۱۲	۱۷	حوسهٔ	حورهٔ
۱٤	۱	بارفشار	فشار بار
۱٤	۲۰	وروشن	روشن
۲٤	۱۲	میافزایند	میافزاید
۲٥	۱۱	حقیقـ اِحقیقـ)	(حقیقت حقیقت)
۲٥	۳۰	وارانیجااسـ	وازاینجااست
۲۸	٥	صوررت	صورت
۳۲	۱٤	مقاری	مقارن
۳۲	۲۲	فکرهند	فکر هندی
۳۲	۲٤	این کار	این کار
۳۳	۱	بصورت	حتی بصورت
۳۷	۳	هیچگو ه	هیچگونه
۳۹	۱	اطهارداشت	اطهار داشت :
۳۹	۱۷	جاری شد	جاری شده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۱۹	این وچود	این وجود
٤٥	۳	بدون‌هدف؛مرك	بدون هدف مرك
٤٥	٤	بیش‌از هرچه	بیش ازهرچیز
٤٦	۲۳	آثار ودا	آثار واودا
٤٨	۲۹	اورا بابرهما	واورا با برهما
٥١	۳۰	پراتی ودا	پراتی بودا
٥۳	۱۱	زندگی و	زندگی قرین فقر و
٥٤	۲۷	٥ارد	دارد
٥٦	۱۳	لذنی	لذتی
٥٦	۱۷	حیزی	چیزی
٥٨	۷	اندشهٔ	اندیشهٔ
٥۹	۲	در است	است در
٥۹	۳	(برهمه‌شامپاتی)	(برهماشامپاتی)
٦٦	۳۰	پیرو	پیروی
٦۷	۲۳	ترك	بترك
۷۱	۱۱	باهیچ‌چیز	هیچ چیز
۷۱	۱۸	بخارفته	بخطا رفته
۷۱	۲۲	متفنس	متنفس
۷۲	۳۰	سوفسطانیان	سوفسطائیان
۷٥	٤	(مایا ـ)	(مایا ـ ۱)
۷٥	٦	طمیعت	طبیعت
۸٤	۱۳	جزءاطلاعات	جز اطلاعات
۹۰	ذیل‌صفحه	CAJIBAN	CALIBAN
۹۲	۲۰	ذکرگردد	ذکرگردد ؛
۹۷	۲۸	ششبهه	شبهه
۱۰۰	۱۰	تبدیل نماید	تبدیل نماید ؟
۱۰۳	۱۲	پندارد	میپندارد
۱۰٥	۲	درورح	در روح
۱۰۷	۱۱	ومن دیگر	و من دانستم دیگر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۸	۲۵	آغاز	آغاز ،
۱۱۰	۱۳	میکند	میکنند
۱۱۱	۷	کرداست	کرده است
۱۱۲	۱۱	اولی پیر	اولی
۱۱۶	۱۳	سروسلوک	سیروسلوک
۱۱۷	۱	دو نفر بازرگان در برابر	در برابر
۱۱۷	۱۰	نکرده است ؟	نکرده‌است !
۱۲۰	۱	نبارس	بنارس
۱۲۱	۲۲	(ودای)	(بودای)
۱۲۶	۲۴	کند	نمائید
۱۲۷	۲۴	بیروان	پیروان
۱۴۲	۵	تشدیف	تشریف
۱۵۷	۲۶	بیذیرائی	بپذیرائی
۱۵۹	۱۸	اختیار کنند	اختیار کنید
۱۶۱	۳۱	بپردارد	بپردازد
۱۶۸	۱۴	حریقان	حریفان
۱۷۳	۱۰	موار	موارد
۱۷۵	۶	کپش	کیش
۱۷۶	۱۵	هزار پیران	هزار نفر پیران
۱۷۶	۲۳	نمود چنین	نمود وچنین

مقدمهٔ مترجم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

(قرآن کریم)

شبی است تاریك وهراس انگیز، تاریکی وحشت افزائی همه جارا فراگرفته، بیابانی سخت وهولناك درپیش‌است، در این وادی مهیب اثری از نور و روشنائی ونشانهٔ از احساسات و عواطف انسانی که تسلیت‌بخش دل دردمندی باشد وجود ندارد، از یك‌طرف دیوان غول پیکری که در افسانه‌های باستانی یاد شده‌اند باهیکل‌های مهیب وقیافه‌های دوزخی در حرکت ورفت وآمد هستند از طرف دیگر انواع واقسام حیوانات درنده وگزنده، دد و دام صداهای ناهنجار وترس‌آور خودرا درهم‌آمیخته رعب وهراس بی‌اندازه‌ای ایجاد میکنند ولرزه براندام هرشنونده‌ای میافکنند؛ از همه نوع خزندگان در این بیابان موجوداست، مارهای بزرگ‌وکوچك، سیاه وسفید درگوشه‌وکنار بعضی حلقه زده و برخی بجان یکدیگر افتاده باهم نزاع میکنند، دستهٔ دیگری ازآنها که نیرومندتر و وحشت‌انگیزترند با حیوانات دیگر مانند سوسمارهای بزرك و درندگان خطرناك در جدال هستند؛ غرش شیر ها لرزه براندام همه موجودات این بیابان میافکند، حملهٔ پلنگها و ببرها موی بربدن سایر حیوانات راست میکند؛ چشم‌های زنندهٔ افعی‌ها ومارهای بزرك هر بیننده‌ایرا میلرزاند؛ خلاصه این بیابان میدان جنك ونزاع حیوانات‌است، اقسام وانواع ددودام، خزنده وچرنده؛ مانند شیر وپلنك؛ گرك وخرس وکفتار؛ سك وشغال؛ گاو و گوسفند وآهو؛ مرغ وخروس وکبوتر، مار و افعی و سوسمار وغیره در این معرکه جنك، در این دوزخ هراس انگیز، در این وادی هولناك بجان یکدیگر افتاده‌اند، بزرك‌ها؛ کوچك‌ها، نیرومندان ناتوانان را خرد و پایمال میکنند؛ انواع مرغها و پرندگان نیز در این ورطهٔ عجیب وجود دارند ولی در هیچیك ازآنها آثار زیبائی مخصوص ونغمه‌های دلکشی که مورد انتظار است مشهودنیست، از شیرژیان تاروباه حیله‌گر وازپیل‌دمان

تا مورچهٔ ناتوان همه در این بیابان موجود وهمه؛ آری همه درجنك وگریزند اثری از صلح وصفا ؛ آرامش وآسایش وزندگی سعادتمندانه در این بیابان نیست ؛ همه سرگرم جدال ونزاع ، در هرطرف جنك وستیزه برپا ؛ همه دشمن هم و بجان یکدیگر افتاده‌اند واز اینجهت امتیازی میان دد و دام و وحشی و اهلی نیست ، گویا همه خود را موظف بجنك میدانند ، و همه دشمنی و کینه توزی را هدف هستی خود میشمارند

شگفتا ! این موجودات نادان اگر بجان یکدیگرهم نیفتندودر آزارهم نکوشند بزودی خواهند مرد ، همه‌رهسپار کوی فنا هستند ، همه محکوم بانعدام ونیستی میباشند ؛ ودراین سرنوشت‌شوم ، امتیازی‌ازیکدیگرندارند ، وبا این وجود سعی میکنند هرچه زودتریکدیگررا هلاك نمایند ، وگذشته از اینکه در نابودی و محو یکدیگر تسریع میکنند کوشش دارند چند روزی را که‌زنده‌اند در رنج و عذاب بسر برند و از آسایش و رامش بی‌نصیب باشند

شگفت اینجا است که این موجودات بیچاره ونادان همه بزندگی علاقه دارند و(کوشش در هلاك یکدیگر) را بغلط نبرد زندگی وتنازع بقا میدانند ، وزندگی‌بدون زدوخورد وجنك ونزاع را زندگی نمی‌پندارند در صورتیکه خودآنها هم در واقع از این تنازع بیجاکه‌باعث خرابی و ویرانی اساس زندگی همه است بتنك‌آمده وازآن‌بیزار شده‌اند

این طرز زندگی که در این وادی حکمفرما است ؛ این راهی که حیوانات گمراه در این بیابان پیش‌گرفته‌اند بطور قطع بزیان همهٔ آنها است وگرچه منزل‌آخرش نابودی وعدم است‌اما وصول باین منزل آخرین ارزان تمام نمیشود ، بلکه در نتیجهٔ مدتها رنج ومشقت و عذاب و محنت حاصل میگردد

☆☆☆

گمان میکنم ، بیابان توصیف شده موضوعی وهمی وخیالی نیست ، آری دنیائیکه نوع بشر درآن زندگی‌کرده ومیکند یعنی رنج برده ومیبرد درست مانند همین بیابان وحشت‌افزااست ؛ درست دقت کنیم واقعاً با دیدهٔ حقیقت‌بین وباکمال بیطرفی پیرامون خودرا بنگریم ، تلقین‌ها وتبلیغات‌را کنار بگذاریم و قضاوت نمائیم : آیا این جهنم‌های ساختگی که ما خود ایجادکرده ونام‌آنها را اجتماعات بشری گذارده‌ایم قابل تحمل است ؟

آیا تا این حرص‌وآز بی‌پایان در افراد بشر وجود دارد که هرفردی

میخواهد بتدریج آنچه دردنیا هست ازآن اوشودو برهمهٔ جهانیان حکمرانی کند ممکن است کسی روی سعادت وآرامش را ببیند ؟

اصطلاح تنازع بقارا که یك مفهوم علمی وفلسفی است غالباً بیجاو بیمورد بکار میبرند ، زدو خوردها وحرص‌ها وکینه‌ها وعداوت‌ها را تنازع بقامینامند ، خیر ! این تنازع برای بقانیست ، اینهمه کشش وکوشش برای فنا است ؛ چگونه میتوان این موجود بشری‌را خردمندنامید ؟ مگر ممکن است خردمندی که‌میداند دورهٔ عمر کوتاهش مانند بادگذران است ؛ منتهای سعی وکوشش را مبذول داردتاآن دورهٔ کوتاه راصرف شکنجه‌وعذاب خود ونوع خویشتن بنماید ؟

این ثروتمندان که شب و روزدر جمع مال کوشش میکنند وهمه‌چیز حتی آسایش زندگانی خودرا نیز فدای توده‌کردن سیم وزر و جمع مال مینمایند جز رنج طلب چه حاصلی از عمر میبرند ؟

فرض کنیم ، آه‌گرسنگان ؛ نالهٔ ستمدیدگان ؛ فغان برهنگان‌واندوه بیخانمان‌ها بدرقهٔ راه آنها نباشد وازاین راه‌هم زیانی نبرند ، آیا شب و روز جان‌کندن ؛ از آسایش وآرامش دور بودن وخلاصه با هزاران حقه و نیرنك بردارائی خود افزودن وسرانجام همه‌را برجای‌گذاردن و مردن از روی خردمندی و بصیرت است ؟

خلاصه اگر خوب دقت کنم وضع اجتماعات بشری درست مانند میدان نزاع حیوانات است ، افراد انسان مانند درندگان پیوسته دندانها وچنگالهای تیز خود را برای حملهٔ بهمدیگر آماده کرده ، منتظر فرصت ودقت مناسب میباشند

من نمیدانم آیا هدف زندگی نوع بشر که خودرا اشرف‌مخلوقات مینامد همین جنك ونزاع وآزار نوع است ؟ اگر چنین نیست پس هدفش چیست ؟ واگر چنین است آیامیتوان این موجودرا خردمند دانست ؟

وآیا بزرگان عالم حق نداشته‌اند که اورا مانند چهارپایان بلکه گمراه‌تر ازآنهادانسته‌اند ؟

شگفتا ! از تمام این‌کوشش های بیهوده که بغلط نبرد زندگی نامیده شده‌است ؛ نوع بشر ازآن هنگام که تاریخ آگاه است تا امروز حاصلی جز رنج خویشتن نداشته است !

میگویند در روزگارباستان پادشاهی جوان علاقهٔ بسیاری بدانستن

تاریخ زندگی بشر داشت و از اینرو دانشمندی‌را مأمور تدوین وقایع وحوادث تاریخ نمود ؛ سالها گذشت ، روزی بپادشاه اطلاع دادند یك قطار شتر وارد شهر شده وبار هریك از آنها دوجلد کتاب بزرك است ؛ دانشمندیکه ازطرف پادشاه مأمور تدوین تاریخ زندگی بشر شده بود حضور او رسیده گفت کتابهائی که بار شترها است خلاصهٔ تاریخ زندگی بشر است ، پادشاه که در آن هنگام نیروی جوانی‌را ازدست داده بود وبعلاوه کارهای مملکت فرصت خواندن اینهمه کتاب را باو نمیداد مرد دانشمند را مورد تفقدوتقدیر قرار داد واورا مأمورساخت هرچه زودتر کتابهارا خلاصه‌ترکند و بحضور بیاورد چندسال دیگر گذشت دانشمند مزبور با دو جلد کتاب بزرك بحضور پادشاه رسید وانجام خدمت خودرا عرضه داشت ، پادشاه که پیر شده بود متوجه شدکه برای خواندن آن دوکتاب بزرك نیز فرصت کافی ندارد ، از اینجهت امر داد هرچه زودتر بازآن دو کتاب خلاصه شود وبنظراو برسد زمانی گذشت ؛ مرد دانشمندتمام تاریخ زندگی بشررادرکتاب بسیار کوچکی مختصر کرده وبرای عرض انجام وظیفهٔ خود و تقدیم کتاب حضور پادشاه رسید ، متأسفانه در آن هنگام پادشاه پیر در حال احتضار بود و دیگر فرصت کتاب خواندن نداشت از اینروبدانشمند سالخورده گفت من آرزومند بودم تاریخ زندگی بشررا بدانم ، اکنون نزدیك است از جهان فانی رخت بر بندم ؛ اگر ممکن است در چند کلمه تمام تاریخ زندگی بشر را برای من بیان کنید ، پیرمرد دانشمند نتیجهٔ سالها تحقیق ومطالعهٔ خودرا راجع بتاریخ زندگی بشر در سه‌جملهٔ زیر خلاصه‌کرد :

« بدنیا آمدند ؛ رنج بردند ؛ مردند »

تاآنجاکه اطلاع داریم و تاریخ گذشته نیزگواهی میدهد . حاصل زندگی اشرف مخلوقات جز (بدنیا آمدن ، و رنج بردن و مردن) چیزی نبوده است ، پس اگر بگوئیم جامعهٔ بشری ، از این کشمکش ها ، جنك و جدالها ؛ دشمنی‌ها بتنك آمده و بازبان حال از این زندگی متشنج و آشفته وهراس انگیز که آمیخته با فقر و بدبختی و انحطاط اخلاقی و بی ایمانی است شکایت دارد سخنی گزاف نگفته‌ایم

توجه کنید (دی لویس) نویسندهٔ بزرگوار انگلیسی ، در بحبوحهٔ جنك جهانی دوم چگونه با نوای فرح بخش و تسلیت دهندهٔ خود برآنچه بغلط نبرد زندگی و تنازع بقا نام دارد لعنت میفرستد و باقدرت شاعرانهٔ خود

آرزوهای روان دردمند ورنجدیدهٔ بشری را اعلام میدارد :

« در این هنگام که دربرابر هیولای مهیب مرك قرار داریم و در برابر ما در اثر بمباران ، بدن زنی از تصادف با خرده شیشه ها بطوری مجروح شده است که اورا نمیتوان شناخت :

اکنون که گرسنگی وقحطی با جان مردم بازی میکند وروزنامه ها وآگهی‌ها رنج ومحنت را اعلام میدارند ، کودکان دراثر حریق جان میسپارند وکشتی شکستگان در زورقهای نجات بر پشت افتاده با نهیب امواج روبروهستند وباکمال ضعف وبیچارگی پارو میزنند :

در این دنیای کنونی که گویا هدف وجود آدمی مردم آزاری است واینهمه رنجها ومشقتها که سراسر دنیارا فراگرفته برای ارضاء کینه‌ورزی او کافی نیست :

اکنون هنگام آن رسیده است که آشکارا باین مردم اعلام کنیم که:

« **بشریت عبارتست ازعشق و محبت** »



تا آنجا که تاریخ ؛ اجتماعات بشری را میشناساند مشاهده میکنیم که جاه طلبی ومال دوستی ، هوس فرمانروائی و ریاست عده ای معدود همیشه مردم دنیا را رنج‌داده وتا وضع چنین‌است رنج خواهد داد ؛ واساس کینه‌توزیها و دشمنی‌هارا نیز درهمین‌جا باید جستجو کرد ، بنا براین حق باکسانی است که دروصف دنیا چنین‌میگویند :« جهان ماتمکده‌ای بیش‌نبوده ونیست‌ونخواهد بود ومردم‌آن‌جزرنج ومحنت‌حاصلی‌اززندگی نداشته‌وندارند و نخواهند داشت وناکامیهای بشر جرم نادانی خوداواست واودنیائی‌را را که خدای جهانیان بهشتی پر ازنعمت خواسته بدورخی زشت ورنج‌خیز مبدل ساخته‌است»

آری تاریکی وظلمت وحشت افزائی سراسر دنیای بشری را فرا گرفته است واز هرطرف رنج و محنت و بیچارگی زندگی این موجود دوپارا تهدید میکند وچون بادیدهٔ تحقیق بنگریم همیشه چنین بوده‌است ؛ فقط گاه‌گاهی دو میان این ظلمت ووحشت بیکران نورامیدی از یکی از گوشه‌های جهان جلوهٔ مخصوص‌کرده و تا حدی روان دردمند عده ای از افراد بشروا تسلیت بخشوده است ؛ تنها همین نورهای امید یعنی پیامبران بزرگوار متوجه رنجها و مصیبت های بشری شده و خواسته‌اند راه چارهٔ

برای دردهای بیدرمان این موجود بدبخت بیندیشند واورا براه راست هدایت کنند ؛ اگر این آفتابهای درخشان گاه‌گاهی آسمان زندگی بشری را روشن نمینمودند دیگر هیچ نور امیدی تاریکیهای وحشت‌افزای دنیای انسانی را نمیشکافت ودلهای افسرده و روانهای مردهٔ آدمیان را تسلیت نمی‌بخشود ۰ اینك یکی از این مظاهر مقدس ومسعود را بنگرید :

در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ؛ در سرزمین هندوستان ؛ در شهرها ودهکده‌ها ، درجنگلها وبیابانها ، وجودی پاك وبی‌آلایش ؛ ذاتی مقدس ، استادی دانشمند ، بزرگواری بی مانند با عدهٔ ازشاگردان و پیروان خود راه می‌پیمود وچنین میفرمود : «گوش فرا دارید ، راه نجات را یافتم »

این بزرگوار را معاصران و شاگردان ، (گوتامای زاهد) ، (ساکیامونی) ؛ (استاد) ، (فرخنده حال) ؛ (خداوندگار) وبالاخره(بودای مقدس) مینامیدندویکی ازشعرای انگلیسی اورا(نورآسیا) خوانده‌است

(بودا) متوجه رنجهای بشری شد وبرای پیروان‌خود بخوبی آشکارا ساخت که این زندگی خاکی باطرزی‌که این مردم بدان میپردازندجزرنج ومحنت چیزی نیست، کوشش‌ها و تلاش‌های مشهود جهانیان هم جزاینکه رنج افزائی کند نتیجهٔ نداشته و ندارد ، هدف تعلیمات وبرانگیخته شدن خودرا برای رها ساختن جهان بشری از رنج ومحنت زندگی میدانسته و بانیروی آسمانی و قدرت یزدانی خود برضد اهریمن جنك و ستیزه و کینه‌توزی که روی زمین‌را دوزخ حقیقی ساخته بمبارزه پرداخته و تنها راه چارهٔ دردهای بیدرمان انسان‌را یاری و همکاری میپنداشته است چنانکه در جائی حنین میفرماید :

« همهٔ آدمیان بلکه همهٔ جانداران‌در یك کشتی زندگی مادی‌سوار و در یك گرداب بیچارگی مبتلی هستند ولی بجای اینکه بجان همدیگر بیفتند وبخون یکدیگر خاك پاك‌را آلوده سازند شایسته‌اینستکه یاری وهمکاری متقابل‌را نصب العین قرار دهند ودست هم‌گرفته باتفاق راه چاره را بجویند ، باشد که دامنش بکف آرند ۰»

شرح زندگی (بودا) بسیار تاریك ومبهم وآمیخته باافسانه‌ها بوده و هنوز هم تااندازهٔ چنین است ، ولی‌خاورشناسان و هند شناسان بزرك اروپائی سعی کرده‌اند از روی اسناد ومدارك موجود ؛ افسانه‌های محلی ،

کتب مقدس هندوها ؛ بودائی‌ها وسایر فرقه‌های رهبانی هندوستان نقاب از چهرهٔ حقایق برداشته این تجات دهندهٔ بزرك را که زیاده برچهار صد ملیون از نفوس بشری اکنون برآستان عبادتگاهش جبین پرستش‌ونیایش برخاك میسایند تا اندازهٔ مقدور بجهانیان بشناسانند ودر این‌راه گر چه بسیار خون دل‌خورده و رنجهای طاقت فرسائی‌متحمل شده‌اندولی‌خوشبختانه تا پیرامون وصال شاهد مقصود رسیده‌اند

کتابیکه ترجمهٔ آن از نظر خوانندگان گرامی‌میگذرد یکی‌از آثار گرانبهای علامهٔ بزرگوار و خاورشناس معروف آلمانی (هرمان‌الدنبرك ـ ۱) است ، این دانشمند عالیقدر در سال ۱۸۵٤ در (هامبورگ) بدنیا آمده‌است وپس ازگذراندن دورهٔ تحصیلی دانشگاههای (برلن) و (گوتینگن)برتبهٔ (دکترا) موفق و استاد فوق‌العادهٔ دانشکاه (برلن)گردید و درسال۱۸۸۹ استادکرسی زبان (سانسکویت) در شهر(کیل) شد

(هرمان الدنبرك) از هند شناسان معروف و تحقیقات او در زبانهاومذاهب هند مورد استفادهٔ دانشمندان بزرك دنیااست ، وتألیفات سیار مهمی راجع بکتب مقدسهٔ هندوها وسایر فرق دینی و زهاد وراهبان نموده‌است

(هرمان الدنبرك) نتیجهٔ سالها زحمت ورنج و مطالعه و مسافرت و اثر نبوغ علمی خودرا بصورت این‌کتاب که نگارنده آنـرا (فروغ‌خاور) نامیده‌ام تقدیم ارباب فضل ودانش وطالبان معرفت وکمال‌نموده‌است

ممکن است مردمیکه فریفتهٔ رمانها وافسانه‌های پوچ ومهمل هستند وخواندن شرح حال ستارگان (هالیوود) و دانستن طرز لباس و آرایش آنهارا بر تحقیقات عمیق علمی واخلاقی ترجیح میدهند ؛ این‌کتاب‌رانپسندند ولی اطمینان دارم که دانشمندان‌وخواص متوجه زحماتی که مؤلف دانشمند کشیده ورنجهائی‌که در راه نوشتن کتاب و تحقیق در مقدمات آن تحمل نموده‌است میشوند وباهمیت کوششها وارزش مساعی او پی‌میبرند

من کاملا اعتراف دارم که در تـرجمهٔ این کتاب نقایص و حتی غلطهائی میتوان یافت ؛ زیرا آشنا نبودن باصطلاحات کتب مقدس هندی ، ومبهم بودن بعضی قسمتهای کتاب که مربوط بداستانها واساطیر قدیم‌است اشکالهای بسیار برای مترجم ایجاد نموده‌است ولی تاآنجاکه مقدور برده سعی شده‌است کلمات و عبارات ، غیر مفهوم نماند؛ بدیهی است کسانیکه

HERMANN OLDENBERG «۱»

با ترجمهٔ کتابهای مربوط بآثار مذهبی دنیای قدیم سروکار دارند میدانند مترجم باچه اشکالهائی مواجه بوده است

اینک جلد اول کتاب (فروغ خاور) راکه برحلت (بودا) ختم میشود وخود کتابی است کاملا مستقل بخوانندگان محترم تقدیم داشته وامیدوارم :

اولا ـ اهمیت تـألیف ، نقصان و خطای ترجمه ؛ و عظمت مؤلف حقارت مترجم را جبران نماید

ثانیاً دانشمندان و اربـاب معرفت اشتباههـای مترجم را یاد آوری فرمایند تا درطبع جلد دوم کتاب مورد استفاده قرارگیرد

تیرماه ـ ۱۳۳۰ خورشیدی

بدرالدین کتابی

بسمه تعالی

مقدمه

فصل اول - هندوستان و کیش بودائی

تاریخ کیش بودا با تاریخ اجتماع دستهٔ از راهبان فقیر آغاز میگردد که در حدود پانصد سال پیش از میلاد در حوضهٔ رودخانه (گنگ) در اطراف شخص (گوتامابودا - ۱) گرد آمدند، اندیشهٔ مشترك و وسیلهٔ که آنها را بیکدیگر می پیوست و کمال مطلوب جدی آنها احساس صریح و عمیقی بود که در جمله‌های روشن زیرخلاصه میشود:

« زندگی برفراز این خاك تیره جز رنج چیزی نیست، و برای نجات از این رنج چارهٔ جز ترك دنیا وآرامش ابدی وجود ندارد»

این استاد بزرك یعنی (گوتامابودا)باشاگردانش پیوسته‌در مسافرت و حرکت بودند، ووضع آنها کاملا مشابه دستهٔ دیگری است که‌مدتها بعد در شهر(جلیل)در سر زمین فلسطین گردش میگردند و بشارت میدادند که :« ملکوت آسمان نزدك است» آنها نیز درسر سرزمین هندبگردش پرداخته ؛ راجع برنج و مرك سخنها گفته وبشارتی که میدادنداین بوده‌است :« گوش فرا دارید ؛ وسیلهٔ نجات از مرك کشف شده است»

هندوستان ودنیای باختر

محیط تاریخی آن سر زمینی که ؛ بودا درآن بوجودآمده‌است از جهانیکه ما بهنگام اندیشه کردن در تاریخ عمومی بدان خو گرفته‌ایم بوسیلهٔ ورطه های عمیق‌جدا میگردد

انقلابهای طبیعی بوسیله ایجاد حصار بزرگی ازکوههای عظیم هندوستان را از اقلیم های متمدد باختری وشمالی جدا میسازد و همین جدائی از روزگار پیشین برای مردمی که باید در این سر زمین زندگی کنند سرنوشت عزلت و تنهائی را پیش بینی کرده است ؛ شاید بتوان گفت که هندیها بیش از هریك از ملل متمدن جهان، بتنهائی‌و دور از

---

(۱) GOTAMA-BOUDDHA

تأثیرات دیگران مطابق قوانین مخصوص نشو و نما کرده‌اند ، بسی دوراز آنها مللی که باهندیها ازلحاظ نژاد نزدیك یادور بوده بایکدیگر روابطی داشته ، و وظائفی را که تاریخ آنهارا بانجام دادن آنها دعوت میکرده بعهده گرفته وبپایان رسانیده‌اند ، ازاین وظائف ، هند هیچگونه نصیب وقسمتی نداشته است

در محیطی که بودا آئین خود را تعلیم میداده‌است مردم ازافکار مردم غیرهندی اطلاع نداشته‌اند ، و محیط غیرهند در نظر آنها درست مانندجهانهای‌دیگری بوده‌است که‌در فضای لایتناهی پراکنده‌اندوخورشیدها و ماهها و سر زمینهای دوزخی دیگری دارند و عوالم نوینی را بوجود میآورند.

البته مقدر بود روزی درآینده دستی نیرومند مانند دست‌اسکندر مقدونی موانع و حدود محکمی راکه بین هند و دنیای باختر وجود داشته نابود سازد اما قضا چنین اقتضا داشته است که مردم هند ویونان مدتها پس از دورهٔ بودا با یکدیگر تصادف کنند ، میان وفات بودا ولشکر کشی اسکندر بهندوستان یکصدو وشصت سال فاصله بوده است اگر در روزگار پیشین ، در تحت تأثیر عوامل خارجی وپیش‌آمدها مانند هجوم اسکندر وتأثیر تمدن یونان فکر مردم هند توسعه می یافت و روح آنها از خرمی و شادمانی بهره ور میگردید آیا اوضاع آن سامان چه میشد ؟

اسکندردیر بهندوستان رسید زیرا درهنگام هجوم او مدتها بود روح هندی در اثر زندگی انزوائی و گوشه نشینی ، در میان ملل وضع خاصی بخود گرفته بود ، طریق زندگی وطرز فکر هندیها کمترین شباهتی با ملل غیر هندی نداشت ، نه ازگذشته خاطرهٔ باقی بود نه نسبت بزمان حال مهر وکینی نشان میدادند ونه بامید آینده بکارو و کوشش میپرداختند : زندگی مردم با اندیشه های دردناك ورنج‌خیز و خود پسندانهٔ نسبت بآنچه برتر از جهان حوادث و زمان است ورسیدن بحیات ابدی سپری میشده است ؛ در میان تمدن وسیع هند هیچکدام از تعلیمات وطریقه ها مانندکیش بودائی بطور خلوص و ازهمین نظر بطرزی مبهم ومرموز نشانه وعلامت‌مشخص روح هندی نیست

باین سبب میان این سر زمین وسیع و دور افتاده و دنیائی که

بزندگی آن خوگرفته‌ایم بهیچوجه روابط خارجی که در اثر داد و ستد و تجارت و تبادل افکار پدید میآید موجود نبود؛ و در حقیقت جز یك رابطه دقیق تر که با وجود فاصله زیاد و اختلافات ظاهری ملل را بیکدیگر می پیوندد چیز دیگری نمیتوان یافت و آن عبارتست از شباهت تاریخی که در اثر یکنوع قانون در جاهای مختلف دیده میشود

در هرجاکه از آغاز و در طول ایام بدون اتحاد یا اختلاف، ملتی یکنواخت ببسط زندگی معنوی خود پرداخته احوال و اطوار چنین بوده است که در بالا ذکر شد، و میتوان این حالت را (تغییر مرکز ثقل منافع عالی مذهبی از بیرون بدرون) دانست بموجب یك عقیدهٔ قدیمی معنای رابطهٔ انسان با عالم الوهیت بر اساس جذب ودفع و یا نزدیکی و دوری است ، و ارتقاء معنوی شخص مؤمن تنها در اثر برگزیدن اعمال نیك شخصی میباشد ، در اثر این عقیده اندیشهٔ فتح و پیروزی بردشمنان گاهی در نتیجهٔ انقلابی غیر محسوس وزمانی درپیرو پریشانیها و انقلابهای بزرك از بین میرود و اندیشه نوینی جانشین آن میگردد ، در اینحال جائی برای کلمات معمولی(آسایش ، پیروزمندی ، توانائی) باقی نیست بلکه مقصود (آرامش . صلح ؛ نعیم ابدی ونجات) است نعمتها ونیکی‌های جهان بیرونی ، زیبائی‌ودشمنان خارجی ، وحشتناکی خویش‌را ازدست میدهند؛ زندگی‌ورنج اشخاص (مانند ملل) در درون‌روح‌ورطه‌های عمیق وپنهانی‌بوجود میآورد ، در اینصورت در جهان درونی باید بمجاهده برای‌فتح‌وفیروزی پرداخت ، ریختن‌خون‌قربانیهاواطاعت وتسلیم کورکورانه نسبت بمقدرات وحوادث خارجی هیچگونه آرامشی در دل انسان بوجود نمیآورد ، بنا بر این باید راههای تازهٔ یافت که بوسیلهٔ آنها روح از زنجیر ها و علاقه هائی که‌آنرا مقید ساخته‌است برهد وبجهان قدس و پاکی وسعادت برسد .

چون بدین ترتیب هدف و کمال مطلوب درونی تغییر شکل یافت اجتماعات معنوی نوینی بوجود میآید ؛ در نظام معمولی و قدیم جهان در درون خانواده ؛ قبیله وملت ، وحدت مذهب محفوظ و اشتراك عقیده وکیش، طبیعی بوده‌است ؛ هرکس از افراد ملتی بخصوص بوده است واز همین جهت حق داشته وموظف بوده‌است ازکیش خدایان ملی برخوردار گردد ؛ و در مجاورت آن ملت ملل دیگری بوده و

خدایان دیگری داشته اند ـ هرکس در هر جائی بدنیا میآمده یکنوع اجبار طبیعی داشته‌است که یکدسته خدا یان مخصوص را حقیقت و قابل پرستش بداند .

ولی پیدایش کیش‌های تازه در اثر وجود شرایط دیگری بوده‌است زیرا ملت‌هائی قبلا وجود داشته‌اند وسپس کیش های نوین در میان آنها پیدا شده‌است از اینجهت مذاهب جدید با عقایدی برخورد کرده که در ارواح ونفوس ریشه دوانیده و آثار آنها در قوانین وعادات موجود و نمایان بوده است ، فکر تازه همیشه با عقائد قدیمی و موروثی مخالفت آغاز کرده و در وجود اشخاص (یا اگر درست تر بگوئیم) در وجود شخصی که نفوذ و تأثیر بی مانندی دارد ظاهر میگردد

فکر تازه همیشه در فردی مؤثر دیده میشود که بالاتر و برتر از زندگی و فعالیت محیط‌خود بوده و بزرگتر از مردمی است‌که در پیرامون او زندگی میکنند ؛ از اینرواست که در برابر تودهٔ عظیم نادان و عقب افتادهٔ مردم دسته‌ای کوچك ازقهرمانان و نوابغ گاهی بصورت پیشوایان دینی وگاهی بصورت فلاسفه بوجود میآیند ؛ این مردان بواسطهٔ داشتن شخصیت وافکار مخصوص وگشودن راههای نوین ازکسان‌وخویشاوندان خود امتیاز داشته‌اند ویا بنظر میآیدکه چنین باشند. این اشخاص برتر از سنجیده شدن بادیگرانند ، و فضیلت وکمال پوشیدهٔ مرموز و مخصوصی دارند ، عقیدهٔ جدیدی را تبلیغ میکنند وامتیازشان از سایر مردم صاحب رأی و با ایمان اینستکه پیروان و معتقدین‌را بخود جلب مینمایند ، دراین راه لزوم و اجبار طبیعی درکار نیست‌بلکه وجدان و ارادهٔ هرفردی اورا مصمم میسازد که از چه راهی باید آرزومند یافتن راه نجات باشد

چون راهنما و استادی پیدا شد مردمی پیرامون اوگرد میآیند و بدین ترتیب جامعهٔ پیروان یا فرقهٔ‌کلیسائی تشکیل میگردد ، این مردم با یکدیگر روابط نزدیك وپیوستگی کامل داشته ونجات وسعادت روح را اگر هدف یگانه حیات ندانند لا اقل عالیترین مطلوب های زندگانی میشمارند و سایر مردم را مانندکوران درظلمت و نومیدی سرگردان میپندارند ؛ در پیرامون این هسته های مرکزی یعنی پارسایانیکه واقعاً شخصیتی دارند و از زندگی این جهان خاکی رسته اند اجتماعات وسعت پیدا کرده جامعه مذهبی نوین تشکیل میگردد . این کلیسا ها تشکیلات

معنوی بوده وچون توسعه یافت از قید ملیت وهرگونه تمدن خاصی آزاد میکردد وبرای بسط خود هیچگونه حدی نمیشناسد

بدین ترتیب زندگی مذهبی ملتها در بیرون ودرون تغییر شکل میدهد واگر بتوانیم مجموع این تغییرات را با موقعیت و کیفیت خاصی تطبیق نموده و باذکر مثالی موضوع را روشن بکنیم باید آن را با « تحول عهد قدیم بعهد جدید » یعنی (پیدایش مسیحیت) سنجید؛ درتاریخ افتخار اینگونه تغییرات بی نظیر وساده‌ترین وعمیق‌ترین سرمشق آن برای نژاد سامی محفوظ است، تقریباً پانصد سال پیش ازآنکه چنین انقلاب و تغییری در فلسطین پدید آید در دو ناحیه دور افتاده از یکدیگر یعنی یونان وهند حوادثی نظیرآنچه دربالا یاد شد درمیان ملل هند واروپائی بوقوع پیوست

در یونان طریقه‌ها وکیش‌های سری (ارفیك ـ ۱) یعنی طریقهٔ که شاگردان(فیثاغورس) ازآن پیروی میکردند بوجود آمد، تشریفات مذهبی آنها اعمالی نظیر عشاء ربانی وتبرك نان وشراب وفراگرفتن تعلیمات مقدس یعنی قوانین زندگی خردمندانه و متکی بعشق بتقوی بوده است هدف آنها نیز عبارت بوده است از « ایجاد ایمان بزیبائیها و روشنی های جهان دیگر در مردمان پاك»

پس ازآن بزودی حجاب اعتقاد و تخیل برطرف شده و یقین علمی جایگزین آن گردید؛ و عجیب‌ترین و بزرگترین مردان آن (سقراط) یعنی نخستین کسیکه قوانین دقیق وعمیق حکمت عملی و رفتاراسانیرا تعیین نمود دربرابر(الکیبیادس) و(افلاطون) ثابت کردکه تقوی وفضیلت آموختنی و فراگرفتنی است، ازطرف دیگر در هندوستان یکی از مشهورترین مصلحین بیشمار عالم که در آن هنگام در لباس راهبان گردش میکردند یعنی(گوتامابودا) خود را وجودی عالی و مقدس وداشمند نامید و آن

---

۱ orphiPues یعنی کسانیکه مبانی اخلاقی وفلسفی‌را از ارفه (orPhee) اخذ کرده‌اند:

(ارفه) بموجب افسانه‌های یونانی رئیس شعرائی‌است که قصائد و سرودهای مذهبی بدانها منسوب است؛ و برحسب یکی از داستانها(ارفه) کسی‌است که (اپولون) یك‌چنك باو عطا کرد وربالنوع‌های‌شعر وموسیقی نواختن آن‌را باو یاد دارند .

استعداد روحانی و نیرومندی را در خود احساس نمود که بوسیلهٔ آن ممکن بود خدایان و افراد انسانرا از زندان دردناك و رنج خیز حیات بآزادی و آرامش ابدی برساند

در میان دو روح هندی و یونانی تضاد عجیبی مشهود است • ولی از لحاظ تاریخی بوسیلهٔ مسئله اسرار آمیز رنج میتوان آن دو را بیکدیگر شبیه دانست • با این‌وصف نمیتوان فکر واحساس ، ویا تعمق علمی و کشف شهود را با یکدیگر آمیخت و اختلاف این دو نوع وسیلهٔ معرفت بسیار عظیم است ؛ اما در تفاوت اساسی میان طریقهٔ سقراط باروش (بودا) و (مسیح)قانون اصلی وناموس حتمی تاریخ حکمفرما است

چون موضوع را از لحاظ تاریخ مورد دقت قرار دهیم متوجه میشویم‌که فکر بشر پس از قرنها احساس نمود که باید تغییر اساسی در اصول خود بدهد ؛ ملت یونان در برابر این درخواست و احساس ، فلسفهٔ نوینی بجهانیان عرضه داشت و ملت‌اسرائیل دین نوینی بوجودآورد ولی روح هندی آن سادگی را نداشت که بتواند بدون دانستن ، ایمان پیداکند واین روشن‌ضمیری مهورانه را نیز فاقد بود که بدون ایمان بمرحلهٔ دانش برسد وبنا براین‌لازم بود طریقهٔ بوجود آید که هم فلسفه باشد و هم دین وبهمین جهت نه فلسفه باشد و نه دین • این است که‌کیش بودائی پیدا شد • آنچه ما میخواهیم بشرحش بپردازیم بتدریج ، موازات و تناسب این مظاهر بزرك دین‌و دانش را روشن میسازد ، و از نزدیك ساختن مطالب و مقایسهٔ آنها با اصول مغرب زمین اطلاعات بیشتری راجع ببعضی اصول تاریك و مبهم میتوان بدست آورد و امید وارم قوانین کلی که در میان تمام ملل باعث تکامل اندیشهٔ مذهبی میشود و اصول استوار و قابل اطمینانی را در این زمینه روشن سازم

تثلیث بودا

قانون و جامعهٔ راهبان بودائی

روشی که باید از لحاظ تقدم و تأخر موضوعات در این کتاب اختیارشود بالطبع معین است ، بدیهی است نخستین وظیفهٔ ما این‌است که سوابق تاریخی ملتی را که‌کیش بودائی درآن پیدا شده مورد بحث قرار

دهیم و در این قسمت مقدم بر هرچیز باید زندگی مذهبی و نظریات فلسفی هند را پیش از بودا شرح دهیم

پیش از ظهور بودا قرنها بر هندوستان گذشت ودر روح مردم آن تغییراتی پیدا شد که باعث ظهور کیش بودائی گردید ؛ بنا براین آن تغییرات را میتوان از این نهضت جدا دانست • بحث در اصل کیش بودائی نیز بسه بخش تقسیم میگردد ؛ این سه بخش مربوط بسه اصل مهم است که از روزگار پیشین جامعهٔ راهبان بودائی مجموع امور مقدس را تحت آن‌ها مندرج دانسته است : وآن عبارتست از بودا ـ تعلیمات و جامعهٔ راهبان بودائی که مجموع آنها تثلیث کیش بودائی را تشکیل میدهند • پس طبق این نظریهٔ قدیمی ؛ ما نیز در این کتاب در آغاز از شخص بودا بحث مینمایم و نخست اززندگی او ؛از آغاز ارشاد ، شاگردان وپیروان او وروابطی که با اغنیاء وفقرا واشراف وطبقات پست داشته است گفتگو میکنیم در درجه دوم بذکر تعلیمات و قانون بودا میپردازیم و مخصوصاً قسمتی را که روح تعلمات اواست یعنی رنج‌خیز بودن تمام موجودات زمینی ونجات از این رنج و بالاخره هدف کوشش هائی که برای رسیدن بنجات میشود (نیروانا) بیشتر مورد بحث قرار میدهیم ؛ ازطرف دیگر در کیش بودائی مانند (مسیحیت) این یك نکتهٔ اساسی است که تمام کسانیکه عقیدهٔ واحدی را پذیرفتند و از یك راه سالك طریق نجات شدند در خارج هم عضو یك جامعهٔ مذهبی (کلیسا) گرد آمده‌اند اینستکه در فرمول تثلیث بودائی پس از بودا و تعلیمات اوجامعهٔ راهبان ذکر شده است ، مانیز درکتاب همین ترتیب را پیروی میکنیم و در مرحلهٔ سوم پس ازگفتگوی از بودا وتعلیمات او جامعهٔ راهبان‌و یا زندگی رهبانی را موردمطالعه قرار میدهیم؛ومخصوصاً این نکته را روشن‌میسازیم که تشکیلات بودائی‌دوقسمت‌داردیك‌قسمت‌مربوط‌بعدهٔ نامحدودی‌ازمردان‌تارك‌دنیا است که‌زندگی‌رهبانی‌اختیار کرده‌اند.ودیگری مربوط بگروندگانی‌است که‌طریقهٔ اورا پذیرفته وباو ایمان‌آورده‌اندولی‌جزء راهبان نیستند بااین ترتیب مطالعهٔ کیش نخستین بودائی (یا اگر بهتر بگوئیم) قدیمترین اطلاعی که ما از این کیش داریم پایان خواهد یافت این کتاب نیز تنها همین منظور را دارد

۸

هند باختری و هند خاوری

طبقهٔ برهمن‌ها

حوادثی که پیش از ظهور بودا ویا مقارن‌آن اتفاق افتاد عموماً در حوضهٔ رود(گنگ) یعنی مرکز اصلی هندوستان بوده است ؛ در آن زمان که موضوع گفتگوی ما است این حوضه بتنهائی شامل تمام مراکز سلطهٔ تمدن آریائی شبه جزیره‌هندوستان‌بوده‌است قسمتهای مختلف بزرگ‌و طبیعی این کشور که با تقسیم و انشعاب نژاد هـای هندی و انتشار تمدن باستانی هند تناسب و مطابقت دارد با مراحل متوالی پیدایش و تکامل دینی نیز مناسب میباشد

درآغاز ، پیدایش دین را در نیمهٔ شمال غربی حوضهٔ(گنگ) در قسمتی که دره های رود (گنگ ـ ۱) و رود (آندوس ـ ۲) بیکدیگر نزدیك میشوند ودر ناحیهٔ که بوسیلهٔ دو رود (گنگ) و(جمنا ـ ۳)پس‌از اتصال بیکدیگر مشروب میگردد مورد مطالعه قرار میدهیم ؛ زیرا مدتها تنها درآن‌ناحیه تشکیلات حقیقی تمدن برهما وجود داشته است و همانجا است که برای نخستین دفعه قرنها پیش از بودا در میان خردمندان‌برهمنی درجایگاه قربانی ؛ واهداء‌تحف و درزندگی انزوائی جنگلها اندیشه هائی ایجاد و اظهارگردید که بسود طریقهٔ نجات و باعث ترك کیش قـدیمی و معتاد (ودا) بود

تمدنی که در شمال غربی بوجودآمد با اندیشه های مـذکور در امتداد جریان رود (گنگ) یعنی شریان نیرومندی که درآنجا از روزگار گذشته نبض کشور هندوستان باقوت وشدت ضربان‌داشته‌است بسوی جنوب شرقی رهسپار شد ، این اندیشه‌ها چون بمردم نوینی منتقل‌گردید صورت نوینی بخود گرفت و چون بودا ظهورکرد دو ناحیه بزرگ از نیمهٔ جنوب شرقی حوضهٔ(گنگ) یعنی دو استان(کزالا ـ ٤) و (مگده ـ ٥) صحنه ومرکز اصلی انجام کارهای اوگردید ، باین ترتیب کیش بودائی در میان کشورهائی دور از یکدیگر که مدتها پیش از ظهور بودا مقدمـات پیدایش

---

kosala (٤) Jamouna (٣) Indus (٢) Gange (١)
magadha (٥)

این کیش بوجود آمده . وجاهائیکه خود نخستین گروندگان و مؤمنین رادر پیرامون خویش گرد آورده‌است انتشار یافت ؛ و بطوریکه بنظر میرسد تغییر مزبور در امکنه و در اشخاص ، تأثیر قابل ملاحظهٔ درجریان وپیشرفت این کیش داشته است

مهاجرت و پراگنده شدن آریائی‌ها در هندوستان

تمدن آریائی و ودائی

قبلا باید یك نظر اجمالی بملت هائیکه بترتیب با آنها سر و کار داریم بیفکنیم چه آنهائی که مقدمات این انقلاب وتغییر مذهبی را آماده کرده وچه آنهائی که آنرا پذیرفته و تا سرانجام رسانده اند

چنانکه معلوم است ملت آریائی هند از شمال غربی مهاجرت کرده و در شبه جزیرهٔ هندوستان سکونت گزیده است ، باستانی ترین آثار ادبیات و شعر مذهبی که بما رسیده مقارن همین مهاجرت سروده شده‌است ومربوط بگذشته بسیار دوری است ؛ یادبود این مهاجرت وآغاز آن کاملا از نظر هندیها محو شده است ؛ چنانکه ملل قدیم یونان وایتالیا نظیر این آثار و حوادث را که بدانها مربوط است بکلی فراموش کرده اند ؛ همین اندازه معلوم است که آریائیهای سفید پوست هجوم کردند ، منازل وکاخهای بومیهای سیاه پوست را(که نه قانون داشتند و نه خدایان) ویران ساختند : دشمنان آنها یارانده شدند یا نابود گردیدند ویااطاعت آنها را بر گزیدند ؛ درزمانی که سرودهای مذهبی (ودا) تنظیم شده دسته‌هائی از نژاد آریائی و یا لااقل پیشروان منفرد و متهور آنها در مغرب ، تا دهانهٔ رود (اندوس) وشاید هم در مشرق تادهانهٔ رود (کنگ) رسیده بودند در این سر زمین پرنعمت و حاصلخیز گله‌های آریائی ها میچریدند و خدایانشان بوسیلهٔ عبادت و قربانی مورد پرستش قرارداشتند

بموجب تمام شواهد و امارات نخستین طوائف مهاجر دسته هائی بودند که هرچه بیشتر بسوی مشرق پیش رفتند ، اما نمیدانیم که این دسته های مهاجر متحد بودند یا هیچگونه ربط و پیوستگی با یکدیگر نداشتند همین اندازه میدانیم بعد ها در مشرق ملتقای دو رود (کنگ) و (جمنا)

در دو کنار رودخانه جایگزین شدند ؛ این طوائف عبارتند از : (آنگاء-۱) (مگده -۱) (ویدها -۳) (کاسی -٤) و (کزالا- ٥)

موجهای نوینی در اثر جزر ومد مهاجرت دسته‌هائی دیگر از نژاد آریا را با خود همراه آورد ، این مهاجرین جدید عبارتند از طوائف بسیاری که با یکدیگر کاملا ارتباط وانتساب داشته و ازلحاظ عقل وهوش از برادران هم‌نژاد خود برتر بوده‌اندومؤلفین قدیمترین‌آثارفکری هند که تاکنون باقی‌مانده وآنها را (وداها - ٦) مینامند میباشند ، در آن زمان که سرود های (ریگ‌ودا -۷) حوادث و خاطرات آنرا ثبت کرده این طوایف نزدیك مدخل‌های شبه جزیره و در کنار رودخانه (اندوس) و در پنجاب میزیسته‌اند ، بعدها بسوی جنوب شرقی . پیش رفته و در قسمت بالای مسیر (کنگ) و (جمنا)استانها وکشورهائیرا ایجاد کرده‌اندکه قوانین (مانو) آنهارا : (سر زمین خردمندان برهما) و مرکز زندگانی

---

۱ ANGAS ۲ MAGADHA VIDEHAS ٤ KACIS
٥ KOSALAS

٦ VEDAS؛ وداها عبارتند از کتب مقدس هندی که دارای چهار کتب اصلی و عدهٔ ملحقات و تفاسیر است

۷ RIG. VEDA ، ریك ودا ، نخستین کتاب از کتب چهارگانه ودا است وحاوی سرودهائی است که برای‌خدایان سروده شده‌است ، قسمتی از آن از قدیمترین زمانها موجود بوده ولی قسمتی دیگر بتدریج از دو هزار و چهارصد تا دو هزارسال پیش از میلاد جمع آوری شده و حاوی اطلاعات تاریخی مهمی است

ریگ ودا به ده کتاب یاماندالا MANDALAS تقسیم وغیر از اولی و دوتای آخری به‌ریشی ها(RISHIS)یا مؤلفین مقدس نسبت داده شده است خیلی بعد از دورهٔ ریگ‌ودا سه ودای دیگر تألیف شده است

اول SAMA-VEDA که سرودهای مذهبی است

دوم YAJUR-VEDA که حاوی احکام وقوانین‌وآداب‌و مراسم قربانی‌ها است

سوم ATHARVA - VEDA که حاوی طلسم‌ها ، سحرها ، ادعیه اوراد و غیره‌است

پاك و تقوی شعار مینامند (مانو) میگوید : « تمام مردم روی زمین باید طرز رفتار برهمنی راکه در این سرزمین بوجود مآید فرا گیرند» مشهورترین طوائف این سرزمین یعنی مرکز باستانی تمدن ودائی عبارتند از «بهاراتاـ ۱» «کوروس ـ ۲» و پانکالا ـ ۳ » این طوائف در ایجاد معنویات کوشش کرده ونامشان ازآغاز بصراحت باقی مانده است ولی سرگذشت طوایفی که اول مهاجرت نموده‌اند تا پیش از زمانیکه با تمدن برادران و قبائل همنژاد خود برخورد کرده‌اند تاریك و مبهم مانده است در یکی از ملحقات کتب (ودا)موسوم به« برهمانا دسان‌سانتیه‌ـ۴» افسانهٔ باقی‌مانده که راه وضوح بصراحت مسیروراه انتشار کیش و تمدن «ودا» را تعیین میکند :(آگنی) رب‌النوع آتش از رودخانهٔ «ساراسواتی‌ـ۵» عبور کرده و سرزمین باستانی مقدس کیش ودائی‌را ترك‌نموده‌سوی مشرق رهسپار میگردد در رودخانه هائی که بر سر راه او وجود دارند ولی از فراز همهٔ آنها با یك جست و خیز آتشین عبور میکند شاهزادهٔ بنام « ماتهاوا ـ ٦ » و برهمنی موسوم به «گوتاما ـ ۷ » او را تعقیب‌کرده تا برودخانهٔ « سادانیرا ـ۸ » که از کوههای پر از برف سرازیر میشودمیرسند ، از اینجا دیگر« آگنی » روشنی از خود ظاهر نمیسازد :

« سابقاً برهمنان از این رودخانه نگذشته بودند زیرا رب النوع آتش طرف دیگر آنرا فروزان و روشن نساخته بود ولی اکنون برهمنان بسیاری در مشرق آن سکونت دارند ، در گذشته ، آنجاسرزمین بد و باتلاقی بودچون «آگنی»آنرا قابل سکونت نساخته بود اما اکنون سرزمین بسیار خوبی‌است چون برهمنان با کمك قربانیها آنرا قابل‌سکونت

---

pancalas (۳) kourous (۲) bharatas (۱

brahmanadescent sentiers(۴ ، برهمانا ها نگارشهائی است به در برای دانستن اصل سرودها وموارد استعمال ومراسم وشعائر مربوط به آنها ، یکی از برهمانا ها (برهمانا دسان سانتیه است)

SARASVATI(۵)

SADANIRA (۸) gautama (۷) MathaVa (٦

ساخته‌اند » « در هندوستان چنانکه معروف است زمین بد و عقیم مانند جاهای‌دیگر بکمك دهقانان ؛ وبیل‌زدن و شیار کردن خوب وآبادنمیگردد بلکه بوسیلهٔ قربانیها وپیشکشیهای برهمنان مساعد ومناسب میشود»

شاهزاده «ماتهاوا» در مشرق رودخانهٔ« سادانیرا» در زمین بد و نـامناسبی که «آگنی » آنرا آباد نکرده بود سکونت گزید اعقاب او بادشاهان طوایف «ویدها» شدند ، باین ترتیب افسانهٔ مـذکور طوایف (ویدهای) شرقی رادر برابر طوایف غربی که رب‌النوع آتش یا نمایندهٔ خیالی کیش هندیهـا در سر زمین آنهـا از قدیم سکو نت گزیده است قرار میدهد

آنکس که طرز توسعه وانتشار اولی کیش بودائی را مورد مطالعه قرار میدهد باید درنظر داشته باشد ،آن سرزمینی کـه نخستین جایگاه تشکیل جامعهٔ راهبان بوده در آن ناحیه یا اقلاحدود ناحیه‌ای واقع است که (آگنی) درحرکت و سیرروشنی بخش وپرتو افکن خود بسوی مشرق داخل آن نشده است

ملت هندو

محالست بتوانیم باواحد سال یـا قرن تحولات و دوره‌های مختلف جنك پیروزمندانهٔ آریاها تسلط آنهارا بر تمدن ودائی حوضهٔ رود(کنگ) تحت محاسبه بیاوریم ولی راهی بهتر از این برای مقصو د خود داریم که ذیلا به بیان آن میپردازیم:

از روی نوشته ها و آثـار مکتوب ادبی (وداهـا) (که مانند قشرهای مجزائی برفراز یکدیگر قرار گرفته ،وکاملا از یکدیگر جدا و شناخته میشوند) میتوان تصورکرد که چگونه در تحت تأثیر سر زمین جدید و توطن درآن(گرچه طبیعت وآب وهـوایش کاملا هندوستانی‌است) تغییری در زنـدگی ملی این قوم پیدا شده است (مخصوصاً این قسمت با وضوح و صراحت تمام در طوائف ودائی شمال غربی مشهود است) و از روی همان ادبیات و طبقات مجزای آن میتوان دانست‌که چگونه در روح این ملت اثری‌از رنج و ناراحتی پیدا شده و با وجود تغییرات زیاد این سرنوشت اصلی آنها بیك حال باقی مانده‌است و تاملت هندو وجود دارد باقی خواهد ماند

در ناحیه استوائی (کنگ) که هوائی مرطوب و خفه کننده دارد ولی نعمتهای طبیعی آن بسیار زیاد است ، این ملت که برای زندگی درنواحی سرد تری ساخته و آماده بود سکونت گزید ونیرو وخرمی جوانی که با خودآورده بود از دست داد ، مردم و ملتها مانند گیاههای منطقه حاره دراین سرزمین زود شمرمیرسند ؛ وروح وجسمشان سست وضعیف میگردد دریا و نسیم های زندگی بخش آن یعنی این پرورشگاه بزرك نیروی ملی در زندگی هندو ، هیچ تأثیری ندارد ، هندوستان از روزگار پیشین ازآنچه مایهٔ جوانی و نیرومندی و باعث کار و فعالیت و دفاع از وطن و حکومت و حقوق است دور افتاده و محروم گردیده است ؛ اندیشهٔ آزادی با تمام نیروهای زندگی بخش وهمچنین قوای هلاکت آور خود همواره برای هندیها غیر مفهوم و نا معلوم مانده است ، ارادهٔ انسان نمیتواند نظام جهان راکه برهما خواسته وایجادکرده و قانون طبیعی اختلاف طبقاتی راکه ملت را مطیع پادشاه وپادشاه را درتحت اختیار روحانیها قرار داده است تغییر دهد ؛ این موضوع بسیار باعث تعجب یونانیها شد چون در هندوستان دیدند دهقانان در میان معرکهٔ جنك ودر وسط ارتش دشمن بزراعت وآماده کردن زمینها مشغولند :« قانون مقدس و تغییر نا پذیر اینستکه انسان همواره خدمتگذار دوست و دشمن باشد» یونانیها این قسمت را بعنوان پاکی و معنویت واحساسات هندی حکایت کرده‌اند ؛ اما بدیهی است که نباید تنها بملایمت و حلم و خردمندی افتخار کرد : هنگامیکه(آنیبال) بروم رسید دهقانان از زراعت‌خودداری کردند ؛ اما درواقع هندیها از بهترین هدفها و سودهائیکه اساس‌زندگی صحیح ملی است بیخبرند ، البته ارزش اراده و عمل را باید فکر تعیین کند ، اما چون تعادل درونی بهم‌خورد و رابطهٔ حقیقی بین‌فکر وجهان واقعی بیرونی از بین رفت اندیشه دیگر قدرت آنرا نداردکه صحیح واقعی را صحیح درك کند ، عالم موجود در نظر هندو دربرابرآنچه درخیال خود نقش میکند هیچ است ، این نقش های خیالی بدون اینکه شکل واندازهٔ معینی داشته باشد پیوسته وبا فراوانی ووفور رو بازدیادنهاده و بانیروی وحشتناك و مهیبی بسوی سازنده وایجادکنندهٔ خود بازمیگردند جهان حقیقی در زیر حجاب این نقش‌های خیالی ناشناس مانده وغلبه و اعتماد بر آن ممکن نمیگردد ؛ زندگی و سعادت این جهان در زیر

بار فشار اندیشهٔ سنگین و خفه کنندهٔ جهان های دیگر ناتوان و نا بود میگردد

طبقه ممتاز برهمن‌ها

دنیای دیگر ، در این جهان خاکی مجسم ومرئی گشت و ازآن طبقهٔ برهمن ها بوجودآمدند ، دانش قدرت ویژهٔ این فرقه است و نیروئی بزرك و سحرآسا در وجودشان نهفته است ؛ راه خدایان را تنها این برهمن‌ها بروی انسان میگشایند ومی بندند وبا کارهای اسرارآمیز خود وسیلهٔ پیشرفت یا انحطاط و ویرانی بشر را فراهم میسازند؛ نیروی ابتکار و ایجاد که بسط و انتشار آن در زندگی سیاسی ممنوع است تنها در میان این طبقه بآزادی توسعه میبابد

اما چه نیروی آفریننده و ابتکاری ؛ بجای (لیکورك ـ ۱) و (تمیستکل ـ ۲) که هندوستان‌از داشتن امثال آنها محروم بوده اشخاص بسیاری مانند(آرونی ـ ۳) و (یاجناوالکیا ـ ٤)در این سر زمین بوجود آمده‌اند که‌کارشان تعمق در اسرار قربانی ، آتش مقدس ؛و ماده الکلی که در روی‌آتش قربانی وفدیه میریزند و(سماـ ٥)نام دارد بوده ، و بصیرت وهنرشان در این بوده‌است‌که برهمن‌ها یعنی نمایندگان حکومت وسلطنتی راکه برتر ازاین جهانست در برابر جامعهٔ مردم عادی بزرك جلوه دهند و سرمایهٔ کار آنها را فراهم سازند

بدون اینکه این قبیل (فیلسوفان) هندراکه یونانیها آنهارابرهمن نامیده‌اندمورد نظر وتوجه قرار دهیم و نقاط وروشن وتاریك وجودشان را در نظر بگیریم • ممکن نیست بتوانیم جریان فکر هندورا تشخیص داده و درست آنرا دریابیم و هیچ نباید فراموش کرد پس از آنکه روزگاران پسین بنیاد واساس عملیات و زندگی روحی و معنوی هند

---

(۱) lycurgue قانونگزار معروف یونانی که در قرن نهم پیش از میلاد میزیسته است (۲) Themistocle فرمانده معروف یونانی که در قرن پنجم وششم پیش از میلاد میزیسته است

(۳) AROUnIS از برهمنان هنداست

(٤) yajnavalkas از برهمنان هند است (٥)SOMA

ریخته شده و حتی در زمانیکه کیش بودائی ظهور کرد طبقهٔ برهمن هنا یکدسته روحانی ریاکار و دروغگو وحریص نبوده بلکه خلاصه و عصارهٔ مجسم وجود حقیقی و نبوغ ملت هندو بشمار میرفته اند

روزهای برهمن با طرزی کاملا یکنواخت و محدود میگذشته‌است ، دراثر لباس قدسی که اندام وی‌را پوشانده‌بودو نیروهای عظیمی که درخود سراغ داشت زندگی‌درونی و بیرونی او در هرگام‌محدود بحدود ومضیقه‌هائی بوده است . هر برهمنی دوران جوانی را باشنیدن و فرا گرفتن کلمات مقدس میگذرانده است زیرا برهمن حقیقی کسی بوده است که « کلمات مقدس را شنیده باشد» وپس ازآنکه بدین‌وصف شهرت یافت یعنی مردم دانستند که کلمات مقدس را فراگرفته در دهکده‌ها ودرگوشه‌های‌تنهائی جنگل در محیط ودائرهٔ مقدسی که در مشرق زمین بانورآفتاب روشن میشود بتعلیم دیگران میپرداخته است : زیرا تنها در چنین جائی ممکن بوده است تعلیمات سری را شاگردان مستعد فهمانده علاوه‌گاهی‌درمحل قربانی برهمن برای خود و دیگران بوظائف مقدس مذهبی که انجام آنها دقت و معرفت وزحمت زیاد لازم‌داشته‌است‌میپرداخته و یاآنکه مشغول وظیفهٔ اصلی ودائمی برهمنان یعنی تلاوت قسمتی ازکتاب (ودا) بوده است

برای هربرهمنی میسر بوده است‌که در اثرپاداش ومزدی که از راه قربانی و هدیه ، پادشاهان وبزرگان بدو میداده اند ثروت زیادی جمع‌آوری‌کند ؛ اما در همه‌حال افتخار و لیاقت او از اینجهت بوده است که از این راه ها امرار معاش ننماید بلکه باجمع‌کردن خوشه‌هادرمزارع وهدیه‌هائی که‌بدون‌سؤال باو میداده‌اند یا خود از مردمان نیك‌درخواست میکرده‌است‌زندگی رابگذراند ، حتی اگر ازراه‌گدائی وسیلهٔ زندگی را بدست میآورد خود را برتر و بالاتر از پادشاهان و رعایای این جهان میدانست

برهمنان خود را بنام خدایان نیز مینامند ؛ این خدایان زمینی مانند خدایان آسمانی خود را باسلاحهائی خدائی مجهز میدانند که در برابر آنها هیچگونه سلاح زمینی تاب مقاومت ندارد : یکی از سرودهای (ودا) چنین حاکی است :

« برهمنان نیزه‌های تیز و تیرها دارند ؛ تیر آنها هرگز خطا نمیرود ؛ بدشمنان خود با خشم‌وشدت مقدسی حمله میکنند وازدورآنها را سوراخ سوراخ‌مینمایند »

پادشاهی‌راکه برهمنان فرمانروای مردم میشناسند برخود سلطان نمیدانند درموقع تقدیس ومعرفی پادشاه شخص روحانی او را بمردم چنین معرفی میکنند :« مردم دقت کنید ، این شخص برشما پادشاه است ولی پادشاه برهمنان سما است -۱» ، باین ترتیب برهمنان که خود را خارج ازجامعه وحکومت میشمارند همگی یك اجتماع بزرگی که حدودآن باندازهٔ قدرت قوانین (ودا) توسعه دارد بوجود میآورند توانائی و ناتوانی این طبقه از متفکرین متناسب باتوانائی وناتوانی فکرشان است ، گویا این مردم درجهانی‌محبوسند که از قطعاتی مجزی‌ساخته شده‌است ، نسیم‌های خنك وفرح‌بخش زندگی بدانها نمیرسدبی اندازه بخود معتقدو بنیرومندی خویش اذعان دارند واین‌گونه آراء آنها تغییر پذیر نیست ، آنچه در زندگی مردم سود نامیده میشود بنظر آنها محقر وناچیز میآید ؛ تناقض فکر این‌طبقه را بدین‌ترتیب میتوان تشریح کرد : از یکطرف نیرومندی و شجاعت بی نظیری در برهمنان دیده میشود که از تمام علائق مادی صرف نظرکرده عالم خاکی را تحقیر مینمایند وگویا برفراز جهان محسوس و درجائی مافوق زمان و مکان در پروازند و از طرف دیگر طبعی بیمار و سلیقهٔ علیل دارند ؛ در عالمی از اوهام بی اصل و اساس و بدون هدف سر گردان و در رؤیاها و خیالاتی غوطه ورند و در نتیجه از هر گونه بحث و انتقاد بیرونی و درونی بی خبر واز واقعیت اشیاء و احساس صحیح آن کاملا بی اطلاعند ؛ درطریق فکر و اندیشهٔ مخصوص این برهمنان بلند نظری و تعمق با حماقت‌ها و نادانی های کودکانه آمیخته و مخلوط عجیبی بوجود آورده‌است که درتاریخ کوشش‌و مجاهدت نوع انسان برای شناختن خود و جهان، مانندی برای‌آن‌نمیتوان تصور کرد نخستین وظیفه و مقصود ما اینستکه این اندیشه و بسط وتوسعهٔ آنرا درست مورد بحث قرار دهیم

---

(۱) SOMA گیاهی است که ازآن شراب مخصوص میگرفتند و یکی ازکتابهای ریك‌ودا در فضیلت آن است

فصل دوم

وحدت وجود و بدبینی هندیها پیش از بودا

آئین قربانی ونیاز - وجود مطلق

اصول اندیشهٔ هندی ـ مبادی نظری و اصول عقائد هندی تاآنجا که تاریخ نشان میدهداز سرودهای مذهبی (ریك‌ودا) آغاز وازآن کتاب اقتباس شده‌است ، دراین سرودها که قدیمترین کاخ رفیع شعر وادبیات ودائی است ، در قسمتهای مربوط بقربانی ونیاز ودر میان درخواستهائی که از خدای‌آتش و هوا برای طلب حمایت و مساعدت آنها و برای پیشرفت و پیروزی میشود ، (آری ازخلال همهٔ اینها) نخستین کوششهای فکر بشرکه برای نیرومندی خود بکار میبرده مشهود است ، فکرو‌روح انسان بتدریج از جهان تاریك ودرهم خدایان وافسانه‌ها رومیگرداند، از نیروهای مخصوص بوجود خودآگاهی مییابد وبا اطمینان بسوی اسرار وجود و مبدء آفرینش گام‌بر میدارد ؛ در(ریك ودا) چنین مسطور است :« نه وجودی درکاربود ونه عدمی • نه‌جوی بود ونه برفرازآن‌آسمانی • چه چیزبحرکت‌آمد ؟• بسوی کدام سمت درحرکت شد؟• در تحت امر و مراقبت چه‌کس بحرکت‌آمد ؟• آیا آبها ودریای عمیق وجود داشت ؟»

« درآنحال نه مرگی‌بود ونه حیات‌جاودانی • روز وشب از هم جدا نبودند تنها (واحد) بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهدوجود داشت وبجز او هیچ نبود»

« درآنحال برای نخستین‌بار در وجود یگانه (واحد) (میل) پیدا شد واین خود منشاء و آغاز فکر گردید»

« خردمندانیکه نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده‌است ریشهٔ وجود را در عدم یافتند • کی میداند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبدء آفرینش و آغاز آن کجااست ؟ آیا خدایان پس از خلقت جهان بوجوآمـده‌اند ؟ کی میداند هستی ازکجا سرچشمه گرفته‌است ؟ »

«این هستی از کجا آمده‌است ؟ آیا حادث است یاقدیم ذاتی‌است ؟ آنکس که از بالا ترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و

عالم هستی است این‌موضوع را میداند . آیا اوهم واقعاً میداند ؟»

در سرود دیگری بگفتهٔ شاعری برخورد میکنیم که عقیدهٔ بخدایان قدیمی را ترك گفته و در جستجوی خدای یگانه یعنی خدائی که سرور تمام عالم وجوداست میباشد »

(او) که حیات می بخشد (او) که مرك و جاودانی بودن از آثار وجود اواست . (او) که نیرو میدهد (او) که همهٔ خدایان فرمانش را محترم‌میشمارند و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست؟

(او) که این کوههای پراز برف را بوجودآورده است ، (او) که دریا و رودخانه‌های دور از مارا ایجادکرده است (او) که نواحی آسمانها بمنزلهٔ بازوهای او است . وبالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست ؟

(او) که بواسطهٔ وجودش فضا روشن وزمین جامد است (او) که آسمان وحتی بلندترین آسمانرا برافراشته است .(او) که فضاهای اثیری‌را موزون ساخته است . و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میسائیم کیست ؟

(او) که با قدرت کامل خود چشمان خویش را حتی بر فراز آبها میگرداند . (او) که آتش قربانی را ایجادکرده ونیرو می‌بخشد . (او) که خدای واحد ومافوق‌همهٔ خدایانست و بالاخره آن‌خدائی‌که باقربانیها او را میستائیم کیست ؟

هریك از رباعی‌های (چهار فردی) این سرود با این کلمات ختم میشود :« وآن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست ؟ » باید متوجه بودکه چه فاصلهٔ بزرك وچه اختلاف عظیمی بین این سرودها که کاملا جنبهٔ استفهامی دارد و اعتماد و قطع مردم قرون قدیم موجود است : زیرا در روزگار قدیم بهیچوجه در جستجوی خدایانی که باید قربانیها وهدیه‌ها بدانها تقدیم داشت نبودند ؛ بلکه وجودآنها را حتمی وشناخته فرض میکردند

تا اینجا راجع بنخستین پرتو فکر هندوها که برروی مسائل اساسی جهان و زندگی افکنده شده مختصری بیش مشهود نیست بنابراین بهمین مختصر تذکر اکتفا کرده میگذریم ، اما باید دانست بسط نظریه آنها و یا بهتر بگوئیم پیدایش آن از درون افسانه‌ها بروزگاران پسین

صورت علمی و منطقی بخود گرفته است ؛ و برحسب امارات وشواهد ؛ این عصر از دورهٔ تنظیم سرودهای (ریك‌ودا) مؤخر است

در دورهٔ اخیر این اندیشه‌ها و نوشته ها بوفور ودر شعبه هـای مختلف پیدا شد ، عدهٔ زیـادی کتابهـای نثرراجع بقربانی و اصول دینی وعرفانی پر ازکنایات و مبهمات بوجودآمـد ، این آثار بنام (برهمانا-۱)و (اوپانی‌شاد -۲) نامیده میشود • اما تاریخ و عهد نگـارش این آثـار را (بـا اسناد ومدارکیکه در دست داریم) جز بـافرض و احتمال نمیتوان تعیین کرد ؛ (تازه تاریخ پیدایش آنها را میتوانیم فقط بین دوحد وسیع از زمان تعیین کنیم) ولی شاید اگرتاریخ تألیف آنها را بین قرن‌دهم وهشتم پیش ازمیلاد بدانیم زیاد لشتباه نکرده باشیم

اگر عقیدهٔ بخدایان را تأویل نکنیم و همان ظاهر امررا مقصود بدانیم باید متوجه بود که درهمان دوره فکر واندیشهٔ دیگری دردرون آن عقیده نفوذ یافته واز میان یك سلسله موهومات بی اندازهٔ راه‌خودرا بازکرده و سرانجام پایهٔ مذهب را بر اساس نوینی قرار داه است • این فکر و انـدیشه عبارتست از اعتقاد به (وجود واحد وکلی) این وجود فرخنده و تغییر ناپذیر در پشت پردهٔ جهان ناپایدار و آمیخته با بد بختی فرار دارد وکسی نجات میبابد که این جهان پست را رهـا کند و بدان جهان روی آورد ، متفکرین برهمنی این مسائل را بوجودآوردند وقرنها گـذشت تـا طریقهٔ بـودائی پیدا شد و جـامعهٔ راهبـان بـودائی تشکیل گردید

اکنون مـا بایـد اساسی ترین قسمتهائیکه ـاعث پیشرفت انشعاب وجدائی واختلاف‌درونی کیش‌ودائی‌شده‌است‌تعقیب کرده آنهارادریابیم‌تابدانیم کیش بودائی نتیجهٔ مستقیم آنست

آئین وسر قربانی .

در عهدی که آن جدال و نفاق درونی افزون گشت ، تمـام‌کار های فکری و عقلی که درهند بانجام میرسید بدور محور ومرکز واحد قربانی میگردید ، برای یکنفر برهمـن خلاصه و مـاحصل جهان بزرك در محل قربانی نهفته است ؛ وظیفهٔ مهم و ضروری‌ترین معرفت او دانستن آداب

---

oupanishaDs (۲)BRAHMANAS (۱)

مذهبی قربانی است : دانش ومعرفت مربوط بقربانی نباید اسراری پنهان برای او باقی گذارد زیرا دانش مرادف با قدرت کامل است و بوسیلهٔ همین نیرو و توانائی است که خدایان شیاطین را مطیع ورام ساخته‌اند :

توانائی . « این ودیعه ایست که بدانایـان سپرده شده است ، دانا خود توانا است و ناتوان دشمن و رقیب اواست»

عواملی کـه پایه و اساس آموختن اینگونه آداب مقدس مذهبی است دو دسته اند ، دستهٔ اول ارثی و نتیجهٔ میراث عقلی گذشته است و دستهٔ دوم اکتسابی و مربوط بزمان حال است

بسیـاری از افکار واندیشه‌ها از زمان گذشته که مردم با سادگی تمام به « آگنی ـ ۱ ، آندرا ـ ۲ ، وارونا ـ ۳ » اعتقاد داشته‌اند بارث بحاضرین منتقل شده است ، یعنی ازآن‌زمان که پدران و اجداد مردمـان امروزی با تقدیم هدیه‌ها و خواندن دعا و نماز در برابر این خدایـان بتعظیم خم میشده انـد تمام خصوصیات قـربـانی بدیـن خدایـان مربوط میگردد

چون قربانی کننده آلت و افزار مقدسی در دست میگیرد چنین میگوید : « من با نیروی خدای خود (ساویتار ـ ٤) با بازوهای (اسون ـ ٥) وبا دستهای (پوشان ـ ٦) ترا میگیرم »

اگر کسی بخواهد تقدیمی خود را با پاشیدن آب بدان متبرك سازد ؛ آبهارا اینگونه مورد خطاب قرار میدهد : « درهنگام پیروزی و غلبهٔ (اندرا) بر (ورتیرا ـ ۷) او شما را بعنوان یار مصاحب خود اختیار کرد و شما نیز در پیروزی (اندرا) بر(ورتیرا) او را برای یاری برگزیدید »

از آغاز بامداد تا شبانگاه در محل قربانی صدای خدایان که مدیحه میسرایند و یا آواز میخوانند منعکس است ، (اوشا ـ ۸) خدای صبحگاهان وعذرای الهی با اسبهای سفید ودرخشان میآید وبرای منازل انسانی هزاران برکت وتقدیس باخود میآورد (اندرا) که از اثر شراب

---

(۱) AGNI (۲) INDRA (۳) VAROUNA
(٤) SAVITAR (٥) ACVIN (٦) POUSHAN
(۷) VRITRA (۸) OUSHAS

(سما) مست‌شده‌است ، درضمن‌مبارزه‌ای شدید باطوفان و صاعقه مساکن شیاطین را نا ود میسازد ؛ (آگنی) خدای رحیم و مهربان و آن میزبان آسمانی در خانه‌های بشری میدرخشد و هدا یای آنها را بـآسمان میبرد (وارونا) خدای بینا وبصیر مراقب عدل و انصاف است و تمام گناهان آشکارا و پنهان را می‌بیند

اما جهان خدایان باستانی آن قدرت را نداشته است که مدتها ی مدید فکر مردم‌دنیای نوین را قانع نگهدارد؛ زمان‌گذشته که افکار و تخیلات آن‌این خدایان را بوجودآورده‌بودخود درتاریکی و ظلمت قرون نـابـود گردید و از مدتها پیش صورت و منظرهٔ اولی آنها تغییر نمود ؛ روابط بسیاری از خدایان با حوادث طبیعی که سابقاً امری قطعی بشمار میرفت فراموش گردید ولی احتیاج نوینی نیرومند تر از سابق بدین ترتیب پیدا شد ؛ زبان معمولی و اصطلاح معمول زمان میخواست ، این نیروهائیرا که برجهان بزرك و زندگی انسان تسلط دارند؛ بطوریکه دیده وشنیده میشوند ولمس میگردند . با اسامی واقعی خودشان بنامـد یکی ازآنها فضا است که هندیها آنرا (مناطق عالم) مینامند ، دیگری زمان است که نیروی ایجاد و تخریب دارد و آنرا (سال) مینـامند ؛ سایر نیروها عبارتنداز : فصول ماهها . روز وشب . زمین ، هوا . خورشید (موجودی که میدرخشد) و باد (مـوجودی که میوزد و پاك میسازد) دستهٔ دیگر از عوامل ونیروهای جهان عبارتند از وزش ها و نسیم های حیاتی که در بدن انسان نفوذ میکنند یعنی اندیشه وسخن « دو امریکه در واقع یکی هستند و با این وصف از یکدیگر مشخص و مجزی میباشند» این نیرو های پاك را ارادهٔ «انـدرا و وارونا» بکار وا نمیدارد بلکه يك نوع سازمان جبری وغیر شخصی آنهارا بجنبش میآورد؛ جریان این نیروها سیر جهان‌را مرتب ساخته وباعث رنج وشادی انسان میگردد چون‌قدمی بجلو برداریم وسیر زمان راتعقیب کنیم خواهیم دید که‌در برابر مسائل قربانی و جهان خدایان قدیمی مردم در صدد جستجوی پا سخی بزبـان نوین و مناسب بازمان خود و تعبیرات خویش برآمده‌اند از اینرو بتدریج محیط مخصوصی بوجود میآید که در آن رموز و استعارات رو بفزونی میگذارد ، آنچه درجایگاه قربانی وبیش از هرچیز در وظیفهٔ مقدسی که برهمنان آنجـا انجام میدهند ؛ و در پیرامون وجود ایـن طبقهٔ ممتاز

میتوان یافت از این زمان بیمدعبارتند ازخدایان(آگنی-اندرا) ولی باتعبیر و تفسیری جدید • بعلاوه تمام نیروهای پنهانی که در عالم خلقت از بالا بپائین جریان دارند بیش ازاین خدایان مورد توجه هستند : « زیراچنانکه گفته اند تمام عالم تابع قانون فدیه وقربانی‌است » در موضوع قربانی تنها آنچه محسوس و یا تصور میرود که محسوس است مورد توجه نیست بلکه رموز واسراری‌را درآن نهفته میدانند • گفتار وکردارهریك دوجنبه دارد یکی پنهان ودیگری آشکارا و خدایان وجهۀ پنهانی‌را درست‌دانسته از قسمت آشکارای آن‌متنفرند

بعقیدۀ برهمنان اعداد ؛ کلمات ؛ آهنگها ؛ سیلابهاخاصیتی پنهانی دارند ،ودر میان قوای پنهانی و موهوم با طرزی بدون نظم و ترتیب که قابل ادراك نیست حوادثی موهوم اتفاق میافتد ، تبرك نان و شراب وباآئین قداس‌را خدایان فراموش میکنند و بکمك ماهها در جستجوی آن میکوشند ؛ با تابستان و زمستان آنرا درمی یابند ؛ از اینرو باید هنگامیکه ماههای فصل سرما در رسید مدین‌کار پرداخت ، اوزان و بحرهای شعر بآسمان پرواز میکنند برای اینکه ازآنجا شراب (سما) را بیاورند• قربانی تصویر یا تصور سال‌و یا بطور خلاصه میتوان گفت : «قربانی سال است»•روحانیان و مأمورین قربانی بمنزله فصول سال و تقدیمی‌ها و فدیه‌ها ماهها میباشند

اگر بخواهیم در این بازیها و سرگرمیهای فکری حد فاصلی بین حقیقت و رموز (یا محکمات و متشابهات) پیدا کنیم ، اندیشه‌های خارجی بدانها افزوده‌میگرددو دچاراشتباه میشویم ، زیرا این دو کاملا بایکدیگر آمیخته اند : « آفریننده یعنی (پراجاپاتی - ۱) قربانی را بصورت خود آفریده است ؛ از اینجهت گفته‌اند که (پراجاپاتی) تربانی است ،زیرا آنرا بصورت خود آفریده است »

(در این جهان اسرارآمیز و مبهم وتاریك دشمنان بسیاری‌درکمین انسانند ولی از چشم نادانان پوشیده اند ؛ روزها وشبها درپی یکدیگر میآیند و میروند و برکاتی راکه کارهای نیك برای صاحبان خود داشته با خویش‌میبرند ودر جهانی برتر ازقلمرو روزوشب وتوالی آنهاخورشید (یعنی موجودی که درخشان است) بر اریکۀ عظمت جای دارد) پس :

PRAJAPATI(۱)

«آنچه درخشان است مرك است : وچون مرك چنین است موجوداتی که در زیر قلمرو آن قرار دارند میمیرند ، اما موجوداتی که بر فراز آن هستند خدایانند و از اینجهت است که خدایان جاودانی هستند ، اشعهٔ آفتاب مرك بمنزلهٔ مهاریهائی هستند که تمام موجودات این جهان خاکی بوسیلهٔ آنها بحیات بستگی یافته اند ، آفتاب مرك زندگی هر کس را که بخواهد خاتمه دهد بسوی خود کشیده و بالا میرود اینستکه : انسان میمیرد »

اما خردمند از اصول و تقدیم هدایائی آگاه است که بوسیلهٔ آنها بالاتر از ناحیهٔ که درآن شب و روز پی درپی میآیند و میروند و برتر از دنیائی که درآن اشعهٔ آفتاب کاملا بر مرك و حیات تسلط دارند خود را مستقر میسازد؛ روز و شب نتیجهٔ اعمال خردمند را نمیتوانند از او بربایند ، او حیات خود را از مرك جدا میسازد : « نتیجه فدا کاری و قربانی برای (اگنی هوترا ـ ۱) نجات از مرك است » بنا بر این هدف اصلی قربانی و فدیه آنستکه شخص بوسیلهٔ اعمالی مخصوص و سحر آسا نیروهای سری وحرکت پنهانی را که تمام جهان را پر کرده‌اند بنفع خود بکار اندازد ، وبتدریج (قربانی) ازهدف اصلی و مقصد اولی خود (یعنی جلب نعمت خدائی و آرام ساختن خشم خدایان بوسیلهٔ هدیه و قربانی) منحرف گشته‌است

هرچند اعتماد و امید بخدایان دیگر نتواند جهانرا تسلیت بخشد ، ولی بهرطرف که اندیشه توجه یابد نیروی سحرآسای نوینی دربرابراو او پیدا میشود : خدائی هست که بالاتر ازهمه خدایانست و پیش از همهٔ خدایان و سایر موجودات بوده است ؛ او خالق جهان و موسوم است به (پراجاپاتی) : درآغاز او تنها وحود داشت و درهمان هنگام این میل در او پیدا شد :« خوبست من عالم کثرت را بوجود آورم . خوبست من موجوداتی خلق کنم . » و در نتیجهٔ کار رنج خیز و سوزان خلقت؛ عوالم خدایان ، افراد انسان ، زمان و مکان ، اندیشه و سخن را از خود بوجود آورد

این اندیشهٔ (پراجاپاتی یعنی خداوند جهانیان آهنگی جالب تر از آنچه ذیلا نگاشته میشود برزبان گروندگان ومؤمنین جاری نساخته است

AGNI-HOTRA(۱)

: «تصویر آفرینندهٔ جهان خود نیز در غبارومه نامحدودی که آفریده‌هارا فراگرفته مندرج است »

در میان تودهٔ عظیم نوشته‌ها وآثاریکه در اثر فعالیت عجیب این دوره بوجود آمده و بما رسیده است کمترین نشانهٔ تحقیق علمی که از راه آزمایش و استقراء شروع شده باشد و کوچکترین اثر شجاعت و استقلال فکر که برای هدف معین بمبارزه برخاسته باشد پدیدار نیست آن عقل ناتوان وانباشته ازحماقت که بخیال خود همه چیز را میداند و همهٔ اشیا را توجیه میکند از خود کاملا راضی است و درمیان مخلوقات عجیب و جنون‌آمیزخود برتخت فرمانفرمائی و قدرت نشسته است ؛ درزیر سایهٔ شوم این جنون و شوریدگی نسل ها یکی پس از دیگری میآیند و میروند و هرکدام بدون خستگی در میراث نسل‌های گذشته دخالت کرده و برآن چیزی میافزایند و بنوبهٔ خود میگذرد و ناپدید میگردد

پیدایش نقاط مرکزی

اتمان - (۱)

فرصتی لازم است وباید زمانی بگذرد و چشمهای ما بسایه روشن جهان اشباح که در آن هزارها اوهام وتخیلات قرن مورد بحث بیکدیگر آمیخته و تظاهر مینمایند معتاد وآشنا گردد تا بتدریج بتوانیم اموررا مشاهده کرده تمیز دهیم وسرانجام درآن اثر یك قانون طبیعی راکه در فکر تأثیر دارد دریابیم ، اکنون بمورد است نظریاتیکه در قدیمی‌ترین آثار مندرج است ازنظر بگذرانیم وسپس بمطالعهٔ کارها وآثار نسل های جدید بپردازیم وچون بتدریج پیش‌آئیم منظرهٔ این صحنه تغییر میکند و این تغییرات هم فاقد اثر و نتیجه نمیباشد

از میان مبدعات و تخیلات هندی ؛ و از خلال این انبوه مبهم وتیره خیال‌ها واشباح آنچه مهمتراست بتدریج بیرون آمده وصراحت ووضوح خاصی پیدا میکند و در نتیجه تخیلات و اشباح ضعیف تر را تابع ساخته ؛ خود دردرجهٔ اول ودر مرکز دائرهٔ آنها جای میگیرد

از نظر متفکرین هند ترومائی که بکار افتادن آنها جریان عالم

---

(۱) ATMAN

را مرتب نگاه میدارند وجودشان بخودی خود و برای خود نیست ؛ فکر هندی در این موضوع دورتر میرود و هر چه بطرف جلو نفوذ میکند بشتر متوجه میشود که این نیروها متکی بقوائی اصلی و اساسی هستند که از آنها نیروی حیاتی خودرا گرفته‌وچون هنگام زوال و مرگشان در میرسد بدانها می پیوندند ، هرچند امور عالم درظاهر از یکدیگر جدا و مجزی هستند ولی فکر هندی میکوشد درکمون و اعماق اشیاء یعنی آنجا که رابطهٔ‌معینی کثرات رابیکدیگر می‌پیوندد نفوذنموده و کثرت را با توجیه و تأویل بوحدت برساند ؛ و باصل هروجود و(اصل اصل) برسد ، میخواهد رشتهٔ را که با آن‌تار وپود هستی موجودات بهم پیوسته شده و رشتهٔ این رشته را بشناسد واز اصل و حقیقت جهان حوادث و حقیقت (حقیقت) آگاه گردد، بطور مختصر باید گفت اندیشهٔ هندی در جستجوی اصل اشیاء و وحدت درهر کثرت است

تخیلات مخصوص هندی که از دورترین ایام گذشته باقی مانده‌است وابستهٔ همین اندیشهٔ مذکور درفوق است که هر چه پیشتر رفته بیشتر رواج یافته است

در (ریك ودا) حدود صور خدایان قدیمی را باطرزی که روشن و صریح و در عین حال تاریك ومبهم است می‌بینیم ، سرایندگان سرودهای مذهبی بس از کوشش برای تعمق و بررسی در طبیعت اسرار آمیز خدایان ازروی میل وخواست خود اظهار میدارند : خدائی عین خدای دیگر است مثلا میگویند (آگنی) چون بدنیا آید (وارونا) است وچون او را بسوزانند (میترا) است وبرای فرد بشریکه او را میستاید (اندرا) است ۰ فکر هندی نمیتواند مانند اندیشهٔ یونانی خصوصیات حیاتی و و شخصیت و منش فردرا درنظر گرفته و اورا در محیطی محدود که در آن جز برای زندگی خاص خودش جائی باقی نباشد مورد نظر و توجه قرار دهد ؛ بلکه بعکس امور شخصی وجود افراد را رهاکرده وسررشتهٔ آنها رادر اثر تعمق درامور غیر معین و نا معلوم گم میکند ، ازاینجااست که فکر هندی پیوسته در جستجوی کلیات و مجموعهٔ حوادث است و هر مجموعه یا مفهوم کلی را جداگانه و بطور مستقل مورد توجه و نظر قرار میدهد ، تا بوحدت منتهی گردد، خصوصیات فردی و شروط و قیود را کنار میگذارد تا ریشهٔ مشترك و واحدی بدست آورد ، و از اینجا است که

در این موارد چنین نتیجه میگیرد : « این موجود کل است ؛ آن امر واحد است » ، ولی پس از آنکه باین ترتیب سریع وحدتی بدست آمد با همان سرعت آنرا دور میاندازد ؛ این واحد که اکنون در نظر او (کل) محسوب بودمجدداً در میان امواج مغشوش و مبهم نیرو هائی که بر جهان برون و درون انسان فرمانروائی میکنند (مانند زمان ۰ مکان ۰ کلمه ۰ کلام) نابود و فانی میگردد

دریکی از کتب و آثار ودائی بیش از آثار دیگر مبدء این اندیشه یعنی حستجوی (وحدت و کل) را میتوان یافت وترتیب سلسله مراتب آنرا بدرستی دانست ؛ این کتاب که میتوان آنرا بامعنی‌ترین وبهترین قسمت‌ادبیات هندی دانست موسوم است به (برهمانا دسان سانتیه) ازمطالب این کتاب بخوبی‌معلوم میشود که درآغاز چگونه ازمیان تودهٔ انبوه ومبهم اندیشه‌ها موضوع نفس(خود)اهمیت و وضوح‌خاصی‌پیدا کرده‌و دردرجهٔ اول‌قرار گرفته است ، هندی‌ها (نفس) را (اتمان - ۱) می نامند ، معنای تحت اللفظی این کلمه (وزش ، نسیم ؛ جنبش ۲) است ؛ وآن تکیه‌گاه و ریشهٔ اصلی تمام نیروها و مبدء کلیه اعمال حیاتی انسان است ، محرك وزش‌های حیاتی تمام جسم انسانرا احاطه کرده و سر سلسلهٔ همهٔ آنها (اتمان) است و آن نیروئی است مرکزی ودرونی که قوهٔ ایجاد و آفریننده اش بر تمام اعماق زندگی شخصی هرفرد حکمفرما است ، این جنبش حیاتی بدون نام و نشانی است که مبدء و منشاء تمام جنبشهای با نام و نشان است ، موافق آنچه درکتاب (برهمانا دسان‌سانتیه) مسطور است ؛ ده‌نوع‌خیزش وجنبش حیاتی در انسان وجود داردو(اتمان) یازدهمی آنها و پایه و مبدء همه‌است : وباز برحسب محتویات این کتاب ،(اتمان) هستهٔ مرکزی‌است و سایر نیروهای حیاتی در پیرامون آن قرار دارند

(اتمان).روحود انسان‌و شخصیت و اعضاء و نیروهای‌او یك نقطهٔ مرکزی بوده و نیروی واحدی‌است که بخودی خود درکمون تظاهرات و اعمال بیرونی‌حیاتی انسان فعالیت میکند، فرضیهٔ وجود اتمان(طبعاً) در جنبش فکری هند برای اعتقاد بیك نفس‌کلی که محرك تمام‌جهانست اثر مهمی داشته است ؛ آنچه راکه متفکر هندی دروجودمخصوص خود موجوددانسته بجهان بیرون منتقل‌ساخته‌ودرآن نیزعیناً موجودمی‌پنداشته‌است:

SOUFFLE (۲) ATMAN (۱)

درنظر او عالم کبیر (جهان) وعالم صغیر (انسان) بیکدیگر پیوسته وهریك در دیگری منعکس است و تشکیلات و اجزاء هر کدام مشابه و مربوط بیکدیگرند : چشم انسان شبیه چشم عالم یعنی (خورشید) است ، و هرفرد بشری که مرد ، باصرهٔ او بخورشید می‌پیوندد ؛ و چنانکه درانسان‌نیروها ووزش‌های‌حیاتی‌وجوددارد‌خدایان‌نیرو؛ووزش‌حیاتی‌تمام‌اشیاءوجهانند(اتمان)نیز که‌جوهرومرکزوجودانسان‌است‌درحدودوجودشخص‌اومحدودومحبوس‌نمیماند؛ بلکه‌بشکل‌نیروی‌آفرینندهٔ میشودکه جنبش تمام‌جهان از اوست . او پادشاه تمام نیروها ووزش‌های حیاتی ونیز پادشاه خدایان وآفرینندهٔ اشیاء بوده و همه عوالم از وجودش پدید آمده‌اند : « اتمان‌پراجاپاتی یا خدای‌کل‌است» وباز گفته‌اند :« اتمان همه چیز» است ، آنچه گفته شد یکی از هزاران فرضیه‌ها و تخیلاتی است که در این موضوع بوجود آمده است ولی یك سلسله تصورات مبهم دیگر نیز هندیها داشته اند که بتدریج پدیدار گشته ونظرهارا از (اتمان) واتحادآن باجهان منحرف ساخته است اما موضوع (اتمان) نیز بکلی فراموش نشده بلکه بطور پنهانی در کار بوده و منتظر دورهٔ شده است که از نو بخاطر ها آید و جلوه گری آغاز کند .

برهما

در همین دوره در عالم اندیشهٔ هندیها یك نیروی ثانوی که نمایندهٔ قدرت بزرك جهان شناخته شده جلوه‌گری‌آغازمی‌کند . کلام مقدس که همواره متعاقب قربانی است در تحت سه‌شکل و سه عنوان محفوظ میماند . ۱ ـ سرود مذهبی ۲ ـ دستور ۳ـ آواز وسرود . معرفت این اصول وعناوین سه‌گانه ویژهٔ کسانیستکه حافظ (وداها) هستند . (برهما) آن نیروی پنهانی است که کلام مقدس و برهمن‌هارا که‌ازآن‌آگاهی دارند بعالمی بالاتر وبرتر ازجهان و کلام غیر دینی سوق می دهد ؛ همین نیرو چون در سرود ، دستور وآواز جایگزین است خودمعنی برتری وحقیقت قدس و پاکی آنها است : (حقیقت کلام ، برهما است) دنیای سخن ودائی که معرفت وبکار بستن آن درقربانی ، وظیفهٔ اصلی زندگی برهمن است برای او بمنزلهٔ عالم صغیر است : برهمن طنین و انعکاس جهان‌رادر قافیه های آواز مقدس میشنود ؛ نیروی سحر آسای برهما که پیش از

هر چیز در آهنك و نوای سخنان(ودا) خلاصه شده ، در نظر برهمن ؛ بزرگترین موجد و نظم دهندهٔ وجود و راهنمای نیرومند سر نوشت است در اینجا اندیشهٔ (نیروی آفریننده) و فرمانروای جهان که میراث ازمنهٔ گذشته و باستانی است بـا طرز فکر زمانهای نوین آمیخته گردیده و صوررت نوینی متناسب با تمایلات زمان پیداکرده است

لطافت و زیبائی تخیلات هندیها راجع بـه (برهما) ،کهدر اعماق کتب (ودا) جابگزین است با غرور راهبانهٔ جانشینان(برهما)در میان نوع بشر (مقصود برهمن هـا است) آمیخته‌گردیده و بکمك یکدیگر جایگاهی رفیع و اهمیت خاصی برای خود بوجود آورده‌اند

راجع بیکنفر روحانی‌که تشریفات مذهبی معینی را انجام میدهد چنین گفته‌اند :« او از برهما یعنی سرسلسلهٔ جهانیان سخن میگوید ، وازاینجهت برهمن‌سرسلسلهٔ جهانست»

یکی از سرودهای قدیمی (ودا) چنین‌آغاز میشود .« زمین برروی حقیقت برپا شده ، آسمان برورری خورشید بناگردیده(آدی تیا ـ۱) ها واقعاً وجود دارند»

درجای دیگرچنین مسطور است :« برهما نفس‌کلام است . حقیقت کلام برهما است»... « برهما حق است» ... « بواسطهٔ بـرهما آسمان و زمین باهم پایدارنده.»

چنین اندیشهٔ که شرح‌آن داده شد شاید بیش‌ازهر چیز از مختصات فکر هندیها باشد ، ولی این نکته‌را باید دانست‌که مبدء پیدایش آن‌مشاهدهٔ عالم محسوس نبوده بلکه در اثر اندیشه و تفکر راجع بقدرت و توانائی کتب (ودا) واشتغال بشغل روحانی پیدا شده وبتدریج اهمیت یافته‌است‌تا آنجا که آنرا عالیترین اندیشهٔ که فکر انسان قادر بدریافتن آنست دانسته اند

ولی اهمیت برهما مدت زمانی طول‌کشیده تاظاهر گردیده است زیرا دربرابر این نکته که میگفته‌اند :« برهما شریفترین خدایـا نست » اینرا نیز اظهار میداشته‌اند :« آندراوآگنی شریفترین خدایانند.» بعلاوه برهمادرآن دوران ، آن‌نیرووتوانائی را نیافته بودکه بتواند (پراجاپاتی)

---

۱) ADITIyAS یعنی خدایـان بزرك کـه فرزندان ADITIE یعنی لایتناهی هستند

خدای قدیمی ؛ آفریننده و پروردگار جهـان را از سریر فرمـانروائیش سرنگون سازد ؛ بلکه در مرتبهٔ بعد از او جای داشته است . (برهمانا دسان سانتیه) در این موضوع چنین اظهار میدارد : « در روح پراجاپاتی این میل پیدا شد . من میتوانم از حـال وحدت بیرون آمده و کثرت ایجاد نمایم ؛ دراین راه کوششهای بسیاری کرد و زحمات طاقت فرسائی متحمل شد ، پس از کوشش بسیار و تحمل زحمت طاقت‌فرسا ، درآغاز برهما یعنی معرفت سه گانه را ایجاد کرد ؛ و این خرد برای او بمنزلهٔ نگاهبان و تکیه‌گاهی شد ؛ وازاینجهت گفته‌اند :« برهما تکیه‌گاه عالم است ؛ و لذا آنکس که کلام مقدس را فرا میگیرد تکیه‌گاهی پیدا میکند ؛ زیرا برهما تکیه‌گاه است»

و نیز در این موردچنین گفته‌اند :« برهما نخستین مولودعالم است» اما باید دانست برهما موجود ازلی وبدون آغاز نیست بلکه نخستین‌فرزند پراجاپاتی (یعنی پدر جهان‌و جهـانیان) میباشد

وجود مطلق یا :

(اتمان برهما)

در پیدایش این دو اندیشهٔ هندی یعنی اتمان و برهما یعنی‌درکیفیت توسعه وانتشار آنها یکنوع وجوب وازوم‌آرام و یکنواختی که‌لازمهٔ پیدایش هر قانون طبیعی است مشهود است ؛ هر یك ازاین دو موجود ، در آغاز در قلمرو مخصوص خود مهمترین جایگاه را اشغال میکنند ، وقوهٔ خیـال بسط و توسعه و نفوذ آن دو میافزاید و سپس آنهارا تـا بالا ترین درجات‌جهان بزرك سوق داده مهمترین کارهارا بدانهـا منسوب میدارد هر چند بر حسب اساطیر و داستا نها ، (اتمان) و(برهما) مجزی وممتاز از یکدیگر یاد شده باشند ؛ غیر ممکن است درخلال جریان و آمدو رفت اندیشه‌ها ومقایسهٔ آنها وپیدایش رموز واسرار این دو موجود بیکدیگر نزدیك نگردند ، مثلا(برهما)را صورت عالم و(اتمان) را نخستین فرزند همین عالم نامیده‌اند ، ونیز گفته‌اند : (برهما) درسرود مقدس و کلام و آواز حلول میکنند ؛ وکسیکه تشریفات مذهبی را انجام میدهد بوسیلهٔ سرود وکلام وآواز نفس خود یعنی (اتمان) را بوجود میآورد . باز در جای دیگرچنین مسطور است .« نسیمها و وزشهای حیاتی متکی بوجود

اتمان هستند » و « وزش‌های حیاتی عبارتند از برهما »، مفهوم (برهما) و(اتمان)که‌سابقاً محدود ومشخص بود بتدریج تا لایتناهی توسعه مییابد و بنابراین بتدریج امتیاز این دو اندیشه از بین میرود ؛ زیرا فکر هندی که نسبت به (وحدت) حریص است نمیتواند اختلاف اندیشه‌های فردی‌را محفوظ نگاهدارد

دراثر مرور زمان آخرین حدود وامتیازات ، (اتمان)و(برهما)از بین میرود ، تصور موجود واحد وابدی که گاهی ظاهر شده وزمانی درزیر امواج آشفتهٔ اوهام ناپدید گردیده است سرانجام صورت روشنی بخود گرفته وبمرحلهٔ وضوح و قطعیت میرسد تا دیگر از بین نرود ؛ تمام مظاهر کثیر باین موجود واحد منتهی میگردند ؛ روح و جهان از همین سرچشمهٔ فیض تراوش کرده و حرکت و حیات آنها از او است ؛ نام این موجود واحد(اتمان) و نام دیگرش (برهما)است، (اتمان)و(برهما) دراین‌وجود واحد منحل میشوند ، ودر همین اندیشه است که فکر مضطرب و پریشان که در عالم اشباح وخیالات‌از فرط سرگردانی خسته شده وبستوه آمده‌است سرانجام آرامش را در مییابد • درهمین موضوع درکتب مقدسه چنین گفته شده است :

« برای ستایش و معرفی اتمان باید بگوئیم ، جسم او نسیم است صورتش نور است ، نفس او أثیر است ؛ هرشکلی که بخواهد بخود میگیرد مانند اندیشه تندو نافذ است : اصل سخنان خوب و اعمال نیك است ؛ مبدء هربو و هرطعم است ؛ در تمام نواحی و مناطق جهان تأثیر ونفوذ دارد ، بدون هیچگونه ؛ کلام و دقتی تاآنجا که جهان ادامه دارد او نیز وجود خودرا بسط میدهد ، در کموب هردانهٔ کوچکی مانند برنج وجو وحتی ارزن (اتمان)وجود دارد

اتمان مانند روشنائی بدون‌دود ؛طلائی‌ودرخشنده است ولی گشاده‌تر از آسمان ؛ منبسط‌تر از اثیر ، بزرگتر از زمین و باعظمت‌تر‌از تمام موجودات است ؛ او نفس نسیم و زنده و حقیقت وجود (من) است ، چون (من) از اینجهان رخت بربندم باین (اتمان) می پیوندم ، کسیکه‌اینگونه می اندیشد ؛ هیچ‌شکی برای‌او وجود ندارد- این‌سخنان را (ساندیلیا-۱) گفته است

---

(۱) CAMDILyA

بدین ترتیب مرکزجدیدی برای فکر انسان پیدا میشود ، این خدای نوین بزرگتراز خدایان قدیم است زیرا او (کل وجود) است وبدرخواستهای قلب انسانی هم نزدیکتر ازآنها است ؛ زیرا او (حقیقت) انسان است ، نام دانشمندی[۱] که برای نخستین دفعه این عقیدهٔ نوین را اظهار کرده معلـوم نیست و ممکن است سخنان او در آغـاز در محیط کـوچك و محدودی منعکس ومنتشر شده باشد ، اما کسانیکه این اندیشه را پذیرفته اگـر هـم ازلحاظ تعداد کم بوده مسلماً روشن فکرترین و دانشمندتـرین مردم هند بوده‌اند و خواهیم دید که چگونه پس از این دوره همهٔ اندیشه هـا در برابر این فکر اهمیت خود را از دست داده ، و تمام مباحث و مسائل بمبحث واحد یعنی مسئلهٔ (اتمـان) (که اساس همـه اشیاء است) منتهی میگردد :

خردمندیکه در هنگام ترك خانه و زندگی برای آخرین دفعه با همسرش صحبت میکند سخنش در موضوع (اتمان) است ،

مشاجره وگفتگوی برهمن ها که برای مراسم با شکوه قربانی در دربار پادشاهان جمع میشوند دراطراف (اتمان) است

درآثاری که تا این زمان باقی است مباحثه ها و مشا جره هـای بسیاری از برهمنان دیده میشود که از راه بحث در پیرامون (اتمان) نیروهای خود رامیسنجیده اند خردمندی بنام «گارگی ـ ۱» به «یاجناوالکیا ـ ۲» چنین میگوید :

« همانگونه که پسر یکی ازخدایان «کاسی ـ ۳» ویا «ویدها ـ ٤ » کمان بستهٔ خودرا میگسترد و تیر کشندهٔ در دست گرفته براه میافتد ، من نیز خودرا با دوسؤال مسلح ساخته و نزد تو آمده‌ام که آنهـا را حل کنی»

یکی دیگر ازکسانیکه بموجب داستان «برهمانادسان سانتیه » دراین مبارزهٔ عظیم سخنوری ومباحثهٔ کلامی با «یاجناوالکیا» نبردمیکند باو چنین میگوید « چون کسی ضمن اشاره با دست بگوید • این اسب است ؛ این گاو است • بااین عمل یعنی اشارهٔ حسی آنرا نشان میدهد• ولی آیا «برهما» چگونه ازچهرهٔ «اتمان» که در هرچیز موجود است

KACI (۳) YAJNAVALKYA «۲» GARGI «۱»
VIDEHA (٤)

پرده برمیگیرد ، آخر بمن نشان بده (اتمان) چیست ؟ » . حریفان اینگونه مباحثه میکنند و پادشاهان نیز بمشاجرهٔ آنها گوش میدهند ، آنکس که ازمباحثه و مناظره فاتح بیرون آید ؛ ازگاوهای مادهٔ که برای برهمن ها نگاهداری شده وشاخهای آنها ازطلا پوشیده شده است بعنوان جایزه دریافت میدارد

متن کتب مقدسه غیر ازاین مناظر باشکوه در باری منظرهٔ ذیل را نشان میدهد: « چون برهمنان (اتمان) را شناختند بعلاقهٔ خانوادگی و مال وجاه پشت پازده وچون گدایان آواره و ولگرد میشوند

این قدیمترین نشانهٔ رهبانیت هند است ؛ از این برهمنها که (اتمان) را شناخته وزندگی قرین فقر و آوارگی را برگزیده اند تکامل تاریخ ما را مستقیماً به (بودا) هدایت میکند ، چه او نیزخانواده وثروت خود را ترک گفت و باجامهٔ زرد رهبانی زندگی قرین فقر وسرگردانی را برگزید وازهرسو در جستجوی راه نجات روان شد ، پیدایش مبحث وجود ابدی وزندگی رهبانی در هند مقارن یکدیگر بلکه هردو مظهر یك واقعه و حقیقت مهم میباشند

وجود مطلق

و جهان بیرونی

اکنون باید اندیشه‌ها و تصورات مخصوص فکر هندی رادرخصوص (اتمان) و(برهما) وروابط آنهابا دنیای خارج تشریح نمائیم ، ازاینجااست که تمایلات مخصوص کیش بودائی آغاز شدهٔ ومشهود میگردد

نظریات وافکار برهمن‌ها راجع به (اتمان) مجموعه وطریقهٔ معینی بوجود نمیآورند ؛ فکر هند بانظرآنی وچشم‌اندز نوری مجموعهٔ جهان‌را در نظر میگرفته وبیش از این کاری نمیتوانسته است انجام دهد ، زیرا نه نیروی این‌کارراداشته و نه احتیاجی برای این‌عمل درخود احساس میکرده است . اندیشهٔ هندی نمیتوانسته است این تصورات کلی‌را که خود همچون‌بازیگری بوجودآورده‌است‌بصورتی روشن وواضح درآورد ومسائلی را که در اثر این تصورات پیدا شده مورد توجه قرار دهد و مطالب جدی را ازخیالات واهی و مبهم جدا نماید . تعمق ؛ تعریف واثبات علمی

بصورت ابتدائی واولی خود وجود نداشته است ، وبجای آنها در هرمورد فکر برجسته وتندی دیده میشود که‌همچون برق درخشنده‌است ولی متکی بهیچ اساس و متعاقب بهیچ نتیجهٔ نیست وتنها یکنوع بازیگری بالغات و وکلمات است

هندیها پیوسته درجستجوی استعارات وکنایه‌ها وسخنان شاعرانه نوینی بوده‌اند که‌باآنها معمای (اتمان) را حل نماینده از دورترین ایام پیشین وآغاز عالم سخن میگفته ، در پیرامون کیفیت وجود روح آدمی در دنیای دیگر بحث میکرده اند ولی همواره همهٔ این سخنـان مربوط به (اتمان) میشده است • وجای تعجب است که چگونه درمیان این تودهٔ افکار مبهم ودرهم آمیخته ؛ اندیشه های کاملا متناقض در مجاورت یکدیگر قرار گرفته وتناقض آنها مورد توجه قرار نمیگیرد

تصور (اتمان) در روزگار پیشین برای تشریح این موضوع بیك قسمت از مهمترین اثری که ازآن دوره باقی مانده ، یعنی آخرین قسمتهای (برهمانادسان سانتیه) توسل میجوئیم ، در این اثرمکتوب با اولین تحقیقات راجع(باتمان)برخورد میکنیم ؛ این تحقیقات مبهم و آمیخته با خیالات اندیشه‌هائی واهی بنظر میرسد ، موجودیکه تمام جهان وجهانیان را مبدء و مصدر است در این کتاب به (اتمان) یعنی بهمان نامیکه در دوره های اخیر هم بدان مشهور بوده نامیده میشده‌است ،

افکارواندیشه‌های مربوط به (اتمان) که‌دراین کتاب دیده میشود دارای سادگی و خشونت قدیمی و بدوی بوده و ازخط سیر اصلی‌وگذشته خود انحرافی ندارد : درآنجا چنین مسطور است :

« درآغاز (اتمان) وجود داشت ، او بمردی شباهت داشت ؛ در پیرامون‌خویشتن نگریست و جز خودچیزی ندید ؛ اولین سخنی که آغازکرد این بود (من هستم) از اینجا کلهٔ (من) پیدا شد ، واز اینجهت هنوز هم‌کسیکه طرف خطاب واقع میشود درآغاز میگوید (من) وسپس‌اسم خودرا ذکر میکند ، « اتمان » ترسید واز اینرو بعدازآن وقت هر کس تنها بماند میترسد • سپس با خود اینگونه اندیشید: «درصورتیکه جزمن موجودی نیست ازچه میترسم ؟ » بنا براین ترس او از بین رفت • واقعاً ازچه میترسید ؟ باید موجود دیگری باشد تا از او بترسد•(اتمان)احساس کرد که خرسند وراضی نیست‌وازاینجهت است که انسان هروقت تنها باشد

راضی وخرسند نخواهد بود . (اتمان) میل بیداکرد که دو موجود وجود داشته باشند ، در وجوداو طبیعت زن و مردی که درآغوش همقرارداشتند یافت‌میشد ؛ طبیعت خود را بدو قسمت کرد ؛ از اینجا زن وشوهر پیداشده واز اینجهت میتوان بگفتهٔ (یاجناوالکیا) معترف شد ، کـه هر یك از ما نصف از یك موجود هستیم ، واز اینرو است که نقص وجود مرد بـا زنـ ترمیم میشود . پس (اتمـان) بـا خود جمع شد و از اینرو مـردم بوجود آمدند . »

در کتاب فوق دنبالهٔ سخن اینطور ادامـه پیدا میکند: دو نیمـهٔ نر ومادهٔ که در طبیعت (اتمان) وجود داشت پس ازآنکه شکل انسان در درآمدبترتیب شکل حیوانات را بخودگرفت وسلسلهٔ موجودات جاندار را بوجودآورد ؛ بالاخره (اتمان) از خود حرارت و برودت یابعبارت دیگر خدایان (آگنی) و(سمارا) ایجادکرد :

« بابن ترتیب آفرینندهٔ نخستین . مافوق خود را ایجادکرد ؛ زیرا اوخدایانی بزرگتر ازخود بوجودآورد ؛ وخوداوکه موجودی فناپذیراست موجوداتی فنا ناپذیر خلق نمود ، بنا براین عالیتر از خودرا آفریده‌است دراین سلسلهٔ‌آفرینش آنکس که‌این معنی‌را درك کرده ، محل و موقع و جای خود را دَر می‌یابد »

ازلحاظ خارجی این قسمت‌کاملا شبیه بکتب قدیمهٔ مربوط بتکوین وبیدایش جهانست که‌آغازآنها اینگونه است : « درآغاز پراجاپاتی‌وجود داشت» درواقع این عقیدهٔ ساده وسطحی راجع بمبدء عالی‌را (صحیح‌تر آنست کـه بگوئیم موجود اولی) بزحمت میتوان‌از تصوریکه هندیها در گذشته راجع به (پراجاپاتی)آفریننده و فرمانـروای جهانـ داشته اند تشخیص داد. (اتمان) مطابق این عقیده بانسانی‌ابتدائی‌ولی خیلی‌نیرومند شبیه‌تراست تا بخدایان ، ومخصوصاً بوجود واحد بزرگیکه حیات‌وحرکت همه چیز ازاو است کمتر شباهت دارد ــ این (اتمان) مـانند فرد بشری در تنهائی میترسد ، وامیال مبهمی درخود احساس میکند ؛ مانند بشرتوالد و تناسل مینماید ، عدهٔ ازخدایان مخلوق او هستند ولی این آفریده هـا بزرگتر ازآفرینندهٔ خود میباشند ودرموضوع ایجاد وآفرینش هم‌ازاوبرترند خلاصه (اتمان) که‌خود موجودی فبانی است خدایـان جاودانی بوجود آورده است

مفهوم جدید (اتمان) مکالمهٔ
(یاجناوالکیا ومترائی)

قسمتهای دیگری از کتاب (برهماناد سان‌سانتیه) را نیز لازم ست در برابر این قسمتی که نقل شده ذکر کنیم. « یاجناوالکیا » برهمن مشهور ، هنگامیکه میخواهد خانه وزندگی را ترک کند ، وزندگی رهبانی وگوشه نشینی اختیار نماید ، دارائی خودرا بین دو زنش تقسیم می نماید ؛ هنگامیکه از خانه دور میشود زوجه‌اش (مترئی) از او چنین میپرسد : « اگر دارائی و ثروت من دنیا را فراگیرد آیا من موجودی جاودانی خواهم بود » شوهر درپاسخ چنین اظهار میدارد .« در اینصورت زندگی تو مانند ثروتمندان خواهد بود ، اما جاودانی بودن وجود انسان بدارائی وثروت او مربوط نیست » دوباره زن این سؤال را میکند :« اگر من جاودان نمانم همهٔ عالم برای من چه سودی خواهد داشت ؛ ای وجود عالی و بزرگوار آنچه میدانی آشکارا با من بازگوی.» در پاسخ این پرسش برهمن بدین ترتیب راجع به (اتمان) با او صحبت میکند :

« اگر طبلی را بکوبند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته وتصرف کند ولی هنگامیکه خود طبل یا آنکس که اورا میکوبد گرفتیم صدارا هم گرفته‌ایم اگر چنگی را بنوازند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته وتصرف کند ، ولی هنگامیکه خود چنگ یا نوازندهٔ آنرا گرفتیم صدا را هم گرفته‌ایم . اگر بوقی را بصدا در آورند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند ولی وقتیکه خود بوق یا بصدا در آورندهٔ آنرا گرفتیم صدا راهم گرفته‌ایم . اگر هیزم تری را برآتش نهیم از هرطرف دود بهوا میرود همینطور است انتشار وبسط موجود بزرگی که (اتمان) نام دارد

(ریك‌ودا) (یاجورودا) (ساماودا) سرود های (آتاروان ـ ۱) و (انجیراس ـ ۲) داستانها وحکایات ، دانش مقدس ، قطعات ، امثال؛ تفسیرها ، همه ازآثار وتراوش‌های(اتمان) هستند

چون قطعه نمکی رادرآب افکنند نمیتوان آنرا ازآب جداکرد

ولی چون آب را بیاشامند شور است . همینطور است حال این موجود بزرگ ؛ بامتناهی و نا محدود چه او با موجودات زمینی ظاهر و با زوال آنها ناپدید میگردد . پس از مرگ ادراك و معرفتی درکار نیست ای زن گوش بده ؛ درست دقت کن ، این بود آنچه لازم بود در پاسخ تو اظهار دارم باز (مترئی) دنبالهٔ پرسش را گرفته چنین گفت : « آقای بزرگوار من ، اینکه گفتی پس ازمرك ادراك ومعرفتی درکار نیست مرا نومید و نگران ساخت »

(یاجناوالکیا باو چنین گفت : « من چیزیکه باعث نومیدی باشد بتو نگفتم ؛ درك این مطلب آسان است ؛ آنجاکه دوموجود باشند یکی ازآنها میتواند دیگری را ببیند وجود او را احساس کند ، با او سخن گوید ؛ وسخنان او را بشنود ، ولی درآنجا که دوگانگی از میان رفته وهرکس باصل خود (یعنی به‌اتمان) رسیده است ؛کدام شخص وبچه‌وسیله میتواند به‌بیند ، حس کند ؛ سخن بگوید ، گوش بدهد ؛ فکر کند یاادراك نماید ؛ آن موجودی‌راکه تنها بوسیله آن میتوان معرفت حاصل کردچگونه میتوان شناخت ؛ بعبارت دیگر بچه وسیله میتوان شناسنده یعنی وسیلهٔ شناسائی را شناخت ؛

این بودگفتگوی آخری و وداع (یاجناوالکیا) بازوجه‌اش

از لحاظ تقدم وتأخر زمانی نمیتوان بطور قطع گفت ، این تعبیرات بعداز نظریات مربوط به (آفرینش و خلقت) است که اندکی پیش ذکر کردیم ، اما از لحاظ توسعه وپیشرفت داخلی باید دانست ، چون از یکی ازکتب بکتاب دیگری مراجعه کنیم ، یکنوع ترقی که خود مانند انقلابی است مشهود میگردد . بموجب آنچه‌درکتاب اول مسطور است ، «اتمان» میترسد ، باخود حرف میزند ؛ باامیال وخواهشهای نفسانی سروکاردارد، برای اینکه معلوم گردد از مخلوقات خود بزرگتر است یابه باآنها مقایسه میگردد ؛ ولی درکتاب دیگر «اتمان» ازتمام حدود ومشخصات هروجود فردی منزه شده و بمنزلهٔ مفهوم کلی حیات انسانی است ؛ در این مورد بالطبع این سؤال پیش میآید که‌آیا دراین وجود کلی احساس ؛ فکر و ادراك وجود دارد یانه ؛ پاسخ حتماً منفی است زیرا احساس فرع‌وجود دو موجود است که یکی (درك کننده) و دیگری (درك شده) نام دارد

جهان بیرون که کثرت در آن بی نهایت راه یافته میدان آزمایش این تضاد است (تضاد بمعنی ثنویت و امتیاز درك کننده و درك شده و فاعل و منفعل است) اما در وجود مطلق کثرت معنی ندارد ، بنا بر این هیچگونه درك و معرفتی در کار نیست زیرا لازمهٔ شناسائی کثرت ودوگانگی است . (اتمان) نه کر است و نه کور ؛ او بیننده و شنوندهٔ بزرگست و هم اواست که درجهان خارج و در کمون هر ادراك سمعی و بصری فعالیت میکند ، اما درجهان خودش نه می بیند و نه می شنود ؛ زیرا آنجاکه وحدت حکمفرما است ، هرگونه امتیاز بین (شنونده وشنوده شده) و (بیننده ودیده شده) بی معنی است این سخنان مفهوم وحدت عالی (افلاطونیان جدید) را بخاطر میآورد که برای فرار از کثرت و دوگانگی در تحت هیچیك از دوعنوان (درك کننده) و «درك شونده» نمیگنجد بلکه برتر از عقل و خرد است . اتمان نیز چنانکه (یاجناوالکیا) آنرا در وداع آخری خود یاد میکند وجود غیر مشخصی است عالی و برتر از هرچیز ولی اصل و بینا دهر وجود مشخص میباشد ؛ (اتمان) یگانه منشاء جمیع نیروهائی است که آثار آنها در زندگی شخصی و فردی دیده میشود ولی این نیروها تنها درجهان حوادث و کثرت محقق و مشهود میگردند نه درو جود واحد وابدی

وجود واحد نه بزرگ است و نه کوچك . نه دراز است و نه کوتاه . نه پنهانست و نه آشکارا ، نه درون است و نه برون ؛ نام او را فقط با ادات و کلمات منفی (مانند نه ـ خیر) میتوان یاد کرد ؛ با هیچ تعریفی نمیتوان آنرا حد و وصف نمودن ولی با این وصف آهنك مقدس (ام ـ ۱) نمایندهٔ اثباتی او است

عدم ـ وجود غیر فردی

با آنچه تا کنون در این موضوع ذکر شده، وظیفهٔ توجیه و امعان نظر بپایان نرسیده است زیرا باید این نکته را دانست که (اتمان) با جهان خارج چه روابطی دارد ؛ وچگونه این حقیقت وجود از کمون خفا بدنیای محسوس میرسد . آیا در جهان محسوس چیزی وجود دارد که از قلمرو (اتمان) خارج باشد . وبعبارت دیگر آیا موجودی هست که در تحت هرعنوانی آنرا دریابند (اتمان) نباشد ؛ یا آنکه دنیای کثرت و جهان محسوس بدون هیچگونه باقیمانده و زوائدی (باتمان) تبدیل شده و بدان بازگشت مینماید ؛ درهرصورت

OM (۱)

هر کس بخواهد در موضوع (اتمان) ودنیای مادی سخنی گوید باید بدین پرسش توجه کامل نماید ولی متفکرین هندی در این مورد ببحث سطحی اکتفا کرده وجداً در آن وارد نشده اند ، آنچه را این طبقه اهمیت میدهند اینستکه بطرف بفهمانند ، (اتمان) سرچشمهٔ حیات بوده و واحد یستکه امور کثیر ازآن بوجود آمده‌اند ۰ اماآنجاکه این بحث پیش آید ؛ که ربط این واحدو کثیر چیست ؟ وچگونه این دوامر متناقض باهم‌سازگار شده‌اند؟ آری آنجاکه حل این‌مسئله مورد نظر باشد دانشمندان هندی بجای‌اینکه صریحاً موضوع را بیان‌کرده و مفهوم سازند زبان استعاره میگشایند و ببیان ضرب‌المثل ها و کنایات میپردازند

ما این وصف بسیاری از امثال وبیانات هندی باصراحت‌کم‌یازیاد میرسانند که تمام عالم وجود از (اتمان) بیرون‌آمده ، بقسمیکه‌هرموجودی غیراز او در او مکنون بوده است :« همانگونه که‌برفراز آتش‌سوزان هزاران جرقه شبیه بـآتش دیده میشود موجودات مختلف از وجود ابدی درآغاز بوجودآمده وسرانجام بدان باز میگردند»

« همانگونه‌که عنکبوت تارهای خودرا در بیرون می‌تند و سپس آنهارا بدرون خود میکشد؛ همانگونه‌که گیاههادر روی زمین میرویند و موی وپشم ازبدن انسان و حیوان زنده بیرون میآید ؛ همهٔ موجودات عالم از موجود ابدی زاده میشوند» ۰ (درآغاز عدم بود وازآن وجود زائیده شد ، وجودخود را ایجادکرد و سپس از خود عالم خلقت را بوجود آورد)

ازطرف دیگر در بسیاری از نوشته‌ها شاید بتوان باسنجش ها ومقایسه‌های مبهم و تعبیرات فراری از ذهن وجود عنصری غیراز(اتمان) را دراشیاء تشخیص داد ولی این مطلب بطرزی مبهم وغیر مفهوم از نوشته‌ها برمیآید ۰« دربیش گفته شد همانگونه‌که نمك‌درآب محلول‌است (اتمان) درکمون اشیاء وجود دارد ؛وچنانکه در درون دائرهٔ چرخ همهٔ اشعه یکی میشوند تمام عوامل حیاتی جمیع عوالم خدایان و موجودات و(اتمان)ها در(اتمان) متحد میگردند»۰ شاید بتوان این اندیشه را بدین نحو تکمیل‌کرد : هیچ قطره‌آب شور از نمك خالی‌نیست ولی‌آب نمیتواند وجودی مستقل از نمك داشته باشد ، وشعاع‌های دائره چرخ‌را نیزکه درآن محتوی‌هستند نمیتوان از خود چرخ ممتاز دانست۰و درنتیجه

میتوان اظهار داشت از این سنجشها معلومست که (اتمان) مرکز فعالیت وتنها منبع نور و حقیقت اشیاء است ولی بازهم در اشیاء چیزی غیرازآن میتوان موجود دانست دراین موضوع چنین گفته‌اند:

موجودیکه درکون زمین جای دارد ولی در عین‌حال‌ازآن‌جدا و ممتازاست وزمین برای‌اوبمنزلهٔ جسم است‌اما اورا نمیشناسد؛ موجودیکه باعث حیات وراهنمای درونی زمین است؛ چنین موجودی رهبر درونی و وجود جاودانی (اتمان) است • موجودیکه درآب، آتش، باد؛ اثیر؛ ماه، خورشید، ستارگان؛ فضا، رعد، برق و در تمام موجودات، جهانها؛ (ودا) ها، قربانیها جای دارد ودرعین حال وجودش ازآنها مستقل است و تمام موجودات برای او بمنزلهٔ جسمند و در عین انیکه راهنمای آنهااست اورا نمیشناسند؛ همانا وجود ابدی یعنی (اتمان)است

« این موجودکه حتی تانوك انگشتان دراجسام موجوداتجا دار وجود دارد مانند تیغی است که درغلاف خود باشد یا عقربی که‌در سوراخ جانگزین گردد »

و درجای دیگر در متن کتب مقدس چنین مسطور است:

« بامر وفرمان این وجود ابدی است که‌آفتاب وماه، روزهاوشبها هفته‌ها وماهها، فصول و سالها پای‌برجا وبرقرارند؛ بامر وفرمان این وجود ابدی است که رودخانه‌ها از کوههای پر از برف جاری شد بعضی بجانب مغرب و برخی بجانب مشرق وبسوی نواحی عالم روی آور میشوند؛ بامر وفرمان این وجود ابدی است، که مردم شخص‌احسان کننده وخدایان آنکس‌راکه قربانی تقدیم میدارد میستایند و ثواب احسان و هدیه برای ارواح مردگان ذخیره میگردد »

قسمت زیررا که در بسیاری ازکتب مقدس تکرار شده باید در اینجا یادآوری کنیم: « از ترس او است (وجود ابدی) که‌آفتاب‌طلوع میکند وبادمیوزد، ازترس‌اواست که (آگنی‌وآندرا)وخدای‌مرك‌سراسر جهان را می پیمایند »

گرچه توصیه‌ها وبیاناتیکه در این عبارات مختلف دیده میشود باهم فرق بسیاردارند ولی‌آنچه بنظر میرسد، اصل و اساس نظریه در هیچ مورد تغییری نکرده است (اتمان)درهرحال تنها منظم‌کنندهٔ موجودات زنده ومتحرك است ولی‌دومقابل این‌هادی‌ومحرك جهانی‌چیزی‌وجوددارد

که گرچه با نیروی (اتمان) زنده ودرحرکت است، اما خود غیر از آنست بنابراین در اشیاء جنبهٔ وجود دارد که غیر از (اتمان) است و از اینرو باید روشن شود که توجیه و تصور این جنبه چگونه ممکن است ؟ طبعاً انسان انتظار دارد که این جنبه و این قسمت ماده باشد که خود هیولائی است تیره وبدون شکل واز (اتمان) که مبدء نور و صورتها است ، صورت بدان افاضه میشود ؛ اماکتب وآثار هندی بسیار کم در این قسمت بحث کرده‌اند ، درنظر هندی معرفت و شناسائی (اتمان) که آنرا نمیتوان از تصور نجات روح در بیرون از جهان رنج خیز و محدود جدا کرد بقدری اهمیت دارد که قسمت دیگر موضوع را کاملا بی اهمیت جلوه میدهد ، و هرجا صحبت از قسمت دیگر (یعنی قسمتی که از اتمان مستقل است) بمیان میآید ، برحسب آنچه از تعبیرات هندی‌ها فهمیده میشود آنرا هیولای مبهم و (امکان خاص) تصور کرده‌اند که در نتیجهٔ تأثیر (اتمان) تحقق‌وجود پیدا میکند (اودالاکا ـ ۱) به پسر خود چنین تعلیم میدهد :

وجود اولی درآغاز باخود چنین اندیشید :« آیا ممکن‌است من کثرت پیدا کنم !؟» و در اینحال آتش‌را ازخود بوجود آورد ، آتش آب را ایجاد نمود ، آب علت پیدایش خوردنی ها گردد آنگاه این‌موجود الهی چنین اندیشید : « من اکنون با نیروی حیاتی خود در این سه‌موجود داخل میگردم وبآنها صورت و نام افاضه میکنم » و سپس با نیروی حیاتی خویش‌درآتش وآب وخوراك داخل گشت ودراثر ترکیب آنها عناصر را بوجود آورد ؛ باین ترتیب خالق کل یعنی (اتمان) از این سه عنصر ؛ جهان واقعی را ایجادنمود

حال باید دید آیا این سه‌موجود اولی و سه مخلوق اصلی(اتمان) پیش ازآنکه نیروی حیات و صورت و نام بدانها افاضه‌شود چه بوده‌اند؟

مسلماً هندیها آنها را هیولائی موجود ودر عین حال غیرمشخص می پنداشته‌اند که برجهان محسوس مقدم بوده ولی ازوجود ابدی (اتمان) مؤخر و نخستین آفریدهٔ او بوده‌اند ۰ تلاش وکوشش های اولیه هندیها برای توجیه و تصور عالم مادی نشانهٔ عدم مهارت محسوسی است،از را چنین انتظار میرود که‌ماده وهیولای اولی پیش ازآنکه ازطرف خالق

OUDDALAKA(۱)

نام وصورت بدان افاضه شود چیزی بدون شکل و بی نام و مطلقا غیر مشخص بوده است : ولی جای تعجب است که با این وصف ازآغاز در تحت سه عنوان آتش وآب وخوراك یاد شده وبنابراین‌دربادی نظر عنصری مشخص و معین محسوب میشده است ، از طرف دیگر (اتمان) یعنی آفریننده و زندگی بخش هیولی در اینجا بآن اندازه مجرد و عالی نیست که در سخنان وداع (یاجناوالکیا) دیدیم ؛ اووجود واحد وبسیطی نیست که بعلت وحدت حقیقی خود حتی اندیشه وتصور هم از وی دور باشد ، زیرا ثنویت فاعل و قابل منافی این وحدت است ، در اینجا (اتمان) فکر میکند وفکرش همچنین است : « آیامن میتوانم بکثرت تبدیل شوم !» ولی علت این تضاد واضح است ، زیرا برای این متفکرین که وحدت ذاتی (اتمان) را تاآخرین درجه رسانده‌اند بسیار مشکل‌است مسئله ماده‌وپیدایش آنرا از (اتمان) توجیه کنند ، بنابراین سکوت متون کتب مقدس که ظاهراً باشدت هرچه تمامتر دربیان نتایج نظریهٔ(اتمان) اصرار دارند در این مسئله برحسب تصادف و اتفاق نبوده است ؛زیرا ممکن است فکر در اینجا خود را در برابر پرتگاهی بیابدکه عبور از آنرا غیر مقدور تشخیص دهد

بدبینی - تناسخ - راه نجات

اکنون جای‌آن دارد سخنی چند دربارهٔ نتایجی که فلسفهٔ هندی در عالم خارج ودر درون عالم کثرت وحوادث ازمسئلهٔ وحدت وجود و وجودکلی مطلق میگیرد بمیان آوریم . باید دید فکر هندی برای جهان زندگی ومرك‌ومسائل اخلاقی که‌کاملا بدانها مربوط است چه ارزش‌وقیمتی قائل بوده است ؟ از همین‌جا سرچشمه وآغاز بدبینی هندیها هویدا است

فکر بخشنده وبذال هندی تمام مزایای قابل تصور ، تمام‌کمال‌ها وحدت‌مطلق و اشاعه وبسط بی‌نهایت را(باتمان) منسوب میدارد، بنابراین دنیای کثرت چون‌با این‌وحدت ابدی مقایسه‌شود جزجایگاه بدبختی‌ومحدودیت وجدائی و فراق چه میتواند باشد؟ ازاینرواست که دارای این‌فکر وعقیده دنیا را منزل و مأوای حقیقی خود نمیداند : زیرا آن احساس طبیعی که هرکس دنیارا خانهٔ خود میداند ، همان روزیکه فکر انسان این جهان را با وحدت مطلق سنجیده وآنرا محقر وناچیز یافته است بکلی ازبین

میرود ؛ وتکریم وستایش (اتمان) ؛ بدون‌دخالت اراده‌وبالطبع منتهی بتحقیر این زندگی خاکی میگردد ، بدیهی است که درآغاز این اندیشه بااشکال مفهوم میگردد وتأثیرآن ناچیز است ولی خیلی زود بنحوی بسیار واضح و دردناك حس میشود • زیرا چگونه میتوان شنید که (اتمان) بسی برتراز گرسنگی وتشنگی ؛رنج و شرمندگی و پیری و مرك است و درکمون و باطن این سخن‌این‌نکته پنهان‌را درك نکردکه در این‌جهان بر موجودات آن گرسنگی وتشنگی ورنج وشرمندگی حکمفرما است ودراینجا انسان برای پیری ومرك متولد میشود ؟ آیا روح فردی‌که با (اتمان) متحداست میتواند دراین‌دنیای خاکی‌خودرا دروطن مألوف بپندارد ؟ (یاجناوالکیا) به (اودالاکا) چنین میگوید :

« بینائی که دیده نمیشود ؛ شنوائی که شنیده نمیشود ، متفکری که در فکر نمیگنجد ، شناسندهٔ ناشناس که غیر از او بیننده‌وشنونده و متفکری نیست ؛ راهنمای درونی وجاویدان تو (اتمان) است ، بیرون از جهان (اتمان) جز رنج ومحنت چیزی نیست»

و درجای دیگر میگوید :

« همانگونه‌که خورشید یعنی چشم جهان از هرگونه بیماری که چشم انسان بدان مبتلی میشود دور است ، وجودیگانهٔ (اتمان)که درکمون همه موجودات وجودداردازهمهٔ رنجهای جهان برکنار خواهدماند»

اینجا نخستین موردی است که (رنج جهان) یادآوری میشود ، و هرچند که (اتمان) آن وحدت‌یگانه وسعادتمند خودپسندیده باشد که‌درعالم کثرت و تغییر و فراق جلوه‌گرشود ، ولی بازهم بدبختی بزرگی نصیب جهان وجهانیان شده وبهتر این بود که اصلا عالم کنونی موجود نشود

این مطلب را فلسفهٔ هند آشکارا بیان نمیکند: زیرا نمیخواهد وجود یگانه و سعادتمند و حقیقت مطلق را مسئول جهانیان بداند یا اورا بخطای دیگری متهم نماید• اما درآنجاکه هدف عالی کوششهای بشررا این پنداشته است که ظهور (اتمان) یعنی پیدایش جهان را هیچ انگارد وسعی‌کند باز مظاهر کثرت را درخود فانی ساخته و بوحدت پیوندد بالطبع مسئولیت را برای وجود یگانه و سعادتمند وحقیقت‌معنوی جهان ثابت دانسته است

بنا برآنچه ذکرشد ؛ جهان (اتمان) ضد این عالم رنج وزندگی

خاکی است ؛ حال باید دید فلسفهٔ هند دراین دوعالم ودر فاصلهٔ که میان آنها موجود است چه منزلت ومحلی برای انسان قائل است ؟ این سؤال کاملا مربوط بموضوع تناسخ (تغییر بدن دادن ارواح) میباشد آثار وعلائم مسئله تناسخ بنابرآنچه از ظواهر معلوم میگردد اندکی پیش از پیدایش نظریهٔ (وجود واحد وکلی) درکتب (ودا) ظهورکرده‌است

درکیش قدیمی هند بطوریکه سرودهای مذهبی (ریك ودا) میرساند ؛ بهیچوجه موضوع بازگشت روح پس از مرك وحلول‌آن در بدنهای دیگر و بطورکلی مبحث مرك وتولد جدیددرکار نیست ، تنها راجع بجایگاه خوشبختان ونجات یافتگان بدین ترتیب بحث شده است : « در قلمرو (یاما) کسانیکه راه سیاه وتاریك‌مرك را پیموده‌اند برای همیشه خرسند و خوشبخت میباشند . آنجا جائیستکه لذت و خرسندی ؛ سرور وشادمانی و نعمت ابدی وجود دارد و هر آرزومندی بآرزوی خود میرسد »

همچنین از ورطه‌های هولناك وتاریك ورنجهائی‌که برای‌بدکاران پیش‌بینی شده گفتگو میشود اما خواننده (ریگ‌ودا) جزآنچه ذکر شد چیزی احساس نمیکند : بطور کلی هرکس در دنیای خوشبختان یا جهان تیره‌روزان ابدی وارد شد سرنوشت او برای همیشه ثابت و یکسان است

در پیش بیان‌کردیم‌که پس‌از دورهٔ (ریگ‌ودا) چگونه تصور جدیدی در موضوع‌عالم پیدا شد ، از هر طرف نیروهای وحشتناك و مبهمی که رموز واسراری پیرامون آنها راگرفته بود بر جهان حکمفرما گشت ؛ این نیروها با یکدیگر درجنك بودندو ماننددشمنان‌سهمناکی درسرنوشت انسان دخالت داشتند ، این موضوع در قلمرو سلطه ونفوذ مرك هم وارد شد و مطابق این عقیده قدرت وتوانائی مرك با ضربت مهلکی که بانسان میزنند واورا از عداد زندگان خارج میسازد بپایان نمیرسد ؛ ازیکطرف میگویندکه‌نیروی مرك‌در دنیای دیگر تیزبرآنکس که نمیتواند خودرا بکمك نذور واوراد مخصوصی نجات دهدمسلط‌است وپیوسته اورا میکشد ، وبازکشتن را تکرار میکنند وازطرف دیگردر جای دیگر میگویند نیروهای مرك دستهٔ متشکل ومرتب هستند که‌بعضی‌از آنها در این دنیا و بعضی در دنیای دیگر پیوسته دنبال افراد انسانند :

« آنکس که بدون نجات یافتن ازمرك بدنیای دیگر میرود مانند هنگامیکه در این دنیا است ؛ مرك بدون هیچگونه رعایت و ملاحظه هرموقعیکه خواست اورا میکشد ؛ این کس شکار دائمی مرك است»

و درجای دیگر چنین مسطور است :

« نیروهای مرك در حقیقت بر تمام عوالم فرمانروائی و تسلط دارند ؛ آنکس که هیچ قربانی و نذری بدانها تقدیم ندارد مرك در هر عالمی او را تعقیب میکند اما کسیکه برای نیروهای مرك قربانی و هدیه نثار کند در عوالم بعدی مرك از او دور میشود »

درنوشته‌ها وکتب این دوره که برای نخستین دفعه این افکار وخیالات مبهم و حزن انگیز ظاهر گشته از مسئلهٔ لزوم (تولد جدید) یا اگر دقیق‌تر وتحت عنوانیکه از آغاز ، خود این فکر ظاهر شده سخن گوئیم از مسئلهٔ (تجدید مرك) بسیارکم بحث شده است ؛ اما با این وصف این نظریه تأثیر عجیبی دراحساسات مذهبی آن دوره داشته‌است برای روح انسان کاملا ممکن است این موضوع را تحمل کند که سرنوشتش روزی بطور ثابت وبرای همیشه تعیین شود اما تحمل سرگردانی وپیوسته از عالمی بعالم دیگر منتقل شدن وهمواره با نیروی (تجدید مرك) مبارزه کردن کار بسیار مشکلی است ، چه شخص قوی‌القلب و شجاعی را میتوان یافت که از اندیشهٔ این نقل وانتقال وحرکت دائمی بخود نلرزد ؟ ازطرف دیگر نباید فراموش کرد که یکفرد هندی بین عالم وحدت و آرامش وخوشبختی واین عالم کثرت که پیوسته‌در تغییراست تضاد عجیبی احساس میکرده است ! باین ترتیب میتوان بخوبی درك کرد که منظرهٔ مهیب (تجدید حیات) یعنی (تجدید مرك)زندگی این دنیا را با الوان تیره و تاری رنك آمیزی کرده و آنرا جایگاه رنج و بد بختی معرفی نموده است

ولی باید دانست اندیشهٔ مرگهای پی در پی که در عوالم دیگر منتظر موجود بشری است ممکن نیست تنها بذهن آید بلکه اندیشهٔ دیگری که مکمل وخنثی کنندهٔ آنست نیز بالطبع در فکر انسان نقش می‌بندد وآن فکر (نجات ازمرك) است ، زیرا در غیر اینصورت سرنوشت انسانرا نومیدی محض احاطه میکند ، از اینرو است که از آغاز مسئله تغییر بدن دادن ارواح یعنی تناسخ بطوریکه قطعی واجتناب ناپذیرباشد

مورد قبول واقع نشده است بنـا براین در عین اینکـه موضوع تناسخ مورد بحث واقع شده موضوع مکمل آن یعنی اعتقاد براه چاره برای فرار ازتوالی بدون هدف ؛ مرك وحیات نیز پیداشده، و در زندگی مذهبی ورهبانی مسئلهٔ (نجات) بیش ازهرچه کسب اهمیت کرده است

تغییرات تدریجی و ترقیـات سریعی کـه درآن دوره در اندیشهٔ برهمنی یکی پس از دیگری پدیدار گردیـده ، درطرز تعبیر و عناوین مخصوص بمسئلهٔ نجات منعکس بوده واز این راه آنهـا را میتوان استنباط نمود

تـا هنگامیکه انسان هنوز نتوانسته است راه پرپیچ وخم ومبهم رموز و اسرار عجیب و غریب را طی کرده و به(اتمان) یعنی وجود واحد وکلی راه یابـد ؛ در پیرامون تصورات راجع بمسئله نجات نیز همان خیال‌های واهی و تعبیرات دل بخواه که لازمهٔ اندیشه‌های آن زمانست وجود دارند. و تنها بوسیلهٔ قربانی کـه نیروی بزرك و رمز اصلی هـروجود و هر پیش آمدی است انسان میتواند بندهای مرك را از وجود خود بگسلانـد ؛ وگذشته از خود قربـانی علم مقدس قربـانی نیز همان نیروی آزادی بخش را دارد

مؤثرترین قربانیها قربانی روزانه ایست که بدو بخشندهٔ نوردرشب و روز تقدیم میگردد ، قربانی صبح برای خورشید و قربانی شام برای خورشید شبانه یعنی (آگنی) است ، و در دنبال هر یك هدیهٔ بخداونـد مخلوقات یعنی (پراجاپاتی) تقدیم میگردد . مرك درخورشید جای دارد! اشعهٔ آفتاب بمنزلهٔ بندها و مهارهائی است که بوسیلهٔ آنها آثار ونسیم‌های حیاتی را بسوی خود میکشد

« کسانیکه این معرفت را حاصل کرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس ازمرك از نو متولد میشوند ، این تولد جدید در دنبال خود مرك ندارد ولی آنها که این معرفت را حـاصل نکرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس از مرگ ازنو متولدمیشوند ولی مجدداً و برای همیشه در معرض مرگ خواهند بود»

اعتقاد بتناسخ وتغییر بدن دادن ارواح و نجات از مرگ در تحت عناوین خیالی عجیبی که ذکر شد آغاز گـردیده ، و در زمان پیدایش

این اندیشه با افکار نوینی بعرصهٔ ظهور رسیده که بجهان مورد نظر و مطلوب برهمنها منظرهٔ نوینی بخشیده‌است درهمین زمانست که وجودابدی وجاوید یعنی سرچشمهٔ هستی را در(اتمان - برهما) جستجو میکرده‌اند؛ پس از این مرحله دورهٔ جدیدی که بنوبت دو اندیشهٔ مرك و نجات‌درآن مشهوداست پیش میآید ! در این دوره این دواندیشه ارزش نوین‌مخصوصی پیدا میکنند • در این مبحث نیز قسمتهای مختلف این نظریه بطوری با یکدیگرآمیخته و مجموعهٔ واحدی تشکیل میدهند که امتیازآنها غیر ممکن‌است : از یکطرف بین وجود ابدی(برهما) که هم اصل ومنشاء وجود وهم ذات روح انسانی است (زیرا اتمان عین برهما است) و این جهان سپنج که با رنج آمیخته و در معرض مرك وفناأست ثنویتی مشهود است و ازطرف‌دیگر ثنویت و تضاد مشابهی با آنچه ذکرشد ؛ در میان روحیکه نجات نیافته و درچنگالهای مرك اسیراست وپیوسته آنرا از حیاتی بحیات دیگر میکشدوروح نجات یافتهٔ که مرك‌را مغلوب ساخته وسیر و تلاش را خاتمه داده وجود دارد اگر این دورشته فکررا بایکدیگر بسنجیم نتیجه مقایسه بدون شك چنین است : « سیر و سفر روح در اقالیم مرك نتیجهٔ جدائی از (برهما) است ؛ ونجات عبارتست از اتحاد روح با (برهما) یعنی جوهر اصلی و ذاتی خود ، این اتحاد تا موقعیکه انسان از لحاظ فکر و اراده خود را جزئی ازعالم کثرت می‌پندارد حاصل نمیشود وبنا براین تا چنین است مدتها درتحت تأثیر قانون این‌جهان یعنی قانون‌تولد ومرك باقی خواهد بود؛ اما چون نظر ومیل‌وارادهٔ انسان از توجه بعالم کثرت بر گشت ، روح او از سلطهٔ ظالمانهٔ مرك رهائی مییابد و بمبدء حیات یعنی(برهما) باز میگردد»

در (آتارودا) چنین مسطور است :

« خردمند حیات جاودانی داشته ، بدون‌هوی وهوس زندگی‌میکند، او موجودمستقلی است ؛ از عصارهٔ حقیقی حیات تغذیه مینماید ؛ خطاوگناه را در او راه نیست ، مرك‌را میشناسد و از آن بیم و هراسی ندارد ، خردمندیکه به (اتمان) پیوسته وعین‌آن شده است پیر نمیشود ! او همیشه جوانست »

و در جای دیگر چنین مسطور است :

« موجود انسانی در این دنیا مانند شخصی‌است که اورا باچشمهای

بسته از سر زمین قندهار آورده واورا در محلی تنها رها کنند ؛ این شخص بسوی مشرق ، شمال و جنوب بدون بصیرت میرود وچنین میگوید : « مرا باچشمهای بسته باینجا آورده‌اند ! مرا باچشمهای بسته اینجا رها کرده‌اند » تااینکه شخصی چشمهای اورا بگشاید و باو بگوید « راه سرزمین قندهار از این طرف است . از اینسو باید بروی » ؛ در اینصورت از قریهٔ بقریهٔ دیگر میرود و سر انجام بقندهار میرسد . چنین است حال کسیکه در این جهان استاد خردمندی او را راهنمائی میکند . زیرا زبان حال او چنین است : « تاهنگامیکه نجات نیافته‌ام وابستهٔ این جهان هستم ، ولی سرانجام بمقصود و هدف اصلی خواهم رسید »

در(برهمانا دسان سانتیه) چنین مسطور است

« چنانکه یکنفر قلاب دوز ، قطعهٔ را از یك پارچهٔ رنگا رنك جدا میسازد و قطعهٔ نوین و قشنگتری بوجود میآورد ؛ روح انسانی نیز در حالت مرك جسم را دور میاندازد وآنرا فراموش میسازد وشکل نوین دیگری بخود میگیرد ، این صورت جدید ممکن است الهی انسانی یاصورت موجود دیگری باشد... هرگونه انسان رفتار کرده خود همانگونه خواهد بود و بصورتی مناسب با کار خویش در میآید ؛ نیکوکار وجود نیکی میشود ، بدکردار موجود زشتی میگردد ، اعمال نیك و خالصانه انسان را نیك میسازد ؛ شرارت وکارهای شیطانی موجود اهریمنی و شریری بوجود میآورد».. اینگونه است حال کسیکه در امیال وخواهشهای نفسانی غرق شده است ، اماآنکس که هیچ میل و هوسی ندارد از عالم هوی وآرزوها رسته و جز (اتمان) چیزی نمیخواهد و بآرزو و هدف اصلی خود رسیده است ، آثار حیات از بدن او ببدن دیگری منتقل نمیشود ، بلکه در بدن خود او متراکم میگردد ؛ او (برهما) است و بسوی (برهما) بازگشت میکند ؛ بالاخره این بحث را اینگونه میتوان خلاصه کرد : « هنگامیکه موجودی خواهشهای نفسانی را از خود دورکرد ؛ این موجود فانی در جهان (برهما) داخل شده و جاویدان خواهد بود »

(کاما ـ ۱) یعنی حواست و(کارمان ـ ۲) یعنی عمل وکار نام نیروهائی هستند که نمایندهٔ روح بوده حدود آنرا مشخص میکنند و در واقع این دو

KARMAN (۲) KAMA (۱)

یکی هستند و در همان کتابیکه قسمتهای بالا از آن نقل شد در این موضوع چنین مسطور است : « طبیعت انسانرا از روی خواست او باید شناخت ؛ درنتیجهٔ میل اراده پیدا میشود ، دراثراراده اعمال انجاممییابد واعمال هرکس علت و مقدمهٔ زندگی و پیش‌آمدهای او است»

فکر مجازات اخلاقی و سرزنش وجدان چنانکه از موضوع بالا برمیآید ؛ قرنها یکی از اصول مسلم دینی بودائیها و برهمائیها بوده‌است، این مردم بجزای عمل معتقد بوده‌اند ، بدین ترتیب که رفتار انسانرا مقدمهٔ انتقال روح او از عالمی بعالم دیگر میدانسته اند ؛ ولی مطابق آنچه از منابع وکتب برمیآید در آغاز همه برهمنهائی که راغب بفلسفه و دانش بوده موضوع جزای عمل را نمیدانسته‌اند وشخصی که از آن آگاه بوده آنراسری می‌پنداشته و جز درخلوت از آن گفتگو بمیان‌نمیآورده‌است برحسب آنچه در(برهمانا دسان سانتیه) باقیمانده‌است‌این‌مطلب ازمباحثهٔ بین مخالفین (یاجناوالکیا) که سعی میکرده‌اند اورا باپرسشهای خود مغلوب سازند نیز معلوم میشود از میان آنها (آرتابهاگا ـ ۱) جلو رفته و چنین میگوید :

ای (یاجناوالکیا) • چون انسان میمیرد صدای او جزء عنصرآتش میشود نفس‌های او جزء باد میگردد ، باصره اش بآفتاب ملحق میشود ، فکرش بسوی‌ماه میرود ، سامعه اش بنواحی آسمان رهسپار میشود ؛ جسمش بخاك برمیگردد ، نفس او بجانب اثیر میرود ؛ مو های بدنش بگیاهها وگیسوانش بدرختها می‌پیوندد ؛ خون ومایعات بدن او جزء آبها میشوند • اما بگو بدانم (خود) انسان کجا میماند ؟

(یاجناوالکیا) در جوابش گفت :

ای (ارتابهاگا) این معرفت مخصوص من وتست ، هیچ سخنی راجع بآن نباید بمردم گفت ؛ سپس دست اوراگرفته و درگوشهٔ تنهائی دور از مردم بایکدیگر سخن گفتند ، سخنانشان راجع باعمال بود وخلاصهٔ آنچه گفتند اینست ، انسان اگر نیگو کار باشد پاك و خو شبخت و اگر بدکردار باشد بد وبدبخت میگردد»

اما هیچ عملی نیست که بتواند انسانرا بعالم نجات وملکوت‌رساند اورا با برهما متصل سازد ، زیرا اعمال نیك هم از تنگنای این عالم

ARTABHAGA (۱)

محدود تجاوز نمینمایند ؛ البته نیکوکاران با جرو وجزای نیکی خودخواهند رسید ، اما جزای عمل موقتی جزاجری گذران و موقت نخواهد بود ، وجود ابدی (اتمان) بیك اندازه برتر از ثواب وعقاب است :

« وصول بحیات جاویدان ما فوق نیکی وبدی است : ابدیت برتر از این وآنست ، از انجام و عدم انجام کاری بر دامن کبریائی خداوند جهان گردی نمی نشیند دست عمل کوتاهتر از آنست که بدان مقام عالی برسد »

بنابر این مسئله اعمال نیك وبد ووصول بعالم نجات و ملکوت دو موضوع کاملا متفاوت هستند سپنجی و جاویدانی بودن انسان یعنی دو موضوعی که اندیشهٔ آن زمان را بخود مشغول داشته برای مسئلهٔ نجات و نتایج اخلاقی آن خاصیت منفی را داشته است زیرا با تأکید میرساند که معنویت و نجات اخلاقی مربوط بکیفیات عمل انسان در این جهان نیست ؛ بلکه عبارتست از بیرون رفتن و جدائی کامل از این عالم محدود

کمال حقیقی با فعل وترك و نیك وبد ارتباطی ندارد ، ولی مقدمه و درآمد آنرا باید در همین عالم خاکی جست • نجات و وصول بملکوت اعلی مانند خواب عمیقی است ؛ چون انسان در این خواب فرو رود جهانیکه در ساعات بیداری پیرامون روح و فکرش را فراگرفته برای او نابود میگردد و هیچ خاطرهٔ از آن نیز باقی نمیماند (او همچون طفلی است که استراحت کرده ویا مانند برهمن بزرگی است که بمنتهای منزلات خودرسیده است»

« آنکس که در حین خوابی فرورفت چون هیچ خواهش و میلی احساس نکند و هیچ رؤیائی نداشته باشدبحالتی رسیده‌است که‌جز (اتمان) منظوری ندارد او بآرزوی حقیقی خود رسیده است یعنی دیگر آرزوئی ندارد » این حالات روحی که در اثر آنها انسان باعماق وجود خود فرو میرود بعدها مورد توجه مخصوص قرارگرفته وخواسته‌اندآنها راتشریح نمایند از اینرو گفته‌اند که در این موارد ؛ ادراك واحساسات وعواطف ، فضا و دنیای خارج کاملا از صحنهٔ وجدان دور شده و درحقیقت‌معدوم‌شده ؛ روح انسان در فضائی که بمنزلهٔ برزخ بین این‌جهان گذران و (نیروانا) است در حرکت است در مباحث و سخنرانیهائی که جامعهٔ راهبان بودائی

از بشوای خود بعمل میکنند تشریح این حالات و جذبه ها و ملاحظاتی چند در بارهٔ آنها دیده میشود : ولی اگر منشاء ومبدء این اندیشه‌ها را از اینجا بدانیم اشتباه نکرده و راه خطا نپیموده‌ایم : درواقع اگر بخواهیم برای باز گشت بوجود واحد و مطابق مثال و استعارهٔ پیدا کنیم (در صورتیکه نبود باین حالات بحری با (نیمه خبری) واقف وواصل شد) آیا نزدیکترین مثال و تشبیه آرامش خوابی عمیق و بدون رؤیا نیست ؟

با اینجا تضادی راکه بین حالت شخص نجات یافته وکسیکه بعالم نجات نرسیده است وجود دارد مشاهده کردیم ، این تضاد مربوط بتضادی است که میان عمل و آرزو و عرفان (عمل وآرزو) وجود دارد ، در بسیاری از موارد همین مطلب بطرز دیگری بیان میشود ، یعنی در توضیح آن بجای کلمهٔ (عمل) کلمه (معرفت) و با عدم (معرفت) را میابیم ! و بدینوسیله آخرین سرنوشت و مشخص روح تعیین میگردد ؛ مقصود از معرفت(وحدت) است که بوسیلهٔ آن وجود هرفرد و تمام موجودات به (برهما) باز گشت کرده و باآن متحد میشوند ، ازطرف دیگر منظور از معرفت شناسائی این حقیقت است که باوتتی کثرت درکار است انسان در این جهان گذران بتماشای آن گرفتار است .

« همهٔ موجودات بوحدت میگرایند ، کسی که این موضوع رامیداند ودرآن عالم قرار گرفته و چشمان خودرا بعالم (وحدت) دوخته چگونه ممکن است و هم و غصه در او راه یابد ؟ »

« آنکس که اتمان یعنی آن وجودی راکه حتی دربرگیهای اجسام موجود است شناخت میتواند همه چیزرا ایجاد کند ، زیرا اوخود خالق جهان است جهان ازآن او است ، او خود جهانست . کسانیکه نیرو های محرك باد ، بینائی بخش چشم ، شنوائی بخش گوش ، نیروبخش غذا ، و اندیشه بخش فکررا میشناسند برهما را شناخته اند . آری همان برهمای ازلی و متعال راکه تنها فکر میتواند تا بدان مقام پرواز کند و کثرت بهیچوجه درآن راه ندارد شناخته‌اند . هرکس در اینجاکثرتی مشاهده کند باز مرگها در پیش دارد ، تنها فکر میتواند این موجود ابدی فنا ناپذیر را ادراك نماید»

بااین ترتیب معلوم میشود که نجات گاهی موکول بکشتن نفس ونابود ساختن آرزو وموقعی مربوط بشناختن (برهما) است ولی مقصود

از این هر دو یکی بوده و فکر واحدی را با دو طریق بیان میکرده اند ؟

« اگر انسان (اتمان) را بشناسد (یعنی خودرا بشناسد) و بگوید (من اتمان هستم) ، دیگر چگونه ممکن است آرزوئی داشته باشد و بچه امیدی میتواند ، بزندگانی خاکی وحیات پست جسمانی خودرا مشغول دارد ؟ »

در این راه اولین مرحله شناسائی است ، چون شناسائی حاصل شد میل وآرزو طبعاً نابود میگردد • بعکس محکمترین بندها که انسان را باین دنیای فانی بسته و علاقه‌مند ساخته است نادانی است

در اینجا همین مطالبی را که درطریقهٔ بودائی مورد بحث است مشاهده میکنیم؛ مسئلهٔ که در موضوع (نجات) اساس افکار بودائی را تشکیل میدهد چنانکه در بالا ذکرشد عیناً در قدیم مطرح بوده ؛ و در کیش بودائی نیز مانند قدیم راه حل همانند زیررا داشته است •

علت تولد و مرگ و تولد جدید برای انسان چیست ؟ طریقهٔ بودائی نیز مانند کیش قدیم در جواب میگوید : این علت عبارتست از آرزو و نادانی ، و در ضمن ناهنجارترین این هر دو علت نادانی است ، زیرا نادانی نخستین حلقهٔ زنجیر بلند علل و معلولات است که درسرنوشت دردناك ورنج خیز این جهان گسترده شده است • چون معرفت حاصل شد هر رنجی نابود میگردد ، درآن هنگام که (بودا) درزیر درخت معرفت راه نجات را در مییابد وبمقام معرفت میرسد فریاد میکشد : « دراثر تفکر و تأمل شدید برهمن راز ابدی جهان مانندخورشیدی که از میان ابرها چهرهٔ نورانی خودرا بنمایاند • نقاب از رخ بر میگیرد و براو آشکارا میگردد ، در این هنگام برهمن احزاب شیطان را مغلوب میسازد »

از این موارد چنین برمیآید که آثار ونظریات برهمائی از لحاظ اصطلاحات زبان و افکار پیش آهنك ومقدمهٔ نظریهٔ (بودا)است زیرا همان سیاق عبارت وجمله‌هائی که در آثار برهمنی دیده میشود بعدها از زبان شاگردان(بودا)مسموع میگردد وهمینها تعبیرات ثابت واندیشه‌های مذهبی کیش بودائی راتشکیل میدهد درکتاب (برهمانا دسان سانتیه) ، کسی بعنوان ناجی معرفی میشود که (اتمان) را شناخته باشد ؛ وبرای تعبیر از معنای (شناسائی) کلمه (پراتی ودا - ۱) را که بمعنی بیداری و آگاهی

است بکار میبرند . بودائیها در موقع توضیح این‌موضوع که‌چگونه (بودا) درآن‌ساعت باشکوه درزیر درخت (اسواتا - ۲) حقیقت یعنی سرچشمهٔ نجات راکشف کرد همین کلمه را استعمال مینمایند و کلمهٔ (بودا) یعنی (دانا) و (بیدار) نیز ازهمین کلمه مشتق است

تصور نمیرود که مؤسس کیش بودائی عین یکی از متون کتب برهمن‌ها را که راجع بنیروی نجات دهنده وآزادکنندهٔ (معرفت) در آن بحث شده دیده باشد ولی ممکن است این موضوع ازراه شنیدن باورسیده باشد ، واما اگرچه فهم این مطلب برای تاریخ نویس آسانتر ازبیان وتوضیح آنست مسلم است که کیش بودائی نه تنها بسیاری از موضوعات ومطالب مهم را ازکیش برهمائی اقتباس نموده بلکه آنچیزیکه باندیشه و احساس مذهبی بودائی سروصورتی میدهد از دین برهمائی گرفته شده است

مثلا درکیش (بودا) این‌اصل مهم معروض و مسلم است که(انسان) نجات دهندهٔ نوع خویش است و درحقیقت (بودا)مذهبی بدون خدا بوجود آورده است ، ولی باید دانست نظریات برهمائی قبلا زمینه را برای این مسئله مهیاکرده بود زیرا اعتقاد بالوهیت و تصور خدایان قدیمی بتدریج از رونق افتاده و این اندیشه مورد توجه بوده است که(برهما) درآرامش ابدی خود و خیلی برتر از این دنیای خاکی زیسته و تأثیری در سرنوشت این جهان ندارد ، بنا براین تنها شخص انسان در موضوع (نجات) دخالت دارد ، انسان با نیروی خود میتواند از این جهان یعنی جایگاه رنج و نومیدی نجات یابد

هر ملتی برای خود خدایانی بصورت خویشتن ایجاد میکند ؛ ملتی که سابقهٔ تاریخی دارد خدایانی برای خود میسازد که نیروی آنها در تاریخش مؤثر بوده‌است‌در جنگها بااو جنگ میکنند و برای ادارهٔ کشور نیز با او همکاری مینمایند خدای اسرائیل گرچه مقدس و منزه است و عظمت خیره کننده‌اش انسان‌رااز صمیم‌قلب ستایش وپرستش وا میدارد با این وصف انسان همچون فرزند نسبت بپدر خود باو نزدیک میشود و از او درخواستهائی مینماید ، اگر قهر و غضبش اقتضا کند مردم‌را نابود میسازد ودر مقابل ، ابر رحمتش نیز بر فراز سرفرزندان

ACVATTHA (۲) pRATIBOUDDHA (۱)

آدم و فرزندان فرزندان او تا هزار نسل گسترده است

اما خدای یك برهمن متفکر چیست؟ او وحدت نامتناهی است ، در برابر او ارادهٔ هر فرد بشری بی معنی و نابود ، هر رنگی بی‌فروغ و هر صوتی بی‌آهنك است تسبیح و تحلیل وعبادت وامید وترس وعشق‌در مقابل او پوچ وبی اثر است ، نظر انسان باید بدقت بدرون خویش‌متوجه باشد ، در(اتمان) یعنی وجودخودکاوش کند تا آنجاکه یکی شدن‌وجود خودرا باوحدت ابدی احساس نماید ؛ آن متفکر هندی‌که حجاب نادانی را دریده وجود بینندهٔ را که دیده نمیشود و شنوندهٔ را که صدای شنیدنی ندارد با سخنان عمیق واسرارآمیز کشف میکند ؛ وبرای‌شناسائی این وجود مرموز برهمنان دارائی ، خانواده ، زن و بچه را ترك میگویند و مانند گدایان زندگی و آوارگی اختیار کرده باین سوی و آنسوی رهسپار میشوند

شیطان - برهما - کیش بودائی

فلسفه سانکهیه

تا اینجا در این کتاب موضوعهای اصلی واندیشهٔ‌اساسی مذهب‌هندو مورد بحث قرار گرفت

ولی آیا چگونه اندیشه‌های دیگری بتدریج درپیرامون آن افکار مرکزی تشکیل یافت و بعدها مجموع آنها بارث بودائی ها رسید ، این مطلبی است مبهم و تاریك که حقیقت آن بطور کامل از داستانها مفهوم نمیگردد ، صرف نظر از کتب بسیار قدیمی‌که درموضوع(اتمان) بحث کرده و ما تاکنون قسمت مهم اطلاعات خودرا ازآنها گرفته و دراین کتاب یادآور شده‌ایم درسایر کتب ومتون مقدس مذهبی‌که دقت کنیم بدرستی معلوم نیست که کدام یك پیش (از بودا) نوشته شده‌اند ، در این موارد ادلهٔ قطعی در دست نیست بلکه براهین موجود ؛ ذهنی‌وفرضی است واز اینجهت در بعضی از موارد کافی بنظر نمیرسد ، اگر تمام جهات احتیاط رعایت شود باز نمیتوان بطور قطع و یقین اظهار داشت که افکار ومطالب این‌کتب که باکیش بودائی انطباق دارند پیش از ظهور این کیش بوجودآمده‌یا بعدها در تحت تأثیر آن نوشته‌شده‌اند . بارعایت

این مقدمات میتوان اظهار داشت که (کاتاکاوپنی‌شاد ـ ۱) پیش از (بودا) نوشته شده ولی بدون اینکه دلیل روشن وقطعی براین ادعا هم‌داشته‌باشیم میتوان گفت که درعظمت بدوی این منظومه کمال جدیت واعجاب‌مخصوص بـزمان (بودا) منعکس است • اگر باین ترتیب زمان پیدایش این‌منظومه حل شده ومعلوم‌گردد مربوط بدورهٔ پیش از (بودا) است باید متوجه بود که دخالت و تأثیر زیادی در مقدمهٔ تاریخ بـودا داشته است ؛ مثلا از خلال مبحث راجع بخدای مرک موسوم به (مری‌تیو ـ۲) که دراین‌کتاب مسطور است میتوان شیطان کیش بودائی‌یعنی (مارا ـ۳) ؛ ابلیس ودشمن خطرناك بودای نجات دهنده را دید • تشابه این دو اندیشه آشکار است واگر این دوحقیقت در ضمن‌دو عبارت مختلف ذکرشده‌است دروحدت مبدءو اصل‌آن شکی نیست پس موضوع (شیطان) در منظومهٔ کتاب (ودا) و در آثار بـودائی یکی است با این تفاوت کـه دراولی صورتی ساده تـر و ابتدائی‌تر دارد

این منظومهٔ (ودا) چنین آغاز میگردد :

(اوسانت ـ ٤) پسر (واجاکراواس ـ٥) تمام مال خود را انفاق کرد ؛ اوپسری داشت بنام (ناسیکتاس ـ ٦) که‌کودك‌خردسالی بیش نبود وچون دید اموال پدرش را همراه بردند دراو ایمانی پدیـدار شد و چنین اندیشید : « این‌گاوها که انفاق شده‌اند ؛ علف میخورند‌آب می‌آشامند و مردم شیرشان را میدوشند وسپس ناتوان‌گردیده و تلف میشوند اما اجر و جزائی که در برابر انفاق و هدیهٔ این موجودات خاکی نصیب میشود مانند خود آنها ناچیز و فانی وسپنجی است• ولی این‌سخنان بدون توجـه بعوالمیکه انسان بـدانها میرسد گفته شده است »

سپس بپـدرش چنین‌گفت « پدر عزیزم مرا بکه میسپاری ؟ و برای دفعه دوم وسوم نیز این سؤال‌را تکرار کرد »

پدر • ترا بمرك میسپارم

پسر • راه مرك‌را بسیاری پیش از من پیموده و عدهٔ بیشماری نیز پس از من خواهند پیمود بگـو بدانم پادشاه مرك چه وظیفهٔ‌بعهده دارد و امروز بامن‌چه‌خواهد کرد ؟

MRITYOU (۲) KATHAKA OUPANISHAD (۱)
VAJACRAVAS (٥) OUCANT (٤) MARA (۳)
NACIKETAS(٦)

پدر - بجلو وعقب خود نگاه کن. همه جا یکنوع جبرولزوم‌مطلق حکمفرما است؛ سرنوشت انسان مانند دانهٔ گندم است که‌رشد میکند؛ بثمر میرسد؛ بزمین میریزد و دوباره میروید

در این منظومه واقعهٔ مزبور شرح داده میشود

(ناسیکتاس) در قلمرو خدای مرك داخل میگردد (یاما - ۱)

خدای بزرك مرك او را نمی‌بیند و باین ترتیب (ناسیکتاس)، بدون انجام مراسم‌مهمان نوازی‌وپذیرائی مدت سه روز در قلمرو خدای مرك روزگاری میگذراند:

خدمتگذارخدای مرك چنین اظهارمیدارد -: برهمنی که بعنوان‌مهمانی در این خانه وارد میشود آتش فروزنده‌ایست ، (یاما) باو آب میدهد و بدین ترتیب از حرارت آتش میکاهد؛ امیدها وآرزوها ؛ دوستی‌ها ولذات نتایج‌کار ؛ پسرها ؛ رمه‌ها وگله‌های او از بین میروند وبدین ترتیب برهمن بدون هیچ خوراك وغذائی درخانه مهمانست و(یاما) خدای مرك چنین میگوید: - ای برهمن ، ای مهمان عزیز محترم سه شب بدون غذا درخانهٔ‌من مانده‌ای: درود بر توباد - ایکاش سزای این کار بد مرا گرفتار نسازد ! ولی‌اکنون در عوض ، سه‌آرزو ازآرزوهای ترا برمیآورم - هرچه‌میخواهی انتخاب کن!

نخستین خواهش (ناسیکتاس) این بود که پدرش درهنگام بازگشت از سرزمین مردگان اورابدون کدورت وغضب بپذیرد

دومین درخواست (ناسیکتاس) این بود اسرار آتش قربانی را کهٔ بکمك آن انسان بملکوت آسمانها واصل میشود خدای مرك برای‌او آشکارا سازد - خدای مرك اسرار این آتش را باو تعلیم میدهد وتصمیم میگیرد که از این ببعد درمیان افراد انسان بنام (آتش ناسیکتاس) موسوم باشد

سومین درخواست خودرا (ناسیکتاس) باین ترتیب بیان نمود:

چگونگی سرنوشت مردگان غیرمفهوم است، یکی میگویدمردگان در دنیای‌دیگری وجود دارند ودیگری میگوید پس از مرك دیگر وجودی درکار نیست؛ این راز را بگشا؛ سومین درخواست من همین است

خدای مرك - خدایان نیز در سابق درجستجوی این حقیقت وکشف

این راز بوده‌اند،این سر مرموزی‌است‌ودانستن آن‌مشکل است‌ای(ناسیکتاس) درخواست دیگری بنما ، در این موضوع اصرار نورز؛ خواهش خود را تغییر بده

ناسیکتاس ـ میگوئی حل‌این معما‌مشکل و برخدایان نیز پوشیده‌است من هرگز دیگری را نخواهم یافت که مانند تو بتواند این راز را بگشاید بنا بر این هیچ امری برای من جای این درخواست را نمیگیرد و با آن برابری نمیکند

خدای مرگ ـ ای (ناسیکتاس) ، کودکان زیبا ، فرزندان ونبیره‌ها، طلا وثروت ، گله ورمه ، فیل‌ها واسب‌ها از من بخواه ، سلطنت این سر زمین وسیع را طلب کن‌تاهرزمان که مایل باشی ممکن است زندگی کنی ، وتا هر وقت بخواهی میتوانی زنده بمانی ، دقت کن آیا اینها با درخواستی که کردهٔ برابری‌میکند : ثروت وطول عمر بخواه در سرزمین وسیعی حکومت کن، من ترا از هر لذتی بهره‌مند میسازم ؛ هر لذتی که مایلی وحال آنکه بهره مندی از آن برای موجودات خاکی مشکل باشد از من‌بخواه ، این دوشیزگان زیبارا که چنگها دردست‌دارند وبرفراز تخت روانها نشسته‌اند بنگر ، زیباترین آنها را که‌دست بشر بدانها‌نمیرسد انتخاب کن تاانتو ارزانی دارم، اما ازسؤال خودبگذر ودرموضوع‌مرگ چیزی مپرس
ناسیکتاس ـ «تمام این چیزها که شمردی موقتی و گذران بوده

برای امروز وفردا خوبند، زیرا برخورداری از این‌لذات حواس‌را فرسوده میکند، دور عمر چون باد گذرانست ؛ اسب‌ها وگالسکه‌ها آوازهاورقص ها همه‌را برای خود نگاهدار- ثروت ودارائی‌نمیتواند انسانراخوشبخت‌سازد
هان ای مرگ ـ تا تو در برابر ما هستی از ثروت چه سودی‌میبریم؟ درازی عمر ما در این دنیا در اختیار تست•

من تنها همان درخواستی که کمم دارم ، انسان در این موضوع کاملا مشکوك است که پس از مرگ چه خواهد شد• همین موضوع را برای من تشریح کن حل همین مشکل که یکی از مهمترین اسرار ورموز است یگانه درخواست (ناسیکتاس) میباشد»

سرانجام خدای مرگ مقاومت را ترك میکند ودر برابر خواهش‌های درخواست کنندهٔ خستگی ناپذیر یعنی (ناسیکتاس) تسلیم میگردد وچنین پاسخ میدهد :

« دو راه دانائی ونادانی در امتداد دوخط مبنی بر [illegible]
شده (ناسیکتاس) راه دانائی را انتخاب نموده زیرا کثرت لذات وخواهشهای نفسانی او را گمراه نکرده است، کسانیکه راه تنك و تار نادانی را بر گزینند در آن جهان مانند کورانی که بوسیلهٔ کوران دیگری راهنمائی شوند سرگردان هستند، اما خردمندیکه وجود واحد وابدی وخدای قدیم را که در اعماق عالم هستی وجود دارد شناخته است نه رنجی احساس میکند و نه شادی واز خوب وبد واز حال وآینده بی نیاز وبر کنار خواهد بود»

نمونهٔ عجیب واثر بزرگی که از آن دورهٔ مهم فکر وشعر هندی باقیمانده است بااین ترتیب خلاصه میشود: «هر برهمنی که بجایگاه ارواح پس از مرك هبوط کرد و بوعده‌های لذات موقتی وگذران خود را قانع نساخت سرزندگی آینده ودنیای دیگر را از خدای مرك فرا میگیرد»

اکنون ماحصل این منظومهٔ ودائی را با داستان (بودا) مقایسه کرده بآزمایش وتحقیق درآن میپردازیم

آنکس که بموجب قانون ازلی سرنوشت در خلال قرنهای بیشمار برای (بودا) شدن برگزیده گردیده جویای همین معرفتی است که او را از مرك وتولد جدید نجات بخشد، دشمن (بودا) یعنی (مارا) همان شیطان بد خواه است، خدای مرك سلطنت آن اقالیم را به (ناسکیتاس) وعده میدهد بان شرط که هوای شناسائی دنیای دیگر را از سر بدر کند؛ همینطور (مارا) شیطان کیش بودائی برای اینکه بودا از معرفت صرف نظر کند حکومت روی زمین را باو پیشنهاد میکند

خدای مرك بتمتع از دوشیزگان بسیارزیبا را به (ناسیکتاس) ارزانی میدارد؛ (مارا) نیزدختران خود یعنی؛ شهوترانی، بی آرامی ولذات مادی را ببودا تقدیم مینماید

(بودا) و (ناسیکتاس) هردو در برابر این سرابهای فریبنده مقاومت کرده و در نتیجه معرفتی که آنهارا ازاین عالم خاکی بالا تر میبرد تحصیل مینمایند کلمهٔ (مارا - ۱) همان کلمهٔ (مری تیو - ۲) است خدای مرك درعین حال شاهزادهٔ این جهان خاکی وصاحب لذات دنیوی ودشمن معرفت است زیرا لذات در نظر برهمن‌ها و بودائی‌ها زنجیری است که انسان را در اقلیم مرك اسیر نگاه میدارد و معرفت نیروئی است که این زنجیر را میگسلد، بیك سخن خدای مرك مانند

MRITYOU (۲) MARA (۱)

شیطانی که انسان را بشکوه وجلال دنیا ولذات آن تحریض و تشویق مینماید ظاهر میگردد، در داستان بودائی مظهر مخصوص ومجسم این خدای مرگ شخص (مارا) است و بطوری در درجه اول اهمیت قرار میگیرد که صورت اصلی خدای مرگ تقریبا از آن زائل میگردد

در منظومهٔ بسیار قدیمی (کاتا کا اوپنی شاد) صورت حقیقی خدای مرگ با روشنی ووضوح هویدا است ولی از همان منظومه میتوان دریافت که در همان اوقات اندیشهٔ خدای مرگ ونام آن بشیطان تبدیل شده است

برهمه (۱)

درهمان دورهٔ که از (مارا) گفتگو در میان بوده اغلب درنگارش های متحدالشکل بودائیها نام موجود غیر بشری دیگری دیده میشده وآن (برهمه) است ، این مفهوم در آخر دورهٔ بودائی نمایان شده است، مفهوم (برهمه) از همان (برهما) که سابقاً مورد بحث قرار گرفت پیدا شده است اگر بخواهیم تأثیر مفاهیم مجرد و نظریه‌های مکتب‌های فلسفی را درملت هندو دریابیم هیچ مثالی بارزتر از این نیست که ملاحظه کنیم (برهما) یعنی وجود مطلق بیرنگ و بی‌شکل چگونه یکی از معتقدات مهم عمومی شده است در این مورد باید دانست که فکر هندی خلوص وتجرد و (وحدت مطلق) خواهی خود را از دست داده است

(وجود فی نفسه) دزآغاز برای هندیها خدای مجرد ومتعال بوده است؛ و بتدریج چون شخصیت و صورت خارجی بخود گرفته صورت ظاهرش هم فرق کرده یعنی کلمهٔ خنثی که نمایندهٔ آن موجود مجرد و عالی بوده بصورت (اسم مذکر) درآمده است خلاصه از (برهما) خدای متعال ومجرد (برهمه) که نخستین مولود موجودات و نیای جهانیان است پیدا شده است

در این مورد بهتر از این نمیتوان نفوذ و تاثیر نظریات مجرد را در روح عموم تشریح نمود زیرا اسناد ومدارك لازم در دسترس نیست.

تنهاچیزیکه بطور قطع ویقین میتوان اظهار داشت اینستکه پیدایش موضوع مورد بحث نه‌تنها مقارن آغاز کیش بودائی نبوده بلکه میان

---

(۱) BRAHMA این اسم برای اینکه با(برهما)اشتباه نشود(برهمه) نوشته میشود

این دوامر مدتها فاصله بوده است؛ هیچ موجود الهی در نظر بودائیها عادی تر از(برهما شاماپانی) نبوده‌دراست‌تمام لحظات مهم‌زندگی(بودا)وپیروانش این مطلب بطور عادی زیاد ذکر میشود: (برهمه شامپاتی)آسمان‌ملکوتی خود را ترك کرده وددروی زمین مانند متواضع‌ترین خدمتگذاران‌مقدسین بکار مشغول گردید) - باینجا نیز مطلب خاتمه نیافته است ؛ زیرا از این (برهمهٔ) اصلی دسته‌های دیگر خدایان که باز به (برهمه) موسومند ، قوهٔ تصوروخیال هندی‌ها بوجود آورده‌است که‌آنها نیزدر (آسمان‌های‌برهمائی) خود قرار دارند

برحسب ادلهٔ بسیاری میتوان اطمینان داشت که غیر ممکن است زمان پیدایش نظریهٔ (وجود واحد وکلی)مقارن بانزدیك زمان بودا باشد؛ یکی از آن ادله اینست که در دورهٔ بودائی از مفهوم وجود کلی و غیر محدود(برهما) ؛ خدائی باسم (برهمه) وازآن یکعده خدایان دیگری بهمین اسم بوجود آمده بوده است

فلسفه سانکهیه (۱)

مبحثی که بعنوان مقدمهٔ تاریخ بودا شروع کردیم بدون بحث مختصری در اطراف موضوع رابطهٔ کیش بودائی وفلسفهٔ (سانکهیه) که اخیراً مورد دقت قرار گرفته ناتمام است

فلسفهٔ (سانکهیه) پس از ظهور کیش بودائی تأثیر بسیاری در هندوستان داشته است

ولی این مکتب فلسفی را از قدیم و دوران پیش از(بودا)باید مورد نظر قرار دارد وآنرا یکی از منابعی دانست که در کیش بودائی تاثیری بسزا داشته است:

در کتابهای قدیمی از فلسفهٔ (سانکهیه) بعنوان یك (مکتب مرتب فلسفی) ذکری نشده است ؛ تنها در متون کتابهای تازه‌تر اثر این فلسفه مشهود است وبموجب آنچه از این نوشته‌ها برمیآید گمان میرود که این فلسفه عبارتست از «یکنوع بازیچه که با خونسردی فکر آمیخته است»و البته‌موضوع بحث؛ مسئله نجات ورنج‌عمومی است‌وویژهٔ کسانیستکه ازکارمنظم علمی که باظرافت وزیبائی فکر توام باشد خسته شده‌اند؛ این مکتب که

(۱) SANKHIA

هر گونه تصوف ومسلك مرموزی را تحقیر میکند بجای وجود کلی و واحد که در رساله‌های قدیمی (اوپنیشاد) مورد نظر است ثنویت بارز وروشنی را قائل است؛ زیرا از یکطرف بوجود ماده اعتقاد دارد واز طرف دیگر بارواح متعددی که وجودشان مانند ماده ازلی وابدی است معتقد است، ولی وجود یك روح عالی ونفس کلی را بکلی منکراست

علة العلل جهان عبارتست از سبب وموجب هرحرکت وهر کار، ولی بهیچوجه موجودی مدرك وباشعور نیست وخود ماده است، روح که طبعاً نورانی است شاهد وناظر این فعالیت است و خود بهیچ حرکتی قادر نیست وحتی یك ساقهٔ علف را نمیتواند خم نماید بدین ترتیب داستان این دو موجود مستقل یعنی ماده و روح شبیه بقصهٔ معروف «دو مرد نابیناوافلیج است» که اولی دومی را بدوش کشید و از انبوه جنگل بدر بردند - جنگل عبارتست از رنج ومحنتی که از لوازم لاینفك اشیاء وحرکت تیره و دائمی ماده است ؛ این جنبش ماده باحرکت منظم خود پیوسته جهان رادرمعرض تجزیه وترکیب قرار میدهد؛ بعضی از آثار مانند ادراك وحساسیت وغیره که از آثار روح وفکر بنظر میرسند در حقیقت معلول همین حرکات جهان مادی میباشند آنها بخودی خود جز تغییرات مکانیکی چیزی نیست؛ ولی از جانب همان روح ناظر و تماشاچی که ذکر شد نور معرفت و روشنی شناسائی بدانها میتابد - در حقیقت روح از صحنهٔ کار تمام این فعالیت ها خارج است، اما همچنانکه اگر گل قرمز رنگی را بیك قطعه بلور نزدیك کنیم این یك رنك شفاف بلوری خود را از دست داده وظاهراً قرمز بنظر میرسد - روح نیز مانند آینه است و جریان حوادث ماده را در خود منعکس میسازد ودر ظاهر تابع ناپایداری ورنج خنزی جهان مادی بنظر میرسد وتصور میرود که او بازیگر صحنه ایست که در آن پیوسته حوادث جدید پیش میآید و اواست که هر دم برای پیری ومرك از نومتولد میشود؛ اما چون تضاد روح وماده دانسته شد و خطا بودن عقائد مختلفی که در این موضوع هست معلوم گردید پایان تولدهای جدید درمیرسد، و رنج نیروی خود را از دست میدهد ؛ ریسمانی که در تاریکی مارپنداشته میشد برای آنکس که آنرا ریسمان سادهٔ شناخته است دیگر ترسناك نیست همچون رقاصهٔ که در پایان مجلس از رقص باز میایستد روحی که بپایان منزل وهدف خود رسیده متوقف میگردد وحرکت ماده برای او رنج‌آور

نیست، دیگر ماده در برابر روح از جلوه گری خود داری میکند ـ مانند خانم مجللهٔ که از خانوادهٔ اشراف بوده و چون میفهمد که شوهرش از از گناه او آگاه است شرمنده شده وبدو نزدیك نمیگردد روح نیزچون از طوفان حوادث ورنج عالم مادی نجات یافت مانند بینائی که هیچ نمی بیند وآینهٔ که هیچ موجودی را در خود منعکس نمیسازد ومانند نور صاف و پاکی که روشنی نمی بخشد تا ابد باقی است

اگر نظریات فلسفی مکتب(سانکهیه)همانگونه باشد که بمارسیده است نمیتوان باور کرد که پیدایش آنها مقدم بر ظهور(بودا) استولی فرضا اگر بطور قطع بدانیم آثار ونوشته هائیکه حاوی نظریات این مکتب فلسفی هستند بعد از(بودا) برشتهٔ تحریر درآمده صرفاً از روی این یکدلیل نمیتوان بطور قطع ویقین اظهار داشت که زمان پیدایش خود آن عقائد ونظریات هم بعد از ظهور (بودا) بوده است

با اینهمه مؤخر بودن زمان پیدایش این عقائد ونظریات از دورهٔ (بودا) درنظر من راجح است، زیرا این طرز فلسفه جوئی و حکمت گوئی از روی مشکل پسندی؛ پیدا شده و طبیعی و اولی نیست، تحلیل و تجزیه رنج عمومی جهان تا آنجا که آنرا جز بازی و صورت ظاهرچیزی ندانیم امری ساختگی ومصنوعی بنظر میرسد وپس از تحقیق‌ها و سنجش فراوان باین صورت در آمده است وبا اعتراف باین حقیقت نمیتوان آنرا مربوط بدورهٔ پیش از بودا دانست؛ سلسله افکار واندیشه‌های دور ودرازاین مکتب که قوهٔ متفکرهٔ انسان باکمال مهارت وملایمت از خلال آنهاعبور کرده وراه خود را پیموده است ورزش فکری و نظریه های جدیدی لازم دارد و نمیتوان پیدایش آنرا مقدم بر(بودا)دانست

ممکن است بدون تقیدوپابند بودن بصورت واصول این مکتب فلسفی موضوع بالا را باین ترتیب مورد بحث قرار دارد:

آیا نظریات وآراء اولی مکتب (سانکهیه) مقدم بر (بودا) نبوده و درآن تأثیری نداشته است: آیا تصورچنین موضوع جزء فرضیات واموریممکن است یا واقعیات؟

در هر صورت آنچه مسلم است اینستکه بسیاری از موارد اختلاف کیش بودائی وفلسفهٔ(سانکهیه) باکتب قدیم مشترك است؛ مثلا بموجب نظریهٔ عرفانی کتب قدیم طبیعت خداوندی پروردگار، تار و پود واصل و اساس

هر موجود وهر اتفاقی است ، کیش بودائی وفلسفه (سانکهیه)هر دو نام چنین خدائی را از دفترخود حذف کرده‌اند وهردو بجای روح کلی جهان ارواح فردی که حدود وواقعیت آنها مربوط بذات خودشان است قائل شده‌اند، در صورتیکه نظریهٔ عرفان وتصوف قدیم ارواح فردی را آلت و انعکاسی ازروح کلی میدانند ، از طرف دیگر همانگونه که نظریات قدیمی باتمام جهات متوجه غوردر برهمای ابدی است کوشش معنوی طریقهٔ (بودا) وفلسفهٔ (سانکهیه) بطرف جهان حوادث ودنیای خارج معطوف است ـ از این مطلب نباید نتیجه گرفت که این دو طریقه بر خلاف صاحب فکران قدیمی برای این جهان خاکی اهمیتی قائل بوده وآنرا ثابت وقابل دلبستگی میدانسته‌اند بلکه بعکس دو مسلك بودائی و(سانکهیه) با شدت هرچه تمامتر نا پایداری و عدم ثبات را جزء لوازم ذات این جهان پنداشته و آنرا مانند حرکات امواج دانسته‌اند که پیوسته در تغییراست وهیچگاه ثبات نداردوبتاکید ومکرراز رنجی که این ناپایداری را باعث میشود یاد کرده‌اند ولی درهردو طریقه نکتهٔ زیر ذکر شده است : «تغییرات و حرکات موجی این جهان بر طبق قوانین معین وثابتی است وآنکس که میخواهد بساحل نجات رسیده واز تهاجم این امواج برکنار باشد باید این قوانین را بداند» ازاینرو میتوان گفت ، در دو طریقهٔ (بودا) و(سانکهیه) تجزیه وتحلیل اساس وساختمان جهان که علت تکامل حوادث استدر درجهٔ اول اهمیت قرار دارد «این فرضیه کاملا عقلی واستدلالی است ومیتوان آنرا با علوم طبیعی نزدیك دانست»

موضوع دیگر نیز کاملا در هر دو طریقه مشترك وحتی طرز بیان آن یکی است ، وآن اینستکه میگویند: کیفیات نفسانی واحساسات وغیره باتمام جریانها وتغییرات خود مربوط بتکامل مکانیکی ومادی طبیعت هستند وربطی باعالم روح وآنچه (خود) انسان نامیده میشود ندارند ـ در آنجا که جریان عمومی و ناپایدار جهان درکار است محلی برای روح نیست ـ فلسفهٔ (سانکهیه) در موضوع هرکاروهرجریانی زبان حال روح را چنین بیان میکند.

«من آن نیستم، آن کار از آن من نبوده وخود من نیست»

دریکی از سخنرانیهای مشهور (بودا) نیز که درهمین موضوع بحث شده است چنین مذکور است :

در موضوع هیچ احساس، فکر ،معرفت وانعکاس خدا در انسان نمیتوان چنین گفت: «این از من است من خود این هستم، این (خود) من است»

اتحاد نظر دو طریقه در این موضوع واضح است و باغلب احتمال میتوان اظهار داشت که در اینجا کیش (بودائی) از طریقهٔ (سانکهیه) اقتباس کرده است ـ وبعقیدهٔ نگارنده در اثر گذشتن زمان؛ و پیداشدن ذوقهای فلسفی وابتکارهای دقیق وافکار تازه ؛ بعدهامکتب قدیمی (سانکهیه) تکمیل شده وپس از آن پیروان کیش (بودا) این موضوع را اقتباس کرده اند

فصل سوم

زهادت ـ فرقه های خانقاهی

اکنون هنگام آنست که بتشریح زندگی مذهبی خانقاه نشینان یعنی آن نوع زندگی که در تحت تأثیر مستقیم نظریاتی که راجع (بوجود کلی و نجات) ذکر کردیم پدید آمده است بپردازیم ؛ فلسفهٔ (بودائی) از خلال همین اندیشه‌ها پیدا شده واساس خارجی کلیسای (بودائی) بر پایهٔ همین افکار بنا شده است

این دو قسمت بیرونی ودورنی زندگی مذهبی و توسعهٔ آنها کاملا با یکدیگر مربوط میباشند

نظریات و عقائدیکه عالم بیرون وحوادث آنرا در برابر (اتمان) (یعنی اصل وحقیقت عالم)؛ ناپایدار و بی‌ارج نمایش میدهند از قدر و قیمت شرایط ومقدمات زندگانی میکاهند، در صورتیکه انسان طبعاً برای آنها ارزش قائل است

قربانی‌ها ومراسم خارجی برای بالا بردن روح تامقام (اتمان) و آگاه گردانیدن روح فردی باینکه خود جزئی از روح کلی و عین آنست ناقص وناتوان میباشند ، بلکه برای این ارتقاء و آگاهی باید از هرچه مربوط بجهان خاکی است دوروبرکنار بود ، عشق وکین وبیم وامید را در خود راه نداد ولازم است که انسان مثل موجودیکه زنده نیست بزندگی خود ادامه دهد، ودر این موضوع‌در کتب‌مقدسه چنین مسطوراست:

«برهمنان یعنی آنها که آگاهند وبمقام دانائی رسیده اند بداشتن دودمان وفرزندان مایل نیستند؛ برای کسانیکه درجهان(اتمان) وطن گزیده ومقام کرده‌اندودودمان بچه کار میآید؟ این‌مردم در جستجوی کثرت‌فرزندان

وفورمال و ترقی وتعالیٔ دنیوی نیستند؛ بلکه مانند گدایان بیخانمان زندگی میکنند »

بعضی از این راهبان بکلی از دنیا قطع علاقه نمیکرده‌اند مثلاً خانهٔ خود را ترک میگفته از همهٔ دارائی خویش صرف نظر میکرده از تمام آسایشها و لذات دنیوی چشم میپوشیده ولی زندگی دوره گردی و سر گردانی اختیار نمیکرده‌اند، بلکه درجنگلها با شاخ و برگ درختان کلبه مساخته و در آنجا تنها یا با زنان خود از ریشه ومیوهٔ درختان تغذیه میکرده ، آتش مقدس را همراه داشته ومانند سابق یا قدری کمتر وظائف مذهبی مخصوص قربانی را انجام میداده‌اند

محقق است که در آغاز بیشتر برهمنها گوشه نشینی وعزلت اختیار میکرده؛ وسلامت ونجات خود را در ترک دنیای مادی ولذات آن میجسته‌اند ولی هیچ مدرکی از قدیم دردست نیست که بموجب آن بتوان حکم کرد که تنها طبقهٔ برهمن حق داشته‌اند بپاس ترک دنیا ولذات آن بآین نعمتهای معنوی واصل شوند ، هیچ نشانه وعلامتی نیست که بموجب آن بتوان فرض کرد که پیش از (بودا) ودر زمان او طبقهٔ برهمن چنین ادعائی داشته‌اند همچنین بهیچوجه سراغ نداریم که شاهزاده یا دهقانی برای اینکه مانند برهمنان زندگی، خانه ، زن، فرزند و مال خود را ترک گوید و برای نجات روح خویش مانند گدایان در فقر وسختی معیشت زندگی بگذراند محتاج بمبارزه واقدام های سخت باشد ، بلکه بعکس در محاورات قدیمی که باقی مانده‌است جزء برهمن‌هائیکه راجع باسرار (اتمان) بحث میکنند در موارد متعددی نام شاهزادگان نیز دیده میشود و در بین این خردمندان زنان نیز وجود داشته‌اند ؛ با این وصف چگونه ممکن است سخنان این دسته مردم در اطراف مسئله (نجات) مورد توجه واحترام بوده ولی انتخاب زندگی مقدس وترک دنیا که راه وصول باین (نجات) است برای آنها ممنوع باشد :

یکی از آثار مخصوص مذهب (ودائی) اینستکه تعلیم کاملا سری و ایمان امری نهفته وباطنی بوده است ، معتقدین این نکته را در نظر داشته اند که معرفت وبصیرت آنها مخصوص عدهٔ کم وبرگزیده‌ایست و جز این هم نمیتواند باشد؛ در حقیقت معتقد بوده‌اند که ایمان آنها دانش مکتوم و نهفته‌ایست که نباید برای عموم فاش شده و در زندگی آنها امری

عـادی شود

البته ممکن بوده است این سر نهفته را پدر بپسر و استاد بشاگرد بیاموزد اما اگر انسان معتقد شد که نمیتواند از نعمتی بدون دعوت مردم برای اشتراك در استفاده از آن شخصا برخوردار گردد؛ اشتیاق مخصوص ومیل ببذل وبخشش در او راه مییابد، بنا بر این نهفته بودن اسرار مذهبی (ودائی) مانع این اشتیاق ومیل بوده است

انتشار زهد و گوشه نشینی

از مغرب بمشرق هندوستان

مدارك وآثار مکتوب باندازهٔ کامل نیست که از روی آنها بتوان سیر وانتشار حالت درویشی وزهد را در هندوستان بدرستی دانست وباید از امور فرضی واحتمالی تا اندازهٔ برای این موضوع کمك خواست و از این راه گاهی میتوان بطور تخمین وظن نزدیك بیقین و قایع رادانست؛ اما در این موارد هم اگر بخواهیم بفرضیات خود لباس حقیقت بپوشانیم باز از مدارك ونوشته‌ها سودی نمیبریم

آنچه بنظر میرسد در بسط وتوسعهٔ زندگی رهبانی در هند تا هنگامیکه (بودا) با آن مواجه میشود دو چیز اهمیت وتأثیر بسزائی داشته است یکی تشکیلات دسته‌های راهبان وزاهدان که هر دسته با هم زندگی اجتماعی ومشترکی داشته ومطیع مقررات وقوانین مخصوصی بوده‌اند (شاید این تشکیلات بر پایه‌و اساس اجتماعات قبلی بوده است که معمولا ملل نیمه متمدن ووحشی داشته‌اند)- ودیگری پشت پا زدن اغلب یا بسیاری از این دسته‌های (تارك دنیا) بمقررات (ودا) وعدم اطاعت آنها از کیش (ودائی)

ممکن است این دو عامل در اثر تغییر و سیر مکانی بوجود آمده باشد؛ درآغاز این کتاب اختلافیکه از لحاظ تمدن بین قسمتهای خاوری و باختری حوزهٔ رود (گنگ) وجود داشت یادآور شدیم. زمین مقدس (ودا)، که محل پیدایش وموطن منظومه‌های (ودائی) است در مغرب واقع است ومردم مشرق، (ودا) وکیش برهمنی را از همسایه های دانشمندتر ومتمدن تر ازخود اخذ و اقتباس کرده‌اند، اما این اقتباس وقرضهٔ خارجی در آنها تاثیر عمیق نکرده وجزء وجودشان نشده بود؛ خلاصه در مشرق نسیم دیگری میوزد حرف (لام)

را که ملایمتر است بر حرف (راء) مغرب ترجیح میدهند (بجای راجه) (لاجه) میگویند در سایر امورهم حال چنین است یعنی از خشونت و شدت همه چیز کاسته میشود، برهمن کمتر ولی شاهزاده وطبقهٔ عوام بیشترند؛ نهضتی که‌در مغرب پدیدار شده بسیاری از فرضیه‌ها وخیال های تاریك خود را ازدست میدهد ؛ شاید قسمتی از امور مهم مانند (توجه بسوی کمال و منطق محکم ومحدود) نیز در مشرق اهمیتی پیدا نکرده و مطالب جنبهٔ عمومی پیدا مینماید ، مسائلی که درمغرب تبول و ویژهٔ برگزیدگان عقلی و مخصوص پیشوایان دینی بود در مشرق بشکل مسائل عادی وحیاتی درمیآید،راجع ببحث در پیرامون (سروحدت) ونظریات دیگر برهمنی،در مشرق هیچکس زحمتی بر خود هموار نمیکند ، بلکه مسائلی مانند رنج عالم وجود؛ مجازات اخلاقی و تصفیهٔ روح ونجات در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند

بهیجوجه نباید تصور کرد که توجه شدید نفوس در این‌دوره‌باین قبیل مسائل وافکار در اثر تحریکات سیاسی ویا انقلابهای اجتماعی بوده است، مسیحیت در دورهٔ سخت ورنج خیز ودر میان تشنجهای جهانیکه در حال احتضار ونزدیك بنابودی بود بنای سلطنت روحانی خود را آغاز کرد، ولی‌هندیهادر آرامش عمیقی روزگار میگذراندند، گرچه حکومت کشورهای کوچك هند استبدادی بود ولی هندیهاهم جز این نوع،حکومت دیگری را نمیشناختند وازآن‌شکایتی‌نداشتند، گرچه در میان غنی و فقیر، آقا ونوکر ورطهٔ عمیق وپهناوری وجود داشت (بدبختانه در هندوستان همیشه چنین بوده‌است)، ولی نباید تصور کرد که تنها محرومین و فقراء لباس درنی بتن میکردند تا از رنج این جهان خلاص کردند

صداهای‌شکایت آمیز از هر سو بلند بود ؛ از فسادزمانه؛ ازحرص وآز بی اندازه‌مردم که تا هنگام‌فرا رسیدن مرك ویکسان‌گردیدن فقیر و غنی در آنها باقی بود سخت انتقاد میکردند دریکی از آثار (بودائی) چنین مسطور است « ثروتمندان را در اینجا می بینم؛ از پولهائی که‌دیوانه وار جمع کرده‌اند بدیگران نمیدهند ؛ باحرص و ولع گنجها بر گنج ها میافزایند وپیوسته دنبال هوی وهوس کشیده میشوند ـ پادشاهی که از اینجا تا اقیانوس، بر تمام سرزمینی که اینطرف دریا واقع است‌حکمرانی دارد میخواهد برآنطرف دریا نیز مسلط شود ـ پادشاه وبسیاری ازمردم دیگربدون اینکه سیر شوند یا راضی گردند پیوسته ازلذات وهوسها پیرو

میکنند تا هنگامیکه طعمهٔ مرگ گردند ـ خویشاوندان ودوستان وهمراهان هیچیك نمیتوانند مرده را نجات دهند ؛ وراث او مالش را مىربايند ولى اوسزای اعمال خود را درمی‌یابد مال و زن وفرزند ومملکت وهیچ‌دارائی دیگری را مرده همراه نمیبرد»

ودر کتاب دیگری چنین مسطور است،

«پادشاهانیکه بر کسورها حکمفرمائی میکنندو گنجها ومالها میاندوزند هر یك مطامع خود را بر ضد دیگران بکار میبرد ؛ وهمه بنده و اسیرامیال وهوسهای خود هستند ـ اگر فعالیت آنها ایگونه ادامه یابد وپیوسته مانند موج دستخوش سیل ناپایدار حوادث گردند وحرص و آز راهنمای آنها باشد، کدام فرد بشری میتواند با آرامش در روی زمین زندگی کند »

آنچه در این قبیل آثار ونوشته‌ها می‌بینیم در تمام ازمنه ودرتمام کشورها نزد پیشوایان و رهبران اخلاقی دیده میشود

از این پندها وموعظه‌ها نمیتوان نتیجه گرفت که طوفان‌وگردبادی سهمگین مانند آنچه در روزگار تیره وتاب فرسای امپراطوری روم‌در آن سرزمین برخاسته بود در هند نیز وجود داشته است؛ هندیها برای اینکه در زیر چهرهٔ حوادث زندگی پیرامون‌خود مرگ را ببینند احتیاج بوحشتهای ناگهانی وحوادث فوق‌العاده ندارند، اکنون باید دید هندیهااز این عالم حیات چه نتیجه میگیرند:

این مردم باکار وفعالیت ومبارزه در عالم حیات غور نمیکنند و هدفهای شایسته‌ای‌را در جهان نمی‌بینند که برای وصول بدانها بکار و مبارزه بپردازند، بلکه از عالم فراری هستند وآرامش‌روح را در ترك دنیا میجویند، اعیان و ثروتمندان بیش از فقرا و مستمندان بترك دنیا علاقه مند میشوند ، جوانها پیش‌ازآنکه روزگاری بگذرانند بیش از پیران که عمر خود را کرده ودر این جهان انتظاری ندارند بترك‌دنیا مایل‌میگردند زنها ودختران‌سزخانه‌را ترك گفته ، جامهٔ رهبانی بتن میکنند، درهرگوشه وکنار نمونهٔ مختصری از تنازع وجدال دیده میشود این امری است که هرروز اتفاق میافتد، زیرا عدهٔ میخواهندزندگی عادی را ترك‌گفته‌درسلك راهبان داخل شوندو در مقابل پدران ومادران ، زنها وبچه‌ها میخواهند تشنگان رهبانیت را ازمقصد باز دارند، داستانهای از عزم قطعی‌وپیروی

روح این اشخاص که در برابر همهٔ موانع مقاومت کرده وروابط خودرا با زندگی عادی قطع نموده‌اند در همه آثار مکتوب نقل میشود، این دسته مردم بدون هیچ تامین آتیه با حالت تسلیم میروند تا در گورستانها در خانه‌های متروك وزیر درختها پناهی پیدا کنند، بعضی آنهاراتمجید مینمایند ودستهٔ آنها را میزنند ومیرانند ؛ عدهٔ با سنك آنها را دنبال میکنند؛سگها نیزمزاحمت ودرد سر این قوم را فراهم مینمایند

فرقه‌های مختلف و پیشوایان آنها

این نکته بتحقیق پیوسته است که مدتها پیش از (بود) در بعضی نقاط هند استادان وپیشوایانی وجود داشته‌اند، این طبقه بدون اینکه‌خود رامتکی بکیش (ودائی) بدانند ادعا میکردهاند که راه تازه‌ای برای‌رسیدن بنجات‌یافته‌اند؛ وآن راه‌رااتنها طریق حقیقی وصول باین مقصودمیدانسته‌اند این پیشوایان پیروانی نیز داشته اند که در مسافرتها و مهاجرتها دنبال آنها بوده‌اند

ودر اثر آزادی عقیدهٔ که همیشه در هند وجود داشته پیوسته فرقه های نوینی تاسیس میشده است ، یکی از آنها مثلا (نیگانتها) (۱) یافرقه (آزادگان) ودیگری (آسلاکا)(۲) (با رهنگان) میباشند

فرقه‌های بسیاروصومعه‌های مردان راهب وزنان راهبه وجود داشته که از میان آنها کیش نوین (بودائی) پدیدار شده است ولی بطور کلی راهبان دو دسته بوده‌اند یکدسته کسانیکه آزادانه رهبانیت و مشاغل آنرا انتخاب میکرده‌اند و دستهٔ دیگر برهمنهائی که بطور ارثی پیشوای دین میشده‌اند از اینجهت از لحاظ زبان و لغت هم دو نام مختلف داشته‌اند دستهٔ دوم (برهمانند) ودسته اول را (ساماناها) یعنی زاهدان مینامیده‌اندواز اینرو (بودا) را (ساماناگوتاما) یعنی (گوتامای‌زاهد) میگفته وشاگردانش را (زاهدان پیر و فرزند ساکیاها) مینامیده‌اند

از روی آثار مکتوب میتوان استنباط کرد که بسیاری از این فرقه های قدیمی برای پیشوایان واستادان‌خود نظیر همان خصائص وصفاتیرا که بعدها پیروان (بودا) برای او قائل شده مدعی بوده اند فرزند (ساکیاها) تنها فرد وحتی نخستین کسی‌نبوده است که در هند (بودا)؛دانشمند یانجات دهنده، نامیده شده بلکه خود یکی از نجات دهندگان وراهنمای خدایان

ACEIAKAS (۲) NIGGANTHAS(۱)

وانسانها بوده‌است که بلباس راهبان برای وعظ وراهنمائی درخطهٔ هندوستان بسیر وسفر میپرداخته‌اند

این راهنمایان واستادان هریك از راهی شاگردان وپیروان خود را که در جستجوی نجات بودند بسوی آن سوق میداده‌اند

این راهها رابدرستی نمیتوان تشخیص داد، اطلاعاتیکه دراین زمینه‌هست ازمنابع ونوشته‌های دوفرقهٔ (بودائی)و(جائینا - ۱) بدست آمده‌است وصحت وبی‌طرفی آن اطلاعات کاملا مشکوك بنظر میرسد، زیرا افکار و اندیشه های جدی را از اغراق وتعصب نمیتوان تشخیص داد

زاهدانی بوده اند که با ریاضت های سخت زندگی را میگذرانده مدتهای زیادی از غذا خوردن امساك میکرده بدن خود را شستوشو نمیداده روی زمین نمی‌نشسته، وبر فراز بسترهائی از خار میخوابیده‌اند

بعضی ازراهدان دیگر معتقد به تبرك وتقدس آب بوده وسعی میکرده اند بوسیلهٔ شست وشو وغسل‌های پی در پی گناهان خود را بشویند

دستهٔ دیگر بحالات جذبه وخلسه اهمیت‌داده وسعی میکرده‌اند دراین حالات از درك واقعیات محسوس برکنار باشند تا (نامتناهی بودن ابعاد) (نامتناهی بودن عقل) (وجود نداشتن عدم) واسامی دیگری را که بان حالات روح میداده‌اند احساس کنند

عدهٔ دیگری‌در زهد وریاضت کمتر دور میرفته وشعارشان چنین‌بوده است: «بهیچ وجه ممکن نیست در اثر پیروی امیال وهوسرانی؛بدی وجود پیدا کند» پس‌این زاهدان وبرهمن ها چه خطری در پیروی امیال‌وهوسها مشاهده میکنند که برای فرار از آن بتحقیر وناچیز شمردن اهواء نفسانی معتقد شده‌اند. این خواهر مقدس قشنك ، ظریف ودارای گیسوان زیبائی است پس در آغوش کشیدن او لذت بخش است»

در میان این راهبان ومقدسین کسان عجیبی وجود داشته‌اند

زاهدی را نقل میکنند که از مرغ خانگی تقلید میکرده و میل

---

(۱) فرقه JAINAS همان فرقهٔ آزادگان است که بوسیلهٔ یکی ازمعاصرین (بودا) تشکیل شدوهنوز هم درمغرب شبه جزیرهٔ هندوستان بهمین نام باقی است دربسیاری از اصول مانند (بودائی‌ها) بوده است واختلاف اساسی آنها در اینست که بریاضت خیلی اهمیت میداده اند

داشته است بزمین نوك بزند و غذای خود را مانند مرغان از روی خاك برچیندوحتی الامکان مانند مرغهاراه برود

زاهد دیگری را که خوی و طبعش شبیه باولی بوده نقل میکنند از گاو ماده تقلید میکرده است

خلاصه آثار ونوشته‌های(بودائی) دسته های مختلفی از این راهبان وزاهدان را نام میبرد که‌در آن زمان وجود داشته‌اند ولی عدهٔ بسیار کمی از آنها را میتوان یافت که قدس واز دنیا گذشتگی خود را باکارهای مضحك وشوخی ومسخره نیامیخته باشند، گرچه خود آن اعمال‌هم‌جدی‌و خطرناك بوده است

سوفسطائیان هندی

پارهٔ ازمظاهر فعالیت عقلی این فرقه‌های زهادو فلاسفه را میتوان یکنوع سفسطهٔ هندی نامید، بدیهی است آنجا که سقراطی قدم بعرصهٔ میدان نهد سوفسطائیانی نیز حتماً وجود دارند؛ شرائط واصولی که مقدمهٔ وجود این سفسطه در هندبوده کاملا مانند مقدمات وشرائطی است که وجود سوفسطائیان را در یونان باعث شده است در سرزمین یونان پس از ظهور مردانی که با سادگی و وسعت نظر و عمق فکر طرق اندیشه و تفکر راایجاد کرده‌وراه‌ورسم آنرا نشان دادند؛ یعنی بعد ازپیدایش حکمای معروف به (ایلیائیون) و فلسفهٔ مرموز اتباع (فیثاغورس) کسانی مانند (گرگیاس-۱)و(پروتوگراس-۲) پیداشدند ؛ این‌دسته‌ظاهری‌مقرون‌بحقیقت؛ سبکی مخصوص واستعداد بسیاری در فن خطابه ومباحثه داشته‌اند

در هندوستان نیز درست وضع پیدایش‌سفسطه مانند یونان بوده‌است زیرا پس از دانشمندان و متفکرین جدی دورهٔ قدیم یعنی پس از دورهٔ (نظریات وآراء برهمنی)؛ مردمی اهل بحث وبازیگرانی جدل پیشه که افکارشان رنك فلسفهٔ مادی وشك داشته پیدا شدند

باید دانست که روش بحث وجدال این دسته ساده واولی بوده و عمق ومعنی نداشته وگرنه مهارت وهنرمندی آنها برای تغییر دادن افکار پیشینیان و تبدیل آنها باندیشه های مخالف کافی بوده است بنا بر این

---

(۱) GORGIAS (۲) PROTOGORAS این دو نفر از ارکان مهم سوفسطائیان یونان بوده‌اند

پیوسته مکتب های فلسفی بوجود میامده ولی اساس قابل دوام و ثبابی نداشته است ما از آثار این فرقه‌ها ومکتب‌ها جز مقداری لغات و کلمات مؤثر چیزی نمیدانیم؛ مباحثات آنها عموماً در خصوص مسائل ذیل بوده است

« ابدیت وفناپذیری جهان ووجود آدمی؛ پیدا کردن وسیلهٔ برای جمع این دو امر متناقص یعنی جاودانی وسپنجی بودن ـ تناهی و عدم تناهی عالم »
گاهی هم تناهی و عدم تناهی را پشت سرهم اثبات میکرده و یا هر دو را انکار مینموده‌اند؛ واز این قسمت نخستین آثار پیدایش طریقهٔ (شك منطقی وسفسطه) آشکار است، که طرفداران آن میگویند: «همه‌چیز حقیقت است» «هیچ چیز حقیقت نیست»

و بطور طبیعی از مدعی این حرف و اثبات کننده این قانون که مدعی است «با هیچ چیز حقیقت نمیباشد»، سؤال میشود که: آیا مفهوم این قضیه که راجع بحقیقت نبودن اشیاء میگوید تابع قانون کلی خود او بوده وحقیقت نیست ،یا از آن قانون کلی مستثنی است

مسائل دیگر از قبیل، وجود جهان دیگر، ادامهٔ زندگی پس ازمرك آزادی ارادهٔ انسان مسئلهٔ جبر واختیار، وجود مکافات اخلاقی نیزمورد بحث بوده است

اعتقاد بجبر و عدم آزادی را به (ماخالی گزالا ـ ۱) نسبت میدهند، این همان کسی استکه (بودا) در میان معلمین خطا رفته و استادان مشتبه او را از همه بدتر میداند؛ وخلاصهٔ این اعتقاد، چنین بیان شده است:

« در رفتار انسان هیچگونه توانائی وجود ندارد، قدرت ونیرو بی‌معنی است انسان هیچگونه توانائی ندارد، کارهای اواز روی اراده واختیار نمیباشد؛ تمام موجودات، هر متنفس، هرچه وجود دارد؛ و هرآنچه دارای حیات است ناتوان بوده وهیچ نیرو وقدرتی ندارد؛ بلکه در تحت تأثیر قضا وقدر واصل غایت وطبیعت است که هرموجودی بسوی هدف ومقصد خود رانده‌میشود

هر موجودی ناچار است یك سلسله معین ومتوالی از تولدهای جدید را تحمل کند وپس ازگذشتن این مراحل پایان رنج خردمند وبیخرد در میرسد، وجود یك قانون اخلاقی در جهان بکلی مورد انکار است

(پوراتا کاساپا ـ ۲) در تعلیمات خود چنین اظهار میکند:

« چه‌اهمیت دارد، مردمی ساحل جنوبی رودخانه (کنك) را مورد

POURANA KASSAPA(۲) MAKHALIGOSALA(۱)

تاخت وتاز قرار داده کسانی را بکشند و کسانی را وادار بکشتن دیگران بنمایند، بغارتگری بپردازند، ودیگرانرا بسوزانند و کسان رابسوزاندن وادار کنند این اعمال گناه نبوده وبرای آنها عقوبتی مقرر نیست بعکس اگر مردمی در ساحل دیگر رود (کنك) رفته وباحسان وتقسیم صدمات بپردازند ودیگران را نیز باین عمل وادار کنند؛ قربانی نمایند و دیگرانرا بقربانی وا دارند، این اشخاص نه کار خوبی انجام داده ونه پاداش نیکی دریافت خواهند داشت»

این عقیده را بطرز دیگری بشرح زیر ادا کرده‌اند:

« چون بدن مرد دیوانه وشخص خردمند متلاشی شود هر دومعدوم میگردند، پس از مرك هیچ چیز از انسان باقی نمیماند»

این مردمیکه شغلشان مباحثه و مجادله وسخن گوئی بوده است در برابر مخالفین و پیروان خود در مجامع عمومی و جاهائیکه مردم جمع میشده‌اند بسخنگوئی و بحث وتبلیغ ونشر افکار و آراء خود میپرداخته‌اند این جدل جویان سفسطه‌پیشه مانند همکاران یونانی خود ولی باظرافت وزیبائی کمتری بکار خویش مشغول بوده و پیوسته با کبر و غرور، مغلوب نشدن خود رادر مباحثه وصحبت اعلام میداشته‌اند (ساکاکا - ۱) چنین میگوید.

«من، هیچ (ساماناً) و (برهمن): استاد وآموزگار ویامؤسس طریقهٔ که خود را (بودای) مقدس وبزرك مینامد نمیشناسم که در هنگام بحث ومکالمه در برابر من قرار گیرد، مگر آنکه لرزه بر اندامش افتد وشکست خود رااحساس کرده وعرق سراپای بدنش رافرا گیرد؛ اگر من بیك ستون موجودات بیجان ومرده با بیانات خود حمله ور شوم آنها نیز بحرکت درآمده و در اثر احساس شکست لرزه براندامشان میافتد پس بنوجه کنند، حال یك موجود انسانی در این موارد چه خواهد بود!» اینگونه اطلاعات را از نوشته های بودائی تحصیل کرده ایم؛ البته ممکن است بودائیها که بااین مردم سوفسطائی وسخنران عداوت و کینه داشته‌اند مطالب ناصوابی ذکر کرده و بدانها نسبت داده باشند ولی مسلم است که وجود سوفسطائیان و این گونه افکار که از آنها یاد شد همه ساختگی نیست

در آن هنگام که این گونه نهضت های فکری مختلف وعمیق از سلسلهٔ متفکرین برهمنی تجاوز کرده ودر میان مردم نشر یافت

در آن هنگام که در اثر مبارزهٔ جدی بد ما برای تحمیل افکار عمیق وسادهٔ خود ذوق بحث ومجادلهٔ ماهرانه پدیدار شد ومسلك سوفسطانیان

SACCACA(۱)

وشکاکین باصول اخلاقی حمله‌ور گردید

آری در آن هنگام عدهٔ از مردم هند بنجات و رهائی از بارهای رنج آور زندگی مایل شده وعلائم وآثار انحطاط عظیم اخلاقی نیز آشکارا شده بود وگوتاما (بودا) وارد صحنهٔ ارشاد وراهنمائی گردید (پایان مقدمه مؤلف)



قسمت اول

زندگانی بودا



مقدمهٔ مؤلف راجع بدوره های پیش از (بودا) بپایان رسید؛ اینک اصل کتاب که شامل سه قسمت است (۱- زندگانی بودا - ۲ - آئین بودا ۳ - رهبانیت بودا) آغاز و در این مجلد ترجمهٔ قسمت اول که خود کتاب مستقلی است وبوفات بودا ختم میشود تقدیم خوانندگان محترم میگردد وامید است دو قسمت دیگر آن نیز بزودی انتشار یابد «مترجم»

فصل اول

ظاهر داستان ـ افسانه ها و اساطیر

شك در حقیقت تاریخی وجود (بودا)

(بودا) رب‌النوع آفتاب ـ در نزد (بودائیها) روایاتی افسانه مانند راجع به بنیاد گزار کیش و آئینشان وجود دارد آیا مطالبی که در این افسانه ها راجع بزندگی (بودا) ذکر میشود دارای حقیقت تاریخی است

مطابق آنچه تقریباً عموم مردم آگاه معتقدند، بیهوده سخن باین درازی نیست؛ و این داستانهای افسانه‌ای بکلی خالی از حقیقت نمیباشد

(سنار ـ ۱) که بودا را موجودی افسانهٔ وخیالی معرفی کرده بود اخیراً از افراط در این رای کاسته و در عقیدهٔ خود ملایمتر شده و معتقد گردیده است که در داستانهای افسانه مانند؛ قسمتهای مخصوصی است که دلیل قاطعی برساختگی بودن آنها در دست نیست، این قسمتها رنك تاریخی بخود گرفته است و واقعیتی دارد و بهمین وسیله از سایر بخشهای داستان ممتاز و جدا میباشد

اما بنظر این دانشمند آن قسمتی از داستان که دارای حقیقت تاریخی است مهم و زیاد نیست، و (بودا) که در تمام قسمتها ی اساسی روایات ازاو نام برده میشود شخص معین تاریخی نبوده است، تولد، مبارزه ها و بالاخره مرگش مانند یکنفر انسان طبیعی نیست

پس (بودا) کیست؟ یك افسانهٔ طبیعی راجع بحوادث رب‌النوع آفتاب وجود دارد که هندیها؛ یونانیها وژرمن ها خیلی بدان پای‌بند هستند

بموجب این افسانه رب‌النوع آفتاب از آغوش ابر صبحگاهی زاده میشود، وچون بوجود آید مادر در برابر پرتو فروزان فرزند نابودمیگردد این قهرمان نوزاد برعلیه شیطان تیره وتار ابرو طوفان میجنگد وسپس پیروزمندانه بسوی آسمان پیش میرود تااینکه روز بپایان رسد و قهرمان نور در برابر تاریکیهای شب تسلیم گردد

---

(۱) SENART یکی از دانشمندان هند شناس فرانسه است که راجع بمذاهب هند تحقیقات بسیار کرده است

(سنار) دانشمند فرانسوی تاریخ زندگی (بودا) را جزء بجزء با تاریخ زندگی قهرمان آفتاب تطبیق میکند :

همچون آفتاب که از درون ابر های تیرهٔ شب بیرون میآید ؛ (بودا) نیز از درون تیرگیهای مادری بنام (مایا -) سر برمیآورد وهنگام زاده شدن او؛یك شعاع نورانی پیدا شده وتمام جهان‌هارا می پیماید و(مایا) مانند ابرهای صبحگاهی در برابر نورخورشید ؛ میمیرد

همانگونه که رب‌النوع خورشید با شیطان طوفان میجنگد (بودا) نیز در جنك سختی برضد (مارا -۲) یعنی آن شیطان بدخواه‌در زیر (درخت مقدس) فاتح میگردد ، (درخت مقدس) یعنی درخت آسمانی (درخت تیرهٔابرها)، جنك طوفان در پیرامون او باهیجان وسختی در جریان است ، بالاخره فتح وپیروزی درمیرسد ، (بودا) براه میافتد تا جهانیان‌را پند دهد و قانون مقدس خودرا بآنها ابلاغ فرماید : « چرخ قانون را بکار اندازد» رب‌النوع آفتاب نیز چرخ روشنگر نورردادرآسمان بکار میاندازد ؛ بالاخره زندگی(بودا) نیز بپایان خود نزدیك میگردد ؛ حیات او باسقوط وحشتناك خانوادهٔ (ساکیا) که دشمنانش آنها را معدوم میسازند خاتمه مییابد

باغروب آفتاب نیروهای‌نورانی در برابرسرخیهای خون‌آلوداَبرهای شامگاهی میمیرد ، زندگی (بودا) نیزبهمین نحو پایان مییابد ، شعله‌های آتشی که جسم اورا میسوزانند دراثر سیلهای آبی که‌از آسمانها میبارد خاموش میگردد • رب‌النوع‌آفتاب در دریای‌آتش باآخرین پرتوهای خود نابودمیشود ؛ درافق دربخارهای‌مرطوب‌شام‌آخرین اشعهٔ‌تشییع جنازهٔ‌خداوند خاموش میگردد

ممکن نیست انسان تحقیقات مدبرانهٔ (سناررا) بخواند مگر بشگفت آید از اینکه چگونه این دانشمند فرانسوی مقیداست و اصرار میورزد تاکتب مذهبی (ودا) ، منظومه‌ها و داستانهای هندی ادبیات یونانیها و ملل شمالی همه‌را دلیل برطبیعت آفتابی(بودا)بداند

جای بسی شگفت است که بحث دانشمندانهٔ (سنار) برای یکرشته آثار ادبی هندی که ظاهراً راجع بداستان (بودا) میتوان از آنها استفاده نمود واَقلا باندازه منظومه‌های داستانی (همر - ۳) و (ادا - ٤)فوائدی

HOMERE « ۳ » MARA « ۲ » MAYA « ۱ »

دارد اهمیت شایسته قائل نیست ، این آثار عبارتند از کهن ترین کاخ ادبیات بودائیها یعنی قدیمترین آثاری که میتوان بدانها دست یافت ومربوط بقدیمترین عقاید بودائیها نسبت بشخص استادشان میباشد

(سنار) در موضوع بحث از داستان زندگی (بودا) متکی بعقاید بودائیان شمالی یعنی ساکنین (نپال) و (تبت) و (چین) میگردد

آیا اگر کسی بخواهد در زندگی مسیح وارد بحث انتقادی شود حق دارد کتاب مقدس انجیل‌را ندیده انگاشته و بانجیل‌های ساختگی و یا بیکی از افسانه‌های قرون وسطی متوسل شود

اساس داستان بودائی

ادبیات مقدس جزیره سیلان

قدیمترین داستانها که راجع بکیش بودائی در دسترس ما است ؛ آثاریست که درجزیرهٔ (سیلان) باقی مانده‌است و پیشوایان دینی این جزیره در زمان حاضر نیز بآموختن آنها اشتغال دارند

در هندوستان آثار مکتوب بودائی در هر قرن تغییراتی کرده و بسرنوشت‌های تازهٔ دچار شده و خاطرات وآثار رهبانیت در زیر پردهٔ ادبیات وخیالات عجیب وغریب نسل‌های بعد مستورگردیده است در زمان ما تنها صومعه ها وجامعهٔ راهبان جزیرهٔ (سیلان) نسبت بگفتار پیشوایان قدیم پایدار و باوفامانده‌اند ولی‌شك نیست که آنها نیز نتوانسته‌اند ازداخل شدن موضوع های تازه وپیوستن آنها در بعضی موارد بمیراث داستانهای مقدس جلو گیری کنند ولی این موضوعهای نوین گرچه بآثار دیرین افزوده گشته از آنها جدا است بنا براین آثار دیرین بطور مشخص بحال خود باقی مانده‌است و لغت ولهجهٔ کتابهای قدیمی کمك شایانی ببقا و خلوص آنها نموده‌است ؛

لغت جزیرهٔ (سیلان) آنچه بنظر میرسد زبان معمول نواحی هند غربی بوده‌است‌وجامعه های راهبان‌و مرسلین اگر ازنخست آنرا فرا نگرفته باشند ناچار درهنگام تغییر مذهب مردم جزیره‌آموخته‌اند ، این زبان که کتابهای قدیمی بدان نوشته شده وازهندوستان بسیلان‌آمده دراین جزیره زبان مقدس محسوب و مورد احترام بوده است ومردم چنین می پنداشته‌اند

که شخص (بودا) و بودا های گذشته با این زبان گفتگو میکرده اند ادبیات سابق جزیرهٔ (سیلان) که بلغت بومی نگاشته شده بـرای پیدایش داستانها و مباحث نظری بعدی کاملا مهیا بوده‌است‌وباین ترتیب‌این خود برای حفظ و بقاء کتب مقدس عاملی بوده که باطرزمؤثری ازآمیخته‌شدن آنها با عوامل مشابه جلوگیری کرده‌است

بدیهی است که در آینده ممکن است بپارهٔ قسمتهای مختلف کتب مقدسه دست یابیم که در قدیم ، در ضمن مجموع آثاریکه علمای مـذهبی جزیرهٔ(سیلان) برشتهٔ تحریر وانتظام درآورده‌اندموجود نبوده‌است‌وبرای‌اثبات این مدعا کافی است بفصول کتابها ونوشته هائی که بزبان‌چینی ترجمه‌شده ودر میان عدهٔ از جامعه‌های قدیم (بودائی)تقسیم گردیده است نظری‌بیفکنیم اما نمونه‌هائی از این آثار که تا کنون در اختیار داریم تحقیق این موضوع رازیاد تائید نمیکنند ودر هر حال برای تعیین ارزش منابع و مآخذ قدیمی که بر حسب تصادف بدست آیند بازباید بهمان آثار مذهبی جزیرهٔ(سیلان)متوسل گشت؛ و تا امروز آنچه مسلم است و میتوان‌اطمینان داشت آثاری قدیمتر از آنها در دست نیست‌اما‌ممکن‌است آثاری هم‌زمان وشبیه‌آنها بدست‌آید؛ ولی درمیان آثـار ونوشته‌هائی که تا کنون راجع (ببودا) شناخته شده و مخصوصاً از خلال آثاری مانند (لالتیاویستارا - ۱)، (دیویا آوادانا -۲) و (ماها واستو - ۳) که در (نپال) پیدا شده بطور تحقیق میتوان ادعا کرد که آثار مذهبی جزیرهٔ سیلان از همه بیشتر مورد اعتماداست؛ سبك ادبی ؛ زبان وفن نگارش آنها شاهد مدعای ماا-ت ، در سادگی قدیمی این کتب مذهبی آثار وعلائم زمان نگارش (وداها) دیده میشود ، بدیهی است که‌بدون شك قسمت های افسانهٔ و خیا لی در خـلا ل آنها وجود دارد این قبیل اندیشه‌ها بمنزلهٔ زینت‌هائی است که باصول مذهبی افزوده‌اند ولی ازاصول آنها فوائد واطلاعات اساسی بدست میآید

این آثار با افسانه‌های ساختگی وتحمیلی (نپال) که عموماً زرق‌و برق کودکانهٔ بیش نبوده وبا یکرشته نا متناهی منظم شده وبا ارقام‌خیالی واسامی‌برجسته وپر هیاهو که گـاهی وحشت بی‌اساس وزمانی زیبائی بی

DIVIA•AVADANA (۲)LALITA-VISTARA (۱)

MAHAVASTOU (۳)

اصلی را نشان میدهند آراسته گردیده ؛ تفاوت فاحش وعجیبی دارد!

ملاك سنجش این آثار انتظام وترکیب نوشته‌ها ومجموعه‌های آنها است ونتیجهٔ که میخواهیم بدانَ برسیم نیز در همین زمینه است

برای مثال ممکن است در ضمن مجموعهٔ آثارمذهبی جزیره (سیلان) آن قسمتی که راجع به(انضباط ونظم-۱) است مورد آزمایش ودقت‌قرار دهیم، نشأئه اصلی وهستهٔ مرکزی‌مورداقتباس‌وانشعاب بطور عجیبی مشهود است! و بخوبی پیدا است که این اثر ادبی ، از مکتوب مختصر قدیمی (اعتراف -۲) خلاصه ونتیجه‌شده‌است‌وتفسیر ها وشرح‌ها همه برگرد مدار و هستهٔ مرکزی اولی میگردند

از طرف دیگر اگر اتفاقاً مجموعهٔ آثار درهم و برهم و خارج از موضوع (ماهاواستو) را که مربوط بسلسلهٔ نجبای (ماهازانقیکا - ۳) است وقسمتی از «ویاناپیتاکا»راتشکیل میدهد مورد نظر ودقت قراردهیم با اندکی امعان نظر مطلب سنجیده وواضح خواهد شد

ممکن است بعضی ادعا کنند که سادگی ویا اقلا سادگی نسبی آثار باستانی بودائیهای جزیرهٔ (سیلان)چه از حیث ظاهر وچه از لحاظ واقع اولی واصلی نیست؛ یعنی بمرورزمان وبوضعی نامعلوم ومبهم‌درتحت تاثیر یك فکر مخصوص ویا یك سلیقهٔ تازه اصلاحات وتغییراتی در اصل این آثار بعمل آمده است - این ادعا راهیچ برهانی نیست ملکه حقیقت مخالف آنست، اگرفرض کنیم نوشته‌های مذهبی جزیرهٔ «سیلان» رادردست نداشته باشیم، ار روی‌علائم وآثاریکه در کتب‌بودائیهای شمالی باقیمانده مبدء ادبیات مذهبی(بودائی)را درست همانند آنچه در کتب سیلانی‌مسطور است میتوانیم با اطمینان خاطر بوجود بیاوریم خلاصه در میان‌قسمتهائی که بعدها بمتون اصلی کتب مقدس الحاق شده ودر نتیجه مجموعهٔ بزرگی رابوجود آورده‌است بآسانی میتوان‌قسمتهای‌اصلی رااز الحاقی تشخیص‌داد‌زیرا آثار وعلائم اصلی‌واولی‌درست‌مانندسبك نوشته‌های‌مذهبی وآثارباستانی سیلانی است

خاطره‌های مربوط بشخص بودا و حقیقت تاریخی آنها

---

(۱) VINAYAPITAKA (۲) PATIMOKKHA

(۳) MAHASANGHIKAS

اگر بخواهیم راجع بشخص (بودا) و زنـدگی او اطلاعاتی بدست آوریم باید بآثار باستانی جزیرهٔ (سیلان) مراجعه کنیم و در این موضوع بعقیدهٔ نگارنده؛ هیچ تردیدی جایز نیست

در آثار نامبرده درآغاز چه خواهیم دید ؟

اگر تا آنجا که ممکن است بتاریخ گذشته مراجعه نموده وعقائد دینی بودائیها را از آغاز مورد دقت قرار دهیم رای وعقیدهٔ زیر را نزد همهٔ آنها ثابت ومورد اتفاق خواهیم یـافت :

« باب معرفت و زندگی مقدس بوسیلهٔ استادی که بنیاد گزار رهبانیت (بودائی) است بروی گرونـدگان باز شده است؛ این استا د را باسامی مختلف ؛ (فرخنده حال)، (دانا) (روشن ضمیر) و بالاخره (بودا) مینـا مند »

هرآنکس میخواهد در سلك گروندگان داخل شود باید سه مرتبه جملهٔ زیر را ادا کند: « من ببودا پناه میبرم، من بقـانون مقدس پناهنده میشوم، من از جامعهٔ رهبانیت یاری میطلبم»

درضمن آداب ورسوم مخصوص باستانی که‌میان‌جامعه‌های (بودائی) قدیم مرسوم وبه (اعترافات پانزده‌گـانه) موسوم است راهبی که تشریفات را اجرا میکند ببرادران دینی خود تاکید مینماید که هیچیك از گناهانی را که مرتکب شده اند مسکوت نگذارند زیـرا در این مورد خاموشی دروغ گفتن است :

« ای برادران من ، دروغ برا ی سالك طریق معنی، مانعی بزرك است، چنین است فرمودهٔ فرخنده حال »

و بموجب همین آداب مـذهبی؛ روحـانیهائی که بتعلیم عقائددینی میپردازند باید در هر مورد این سخنانرا بگویند: «مقصود من رای وعقیده ایستکه فرخنده‌حال تبلیغ و تأکید فرموده است»

درهیچ‌مورددرآثارباستانی مدرك و مبنای‌حقیقت‌وپاکی متکی بالهام ویاتصور فردی نیست بلکه ملاك حقیقت گفتهٔ شخص استاد فرخنده‌حال ، یعنی« بودا» است

این استاد در نظر پیروان مذکور ؛ یکی از خرد مندان گذ شته که اندیشه وتوهم هندیها بسیار آنرا جلو میبرد و با ارقام بزرگی قرن های آنرا اندازه میگیردنمیباشد، بلکه مردی است که از زمان او خیلی

زیاد نگذشته؛ وفاصلهٔ زمانی وفات او را با اجتماع معروف هفتصد نفراز علماء مذهبی که بسال سیصدوهشتاد قبل‌از میلاد در شهر «وزالی - ۱» منعقد گردید بیش از یکقرن نمیدانند ومیتوان ادعا کرد که قسمت بیشتر یعنی قسمت اصلی کتب مقدس یعنی آن آثار مکتوبی که از آغاز تا انجام راجع بشخص «بودا» وعقیدهٔ او بحث میکند و شرح زندگی ووفاتش را حکایت مینماید پیش ازاجتماع نامبرده «وزالی» نگاشته شده است

قسمتهای قدیمی تر این کتب مانند رسالهٔ «اعتراف» که در بارهٔ آن گفتگو کردیم برحسب ظاهر باید درآغاز قرن بعد از وفات«بودا» بنگارش در آمده باشد نه آخر آن قرن، بنا بر این فاصلهٔ زمـانی میان راویان اخبار وحوادثی که مورد روایت و شهادت واقعی یا مورد ادعای آنهاست خیلی کوتاه است؛ این زمان چندان زیادتر ازفاصلهٔ میان‌رحلت حضرت مسیح ونوشتن انجیل ها نیست

بنابرآنچه‌ذکر شد آیا میتوانیم، با «سنار» هم داستان شده‌وقبول نمائیم که در این زمان کوتاه سوانح قطعی زندگی «بودا»؛ در میان جامعهٔ راهبان ودر بین تابعین او بکلی فراموش شده و نابود گردیده است؟ واگر اینگونه باشد چه‌چیز راپیروان خـواسنه‌انـد جـایگیر شرح زنـدگی استاد خود سازند؟ آیا خواسته‌اند افسانه‌های خیالی قهرمان و رب‌النوع آفتاب را با حوادث زندگی شخص استاد بیامیزند؟ وآیا ممکن است این کار را عدهٔ از راهبان وزهاد انجام دهند در صورتیکه آنهاهیچ چیز را کم بهاتر وبی‌ارزش تر از این قبیل افسانه هائـی که طبیعیون می‌پسندند نمیدانند؟

آیا ممکن است اساس قسمتی از کتب مقدس که مربوط بشخص «بودا» است بقدری سست باشد که آن را افسانه و خیال بپنداریم؟

فعالیت و حرارت و جنبشی‌راکه‌در عصر «بودا» در جامعه‌های‌مذهبی دیگر هند وجود داشته، است کتب سیلانی بطور وضوح تشریح مینماید وحتی خصوصیات مردم مقدسی که گـاهی تنها وزمانی باهیئتی از شاگردان وپیروان با تشکیلات منظم یا غیر آن، با بیاناتی سطحی یا عمیق مردم را براه سلامت ونجات دعوت میکرده‌اند در کتب نامبرده مسطور است

بدون شبهه وجود این قبیل پیشوایان تا اندازه مشکوک و شخصیت

VESALI (۱)

خارجی آنها مورد تردید است، ولی براهین وادلهٔ مساعدی در دسترس هست که راجع بوجود ویا عدم تاریخی یکی دو نفر از آنها میتوان قضاوت نمود

نام شش استاد بزرك که همزمان «بودا» بوده‌اند ورد زبانها است بنظر بودائیها این شش نفر گمراه کنندگان بزرك وبنیاد گزار و رئیس شش طریقهٔ کفر والحاد بوده‌اند

یکی از این شش نفر که نامش (ناتاپوتا ـ ۱) است بطوریکه دو نفر از دانشمندان خاور شناس (بوهلر ـ ۲) و (ژاکبی ـ ۳) در ضمن مطالعهٔ کتابهای یکی از طریقه هائی که هنوز در هند طرفدارانی دارد و طریقهٔ (جائنیاس ـ ٤) موسوم است کشف کرده اند، نزد پیروان خود بعنوان بنیادگزار کیش ونجات دهنده معروف بوده ودر نظر آنهاهمان مقام ومرتبهٔ را دارد که کتب مقدسهٔ بودائیها برای شخص (بودا) قائل است

بنا برآنچه ذکر شدراجع به(ناتاپوتا) وپیروان اودو سلسله روایت دردست است: راویان یك سلسله تابعین او هستند وعقیدهٔ آنها (ناتاپوتا) شخصی است مقدس، روشن ضمیر، دانا و خلاصه مقام «بودائی» دارد دو کتابهای فرقهٔ «جائیناس»همه پیروهمین عقیده است

سلسلهٔ دیگر روایات منسوب بودائیها است، آنها بنیاد گزار این فرقه را خطاکار وگمراه کننده میدانند ولی‌دراین موضوع در رأی‌بودائیها چنانکه مورد انتظار هم بوده خطاها وپرده پوشیهائی داخل شده است از قسمتهای مذکور در فوق که صرف نظر کنیم در سایر جهات‌داستان های‌فرقهٔ«جائیناس»و« بودائیها» باصراحت‌تمام‌مؤید‌یکدیگر است‌مثلاهردودسته داستان راجع بیك سلسله‌ازعقائدپیروان‌فرقهٔ«جائیناس»و برهنه بودن‌روحانیان آنهاودر خصوص اینکه «ناتاپوتا» در شهر «وزالی» یکمده پیروان داشته است موافقند ـ مخصوصاً توافق نظر آنها دراین مورد قابل ملاحظه‌است که هر دو دسته جای درگذشت «ناتاپوتا» را شهر «پاوا» مینامند .

بیاد آوریهای بالا این مطلب را میتوان افزود که راجع بیکی از شش استاد نامبرده موسوم به«ماخالی گزالا ـ ۵» نیز داستانهای «بودائیها »و «جائیناس» ها که هریك کاملا مستقل از دیگری است موجود و ضمناً

JACOBI«۳» BUHLER «۲» NATAPOUTTA «۱»
MAKKHALIGOSALA-«۵»JAINAS «٤»

توافق این دو دسته روایت راجع بیکرشته مطالب اصلی هیچ منافاتی بسا با اختلافشان ندارد

این‌قبیل شهادتها راجع باشخاص وحوادث و کیفیات انسان را مطمئن میسازد که سرو کار او با اشخاص و حوادث حقیقی تا ریخی است، مسلما (بودا) نیز مانند (ماهاپوتا) و(گزالا) سردسته ورئیس عدهٔ از زهاد ولباس ووضع خارجی او نیز مانند یکی از تارکان دنیا بوده است، از شهری بشهر دیگر میرفته ومردم را تعلیم میدا ده است، عدهٔ از شاگردان‌وپیروان بگرد او جمع بوده‌اند؛ ومانند برهمن‌ها وسایر دسته‌ها و فرقه‌های مذهبی قوانین ومقرراتی برای پیروان خود وضع میکر ده است

ما حق داریم‌این حوادث وآثار را همانگونه که هستند وباهرعلت وسببی که‌دارند حقیقت پنداشته واطلاعات خود را در این موارد علم قطعی بشماریم، بدیهی است منظور آنگونه علم وقطعی است که ممکن است در اینگونه‌موارد حاصل‌شود

شرح زندگی بودا

آیا باید بدانچه ذکر شد قناعت ورزیده ودر زمینهٔ تاریخ (بودا) در جستجوی تحقیقات بیشتری نباشیم؟

آیا نمیتوان ، درمیان تودهٔ عظیم افسانه های قدیمی آثار حقیقت تاریخی واضح‌وقطعی یافت تا باشباح مشهود«ولی‌مبهم» روح بخشد ومطلب را روشن سازد ؟

برای پاسخ این پرسش‌ها باید ازنزد یك‌داستان‌قدیمی راملاحظه نمود و بتشریح صورتیکه آن داستان بخود گرفته است پرداخت

نکتهٔ اصلی که‌باید بتحقیق وبااطمینان کامل دانست‌اینستکه‌از روزگار قدیم یعنی ازرمان تدوین کتب مقدس سیلانی شرح حالی از (بودا) باقی نمانده واساساً چنین شرح حالی وجود نداشته اشت بطور کلی شرح حال نوشتن در آن دوره معمول نبوده است، زندگی یکنفر را موضوع قرار دادن ودر پیرامون آن کتاب نوشتن که امروز امری عادی است در آن زمان ذهن هیچکس را متوجه نمیساخته ومورد نظر نبوده است

بعلاوه در آن زمان سودیکه از نوشتن وخواندن شرح زندگی(بُودا) نصیب میشده در برابر سود پیروی از شریعت و قانون او هیچ ارزشی

نداشته است در آغاز تشکیل کلیسای مسیحیت و در آموزشگاه(سقراط) نیز مطلب بهمین منوال بوده‌است

مدتها پیش از آنکه بنوشتن شرح زندگی مسیح بصورت (انجیل)ها شروع شود گفته ها و مواعظ او بشکل رساله‌هائی‌تدوین‌شده‌و در صومعه های تازه بنیاد مورد استفاده بوده است در این رسائل هیچگونه مطلب وحقیقت تاریخی ذکر نشده بود مگر درمواردی‌مخصوص که میخواسته اند بفهمانند فلان گفتار یا بیان مخصوص درچه موقع و با چه کیفیت و در برابر چه شنوندگانی ایراد شده است ، بنا براین در این رساله ها دقت تاریخی‌وصحت و تطابق مطالب با زمان‌مورد نظر نبوده است

یادداشت‌هاوخاطرات (گزنفن) نیز همین‌نوع‌است،تعلیمات(سقراط)در نوشته های (گزنفن). با طریق وبرهان مخصوص درضمن یك سلسله مکالمات و گفتگوهای استاد بخوبی تشریح شده ولی شرح زندگی این فیلسوف عالیقدررانه(گزنفن) ذکر کرده‌است‌و نه‌هیچ‌یك‌ازقدمای‌تابعین‌او‌توضیح‌داده‌اند اتفاقا برای نوشتن شرح زندگی(سقراط)محرك وداعی قوی هم نداشته اند اگر (سقراط)در نظر پیروان و شاگردان خوداهمیتی داشته برای‌سخنان دانشمندانه و اساسی اوبوده وگرنه کارهای عادی وزندگی خارجی او برای آنها سودی نداشته و شایستهٔ دقت نبوده است

انتشار و بسط داستانهای‌مربوط(بودا) کاملا مطابق ترتیب بالا بوده است از روزگاردیرین یعنی ازاوایل امر بنوشتن سخنان و نطقهای استاد یا گفته های شبیه باوشروع نموده وآن‌نوشته هارا در جامعه های‌دینی‌وصوامع دست بدست میگرداندند و مخصوصا مکان ایرادنطق واسامی‌شنوندگان‌را نیز یادداشت کرده وچون میخواسته‌اند موقعیت را کاملا مشخص‌ومجسم کنند و در نتیجه اطمینان حاصل شود آن‌گفته ها از(بودا)است این دقت ها لازم بوده است ولی آیاچه هنگام(بودا)فلان نطق را ایراد کرده این مطلبی‌است که متعرض‌نشده‌اند

نوشته ها ورسائل معمولا بانظیر این‌عبارات‌شروع‌میشود :

« ۰۰ یك روز ۰۰۰۰ در آن هنگام۰۰۰ بودای‌فرخنده‌حال‌درفلان مکان منزل داشت »

در هندوستان هیچگاه زمان وقوع حوادث مورد توجه نبوده است ودر زندگی مرد از دنیا گذشتهٔ مانند(بودا)سالها باندازهٔ یکنواخت وشبیه

بیگدیگر میگذشته است که برای راهبان و پیروان او بیهوده بوده است تحقیق کنند ، زمان وقوع فلان پیش آمد کی بوده است ؟ چه هنگام فلان سخن گفته شده است ؟

هیچکس امکان این قبیل سئوالات را احتمال نمیداده و پیش بینی نمیکرده است

راجع بزندگی بیابانگردی (بودا) وملاقاتهای او باپادشاهان ودانشمندان و بزرگان در دنبالهٔ بعضی از نطقها ی رسمی و غیر رسمی مطالبی ذکر و ملحقاتی دیده میشود در این نوشته هائیکه آنها را ملحقات نامیدیم در درجهٔ اول آثار زندگی عادی، تغییر مذهب پیروان اولی؛ پایان حیات ومأموریت (بودا) وآخرین سخنان و تودیع او باکسانش و بالاخره رحلت او مسطور است و بدین ترتیب نوشته هائی درشرح حال (استاد) پیدا شده است ولی شرح حال مستقل وجداگانهٔ اورا خیلی بعد برشتهٔ تحریر کشیده اند

در منابع قدیمی راجع بقسمت اول زندگی (بودا) جزء اطلاعات ناقص و محدود چیزی بدست نمیآید و مقصود از (دورهٔ اول زندگی) دورهٔ پیش از بعثت یا باصطلاح هندیها زمانی است که (بودا) بمقام بودائی نرسیده بوده است یعنی زمانی که بمقام معرفتی که سرچشمهٔ سلامتی و نجات است و بوسیلهٔ آن بر خدایان وافراد انسان استاد و فرمانرواشده است واصل نگردیده بود و در صدد رسیدن باین مقام روزگار میگذرانید

آری این دوره بسیار کم مورد بحث وگفتگو بوده و دلیل این غفلت هم معلوم است زیرا جامعهٔ راهبان یعنی کلیسا توجه مخصوص بوجود خاکی کودك یا نو جوان خانوادهٔ (ساکیا) نداشته بلکه وجود استاد فرخنده حال یا وجود مقدس و کامل (بودا) مورد نظر و توجه بوده است وآنچه میخواسته اند بدانند فرموده ها و تعلیمات او پس از (بوداشدن) است و در مقابل این منظور هرسود دیگری حتی کوشش ها و مبارزه های او برای رسیدن بمقام بودائی ودریافت معرفت از نظر دور و بی اهمیت تلقی میشده است ولی درزمانهای بعد که با طرزی غیراز دورهٔ قدیم زندگی (بودا) را با عجایب وکارهای غیر عادی آمیخته اند عدهٔ با توجه خاصی علاقمند شدند زندگی (بودا) یعنی دورهٔ کودکی وجودی راکه درآینده از وجودهای غیر طبیعی ودارای افکار غیر عادی خواهد شد مورد بحث ودقت قراردهند

قسمتهای داستانی زندگی بودا

اکنون لازم است در قدیمترین داستانها که راجع (ببودا) موجود است یعنی کتب مقدس سیلانی دقت کرده وچگونگی مطالب افسانه‌ای‌رادریابیم

بدیهی است پیدایش نجات دهندهٔ جهان در نظر معتقدین از نقطه نظر خارجی هم باید دارای حوادث بی نظیر و مهمی باشد

هر فرد هندو از روزگار دیرین عادت داشته وهنوز هم معتاد است که برای پیش بینی حوادث و عواقب آنها اهمیت بسیاری قائل شود پس چگونه میتواند باور کند که پیش از پیدا شدن وجودعالی و مقدس کامل (بودا) عجائب و معجزاتی ظاهر نشده باشد و تمام عوالم جشن های مسرت بخش و شادی افزا بر پا نکرده باشند

یك شعاع نورانی در تمام جهان پدیدار میگردد ، تمام عوالم برخود میلرزند چهار خدائیکه چهار ناحیهٔ آسمان را درزیربال عنایت خود حفظ میکنند بیکدیگر نزدیك میشوند تا مادر این مولود مبارك را درهنگام حمل مواظبت کنند بدنیا آمدن این فرزند خجسته خصال نیز عجائب و خارق عاداتی در پی دارد که کمتر از آنچه ذکرشد نیست

برهمن ها صورتهائی محتوی علائم و آثار جسمانی افراد خوشبخت و بد بخت داشتند؛ کودکی که در بزرگی (بودا) خواهد شدبایستی علائم خوب را بنحو اتم واکمل یعنی علائم پادشاهی را که مالك روی زمین است دارا باشدغیبگویان وفالگیران چنین‌میگفته اند « اگرمولودیکه دارای این علائم است زندگی‌دنیارا برگزید پادشاه روی‌زمین واگردنیا را ترك گفت (بودا) خواهدشد»

جمع کردن این قبیل افسانه‌هابیهوده است .زیرا راجع بافسانه‌بودن آنها هیچکس شبهه ندارد بعقیدهٔ رهبانیت و جامعه‌های مسیحی مسلم‌است که تمام قدرت و زیبائی وعلومقامی که پیغمبران سلف و عهدقدیم داشته‌اند با صراحت بیشتری باید در شخص‌مسیح موجود باشد ؛ بودائیها نیزهمین‌گونه تمام عجائب و کمالاتیرا که بموجب آراء هندیها بزرگترین خردمندان وقهرمانان داشته‌اند در بنیاد گزار کیش خود جمع میدانند .

بتحقیق درضمن نظریات هندیها راجع بصفات وعلائم‌موجود قادری که جهان را فتح‌خواهدکرد افسانه های طبیعی قدیمی موجود است ولی معنی

اصلی آنها مدتها است مفهوم نمیباشد ، پس جای تعجب نیست اگر بسیاری از آثاریراکه در مجمع مؤمنین راجع بافتخار و عظمت(بودا) یادمیکنند با وسائط بسیار، از این افسانه های طبیعی اقتباس شده باشد یعنی همان افسانه های طبیعی که از روزگار خیلی قدیم در میان چوپانان و کشاورزان دوره (وداها) حتی ازصدهاو هزارها سال پیش معهود بوده وقوه متخیلهٔ عامه راجع بقهرمان ملکوتی ووجود آسمانی او آنها رابوجود آورده واورا نمونهٔ بارز هر قهرمان زمینی قرار داده است وهمین موضوع است که در فرضیهٔ(سنار) راجع به قهرمان آفتاب بودن(بودا) نمیتوان انکار نمود

اکنون از قسمت اول افسانه هامیگذریم ودر قسمت دوم آنها که ممکن است بعضی خاطرات تاریخی نیز در آنها مانده باشد واردبحث میشویم

آنچه ازداستان(بودا) تاکنون نقل کردیم متکی برأی عمومی پیروان او است که بقدرت واصالت وشرافت بی پایان وی معتقدند قسمتی از آثار برجستهٔ که برای (بودا) قائلند وما از آنها گفتگو بمیان آوردیم ازجمله صفات دینی ومخصوصی است که فلسفهٔ الهی وعلم کلام بودائیها برای وجود مقدس ودانا ونجات یافتهٔ (بودا) قائل شده وقسمتی هم ازحوادث خارجی که در زندگی عادی زاهدان و ریاضت کشان هند پیش آمدمیکرده وازروی قیاس باید دروجود یك زاهد خیالی مانند (بودا) هم دیده شود اقتباس گردیده است

علت اصلی بودا شدن چنانکه از کلمهٔ (بودا) پیداست معرفت است این معرفت را (بودا) مانند مسیح از اینجهت که بذاته موجودی است برتر از انسان دارا نمیباشد بلکه آنرا فراگرفته وصحیح تر آنست که بگوئیم آنرا بوسیلهٔ فتح و فیروزی بدست آورده است پس (بودا) در عین حال (فاتح) نیز هست . بنابر این پیش از تاریخ (بودا) باید تاریخ مبارزهٔ او را برای دریافت وتسخیر معرفت تحصیل کنیم

درهرجنگی ناچار دشمنی موجود وغالب ومغلوبی درکاراست ؛مبارز و مخالف سخیر کننده ومغلوب سازندهٔ مرك ورنج پادشاه مرك است . قبلا خاطر نشان ساختیم چگونه در نظر هندیها قلمرو مرك وقلمرو این جهان خاکی هردو متحدو یکی هستند درمنظومهٔ ودائی راجع به (ناسیکتاس) دیدیم، چگونه طول عمر، ارضاء خواهش های نفسانی وهرگونه وعدهٔ دیگری سوانست جوانی راکه شایق معرفت است ازفکر خودباز دارد واورا قانع سازد که ازدریافت دانش صرف نظر کند همینطور دشمن زاهدیکه در راه

وصول بمعرفت کوشش میکند (مارا) نام دارد (مارا) یعنی مرك ورئیس هواهای نفسانی دراین‌جهان؛هواهای نفسانی نقابی است که بر چهرهٔ مرك کشیده شده است (مارا) قدم بقدم حریف خودرا تعقیب‌میکند و منتظرلحظهٔ ضعف و ناتوانی اواست تابروی چیره شود ولی چنین فرصتی پیش نمیآید و«بودا» باوجود ناکامیها ومبارزه های‌سخت‌درونی تاآخرمقاومت میکند

هنگامیکه«بودا» نزدیك است بمقام معرفت (علت‌نجات) واصل شود (مارا) نزد اوآمده وسعی میکندباسخنان فریبنده او را ازراه سلامتی و نجات منحرف سازد ولی این‌کوشش بیهوده است‌زیراسرانجام(بودا)دانش فرخنده اثر یعنی عالیترین درجهٔ نیکی وقدس را درمییابد

برای آنکه بامثال محسوسی اختلاف خود را با (سنار) راجع باساس افسانه‌هاو داستانها بفهمانیم قسمت مربوط بآخرین مبارزه وفتح نهائی(بودا)را انتخاب‌کرده برای خوانندگان مینگاریم

داستان وصول بمعرفت وراه نجات

آیا جامعهٔ راهبان قدیم موضوع وصول بمعرفت (بودا)را چگونه حکایت میکنند ؟نکتهٔ اساسی این موضوع‌درنظر آنها چیست ؟ خلاصه‌داستان جز آنچه ذیلا نگاشته میشود نیست

(بودا) زیر درختی نشسته است یك‌سلسه حالات جذبه مانند براو عارض میشود سرانجام شبی‌در ضمن سه حالت‌رؤیا مانند (معرفت مقدس) را باقسمت های سه‌گانهٔ آن در مییابد . هر نوع ناپاکی ازصحنهٔ روحش بیرون‌میرود ونجات نصیب‌اومیشود ، وضمنا بنجات خود نیز علم و آگاهی پیدا میکند

مطالب فوق از نوشته های‌دینی اقتباس شده‌است و این موفقیتها در نظر بودائیهای قدیم خیلی بیش از مبارزهٔ « بودا »با (مارا) اهمیت دارد ؛ ولی درقسمتی از نوشته های‌مقدس سیلانی که موضوع رسیدن بنجات و معرفت موردبحث قرار میگیرد بهیچوجه از(مارا) سخنی بمیان نمیآیدوتاآنجا که نگارنده اطلاع دارد بطوراستثناءفقط در یکی از منظومه ها بنام (سوتانیپاتا) از(مارا) باین ترتیب سخن بمیان میاید

(مارا) با سخنانی فریبنده سعی میکند سالکی را که‌بسوی نجات

SOUTṬANIPATA «۱»

و معرفت راه پیما است ولی هنوز واصل نگردیده است بزندگی خاکی برگرداند اما عزم راه رو سست نمیشود وچنین میگوید:« من با(مارا)و لشگرش مبارزه میکنم او نمیتواند مرا از عزم خود بازدارد گرچه لشگراو را تمام جهانیان و خدایان نمیتوانند مغلوب سازند ولی من براو چیره خواهم شد و سپاهش را نابود میکنم »

(مارا) چون میبیند تحریکات و فتنه انگیزی های او نمیتواند تصمیم خلل ناپذیر حریف را درهم شکنند خشمناك میگردد

از این قسمت بگذریم وقسمت دیگر از متون کتب قدیمه را مورد دقت قراردهیم:

« پس از آنکه (بودا) بدریافت معرفت موفق گردید (مارا) در زیر درخت (آجاپالا-۱) برای فریب دادن او آماده میشود وچون از نتیجه دادن کوشش خود مایوس میگردد فرزندان او یعنی حرص، آز، شهوت واضطراب وارد صحنه مبارزه میشوند ولی کوشش آنها نیز اثر نمیکند و(بودا) در آرامش فرخنده خود باقی میماند»

این بود آنچه با فقدان مدارك ووسائل از آثار رهبانیت قدیم بدست آمده است

ولی باید دانست قسمتهای اساسی این آثار بسیار ساده وطبیعی و ظاهرا محقق وصحیح است

ولی (سنار) این داستانها راکنار گذارده ودر حکایات و افسانه های خیالی که سلیقهٔ مضحك و عجیب قرنهای بعد آنهارا با تغییراتی در آثار قدیمی بوجود آورده است بحث واستقاد مینماید بموجب این افسانه ها(بودا)درزیر «درخت معرفت» می نشیند وتصمیم قطعی میگیرد تا بدریافت معرفت و دانشی که راه نجات را نشان دهد موفق نگردد از آنجا برنخیزد «مارا »با لشگر خود باو نزدیك میشود شیاطین باسلاحهای آتشین درمیان گردبادها،طوفانها،تاریکی ها وسیل های باران (ببودا) هجوم میآورند تا اوراز زیر درخت برانندولی در اثر استقامت(بودا)و حرکت نکردن او سر انجام شیاطین مایوس شده فرار میکنند

برای اینکه کاملا متوجه طریقهٔ بحث وتشریح (سنار) در این داستان شویم بایدآنرا باتمام خصوصیات مورد دقت قراردهیم ولی چه لزومی دارد این خیال بافیهای مبهم ونارسارا که هیچگونه ارتباطی با بودائیهای قدیم ندارد

« ۱ » AJAPALA غیر از درختی است که بودا در زیر آن بنجات ومعرفت واصل شد

مورد بحث و نظر قرار دهیم ، بنا براین تنها بذکر بعضی از نکات اصلی میپردازیم مثلا درختی را که (بودا) زیر آن نشسته مورد بحث قرار میدهیم «مارا» میخواهد «بودا» را از آنجا براند یعنی میخواهد تصمیمی را که او گرفته است تا پیش از دریافتن دانش و معرفت و وصول بنجات از آنجا برنخیزد بهم بزنند واز یاد او ببرد؛ شیطان (ببودا) میگوید این درخت از تو نیست بلکه از آن من است

«سنار» در این موضوع معتقد است که موضوع مهم درخت است ؛ درخت متعلق به «مارا» است و «بودا» آنرا تصرف کرده است وصول بمعرفت وراه نجات و تملك درخت امری است واحد

ولی از کجا و بچه مناسبت درخت چنین اهمیتی راپیدا کرده است؟ چه رابطهٔ درمیان تملك درخت و دانشی که راه نجات و موضوع کوشش های (بودا) است وجود دارد ؟

در کتاب (ودا) از درختی آسمانی نام برده میشود که برق آنرا میشکند درافسانه های (فینوا-۱) از یك درخت شاه بلوط جوی نام برده میشود که رب النوع آفتاب آنرا معلق ساخته است

(یاما) خدای مرك باافرادی فرخنده حال درزیر درختی که برگهای زیبا دارد نشسته است تا آبی بنوشد نشیمن گاه او چنانکه درافسانهٔ (نردهل -۲) مسطور است پای ریشهٔ درخت زبان گنجشك (ایگدراسیل-۳) است:

درخت عبارت است ازدرخت ابرها ، ابرمایعی آسمانی درخود دارد و شیطان تاریکی نگاهبان آن است:

درسرودهای مذهبی (ودا) مسطوراست که برای خاطر ابر و مائدهٔ بهشتی آن قوای نوروظلمت بجنك بزرك خود پرداخته اند ، این جنك محققا همان است که (بودا) نیز با گروه شیاطین داشته است؛ درجنك مذکور مائدهٔ بهشتی که در ابر جای دارد جزای عمل فاتح است ، مرحلهٔ دانش و معرفت وراه نجات که درمبارزهٔ برای وصول بآن «بودا» فاتح میشود مائده واقلیم دانش و کشور ابدیت و جاودانی خوانده شده است (سنار) مطابق ترتیبی که ذکر شد مطالب را توجیه میکند

اگر این دانشمند گرامی بقدرکافی بنوشته های قدیم و حوادثی که در موضوع درخت ذکرشده است دقت کرده بود (مقصود نوشته هائیست که حاوی قسمت های جزئی مانند تشریح حالات چهارگانهٔ جذبه وسه مرحلهٔ معرفت میباشد) آیا

YGGDRASILL«۳»NORD-HEL(۲)FINNOIS «۱»

در قضاوت خود بیشتر جلو نمیرفت ؟ آیا سزاوار نبود این دانشمند در قدیم ترین آثار مربوط (ببودا) دقت کرده باشد ؟ اگر در این قسمتها دقت کافی کرده بود متوجه شده بود که (بودا) و(مارا) زیر درخت و مخصوصا برای درخت مبارزه نکرده‌اند؛ تنها مطلبی که از آثار مکتوب راجع بدرخت معرفت ، درخت ابرها ودرخت مائده برمیآید اینست که (بودا) درموقع تفکر واندیشه درمطالبی که اورا بدانش ونجات رهبری کرد زیر درختی نشسته بود؛ در اینجا طبعا این سئوال پیش میآید که درزمان «بودا» مرتاضین و بیابان گردان که جائی برای حفظ خود نداشتند کجامی نشستند واکنون این قبیل مردم کجا می نشینند ؟ بدیهی است در زیر درختان پناهی میجسته‌اند ولی نه زیر درختی که رعد و برق آنرا شکسته ورب النوع خورشید واژگونش ساخته است؛ بلکه در زیر همین درختهائی که در روی زمین ما میروید می نشسته‌اند

اما در موضوع قسمتهای دیگر افسانه‌ای ودر سایر موضوعهای مورد بحث نیز که وارد شویم مطالب واضحتر از موضوع درخت نیست وکامیابی ما در درك حقیقت بیشتر از آنچه راجع بدرخت یافتیم نمیباشد

بموجب این افسانه ها وتحقیقات (سنار) دانشمند فرانسوی ،شیطان هائیکه باچالاکی وجسارت (سودا) حمله میکنند ، کوههای آتشین؛ درخت های کهن که ازریشه کنده شده و توده های آهن سوزان بسوی او پرتاب مینمایند باران ورعد وصاعقه منظرهٔ وحشت‌افزای این جنك را کامل میکنند وبدون توجه باینکه این آثار جوی رموز واستعاره‌هائی برای واقعه باشد (سنار) آن ها را علائم مشخص این معرکه میداند

بنظر نگارنده آنچه در این آثار مسطوراست فوق العاده طبیعی است زیرا برای نمایش لشگر شیاطین و مجسم کردن آن‌ها درقوهٔ خیال انسان هیچ امری طبیعی تر ولازمتر از مجسم کردن رعد وبرق و تاریکی نیست آیا ارواحی که در (جزیره نشاط) (کالیبان-۱) را با کمال بدجنسی و سختی آزار میرسانند نیز شیاطین و رب النوع های طوفانند ؟

(مارا) همان شیطان بدخواه را پس از مغلوب شدن به (نه بدون دست وپا) تشبیه کرده‌اند، درکتاب (ودا) نیز (ویترا-۲) رب النوع طوفانرا که صاعقهٔ (اندرا) اورا بوحشت انداخته است (بدون دست و پا) نامیده‌اند ولی آنچه راجع به (مارا) گفته شد دراثر مقایسهٔ که بین صدها وجود دیگر از این نوع کرده اند بدست

VITRA «۲» CAJIBAN «۱»

آمده و ازاین رودراین قسمت مطلب مهمی بدست نمیآید ، بعلاوه مگر جزدرجنك طوفان ممکن نیست دست وپا قطع گردد ؟

دریکی ازسخنرانی ها ومواعظ(بودا)چنین مذکور است :

«آنکس که باوجودتمام موانع بعالم قدس وپاکی رسیده‌است او(مارا) راکوروبی پا ساخته است» منظور اینستکه این عمل از آنجهت لازم بوده‌است که (مارا) نتواند آن وجود مقدس را دیده وبدنبالش رهسپارشود

آیاپذیرفتن این تعبیرطبیعی نیست؟آیا مقصود ازجنك با (مارا) کوشش و مبارزهٔ باطنی و طبیعی نیست که با این طرز بیان شده‌است؟

بحث در این زمینه کافی است در این وادی نباید بیش از این معطل شد با یك جملهٔ خلاصه میتوان گفت آثار و مطالبی که مربوط بموضوع(دریافت معرفت وراه نجات) است ومطالب سیاری مانند داستان(بودا) را نباید بکمك افسانه های (ودا)ومخصوصا بوسیله اساطیر (ادا) تعبیر و تفسیر نمود بلکه باید بیان واقع وحقیقت آنهارادرمجموعهٔ مطالب ودستورهای جزمی «بودا» واجع به(نجات) وزندگی خارجی(راهبان بودائی) جستجو کرد

ولی درهرحال نقطهٔ شکی باقی میماند که این طریق تأویل نمیتواند کاملا آنرا حل کند

فرض میکنیم فلان مطلب یا حادثه که «ببودا» منسوبست حادثهٔ است عادی ومعمولی که‌در زندگی روزانهٔ زاهدان ومرتاضین هند نیز مشهود است

در این‌صورت بدو نتیجهٔ ضد یکدیگر خواهیم رسید زیرا از دو حال خارج نیست یا آنچه میپابیم مطالبی است‌عادی وباورکردنی در این‌صورت بدیهی است امور عادی بهمان ترتیبی که مذکوراست پیش آمد میکرده‌است ویاداستانهاأموری غیر طبیعی و بدون اعتبار را متعرض شده اند بنا بر این آنچه مربوط بزندگی «بودا» است نیز چنین است

سنجش داستانهای (بودائی) با داستانهای مربوط بفرقهٔ(جائیناس) نقاط اتکائی برای تحقیقات ما بدست میدهد و در اغلب موارد تصدیق بهر یك از دو نتیجهٔ مذکور محال نیست وچون در راه تحقیق باینجا برسیم گاهی بـاید بطور قطع در حدودیکه انتقادصحیح تعیین میکند باقی بمانیم وازآن تجاوز نکنیم و گـاهی نیز بقبول مطلب و رأیی قـانع شویم تا بتوانیم بحقیقت یکی‌از دونتیجهٔ فوق معترف گردیم ودراین صورت ادله وبراهینی راکه یکی‌ازدوکفهٔ ترازو راسنگین تر ساخته و ما را بیکی از دو نتیجه مذکور برساند نمیتوان بدقت سنجید و حکم قطعی نمود

کیفیات خارجی زندگی بودا

اکنون دراثر مقایسه داستانهای مختلفی که راجع «ببودا» وجود دارد وبدانها اشاره شد خلاصه وهستهٔ مرکزی واصلی آثار مربوط «ببودا» رادر اختیار داریم ومیتوان ادعا کرد مطالب واطلاعاتیکه از این راه بدست میآید هرچند بسیار کم است ولی ازلحاظ تاریخی مسلم وقطعی است

از زادگاه «بودا» وخانواده ونژاداواطلاع کافی داریم از پدرومادر او ومرك نابهنگام وپیش از وقت مادرش وازاینکه خالهٔ این کودك تربیتش را بعهده گرفته است نیز آگاهیم اطلاعات دیگری نیزاز ایـن قبیل راجع بحوادث وقسمتهای مختلف زندگی «بودا» دردست است از « ناتاپوتا » یعنی رقیب او نیز اطلاعاتی داریم واز سنجش شرح حال این دونفر معلوم میشود پیش آمدهاوحوادث زندگی آن دوشبیه بهم بوده است واختلافاتی هم که درجزئیات زندگی هریك دیده میشود اعتماد واطمینان انسان راست بوقایع زندگانی آنها تائید مینماید

جای بسی شگفتی است که جامعهٔ راهبان وکلیسائی که بنام پسرخانواده «ساکیا» در هندوستان معروف بوده یکقرن پس از وفات پیشوای خود نتوانسته است بطور دقیق اسامی مهمترین پیروان وپیرامونیان او وحوادث قطعی زندگی این مرد راهرچند درزیر پردهٔ افسانه هاباشد حفظ نماید

آیا ممکن است تصور کرد درمیان جامعه‌های نوبنیاد راهبان مسیحی قرن اول میلادی خاطره یوسف، مریم، پطرس ، یوحنا، یهودا، پیلاطس، ناصره، «وجلجتا ـ ۱ » فراموش ویااسامی خیالی بجای آنها ذکر گردد

در این مورد و در همه جا باید باکمال سادگی حوادث ساده‌را پذیرفت آیا ما اشتباه میکنیم یا انتقادکنندگان حق دارند که‌مدعی‌هستند دراین‌مورد مکر وسالوس وحقه‌بازی درکار است ؟

آیادر موردنام‌شهر یکه زادگاه «بودا» است‌نباید شك کرد؟

آیا «بودا» در «کاپیلاواتو ـ ۲» یعنی زادگاه (کاپیلا ـ ۳) خردمند افسانه ای قدیم که مؤسس فلسفه (سانکهیه) است تولدیافته است؟

چگونه میتوان درمورد چنین اسمی انواع رموز افسانه‌ای و مستعار

«۱» نام‌تپه‌ایست که بعقیده‌مسیحیان حضرت مسیح را بر فراز آن مصلوب ساختند

KAPILA «۳» KApILAVATTHOU «۲»

را جستجو نکرد و آنهارا نیافت ؟ بویژه اگر کسی مانند (سنار) دراثر تحقیقات خود متوجه شده باشد که برای وجود این عذر دلیل قاطعی دردست نیست

حتی پیش از کشفیات اخیر (فوهرر ـ ۱) در دسامبر ۱۸۹۶ که مبدء تاریخی جدیدی دراین داستان بوجود آورده است بنظر نگارنده ادلهٔ مربوط به این حوادث تااین اندازه غیر کافی نبوده است

داستان منظوم قدیمی (سوتا نیپانا) خط سیر برهمن ها را که در مسافرت بسر میبرند از (کزامبی ـ ۲) به (ساکتا ـ ۳) سپس از (ساواتهی ـ ٤) به (ستابیا ـ ٥) و (بکاپیلاواتو) واز آنجا به (کوزنیارا ٦ ـ) و «پاوا ـ ۷» و (وزالی ـ ۸) تعیین میکند

زائرین چینی که درقرن پنجم وهفتم بعد از میلاد بهندوستان آمده خرابه های «کاپیلاواتو» را دیده اندیکی ازاین زیارت کنندگان موسوم (هیون تسانك ـ ۹) درسفرنامهٔ خودراجع بخط سیر مسافرت خویش مطالبی بادقت و صحت کامل ذکر کرده است که باآنچه مستقیما یابطورغیرمستقیم و کنایه در کتب مقدس سیلانی راجع بجای این محل ها میتوان یافت تطبیق دارد

دراثر پیروی از یادداشت های این زائرچینی (فوهرر) در نزدیکی قصبهٔ موسوم به (پادریا ـ ۱۰) در فاصلهٔ دو میل انگلیسی در شمال شهر (بهاگوانپور ـ ۱۱) ستونی رایافته که زائر چینی نیزآنرا دیده ومتذکرشده است

این ستون را دراواسط قرن سوم پیش از میلاد پادشاه (آسکا ـ ۱۲) در باغ (لومبینی ـ ۱۳) یعنی جایگاه تولد (بودا) برپاساخته است

کتیبهٔ که در روی این ستون کشف شده است این موضوع را ثابت میکند زیرا روی آن چنین نوشته است :« دراینجا (بودا) یعنی خردمندی که از نژاد و خانوادهٔ ساکیا است بدنیا آمده است ٠٠٠٠٠٠٠» این پادشاه ستونی سنگی برپا داشته که این معنی رامیرساند: این جا فرخنده حال تولد شده است

دور بر ازجای این ستون درست درهمان امتداد وفاصلهٔ که زائرین چینی تعیین کرده اند (فوهرر) خرابه های وسیعی یافت که محل شهر (کاپیلاواتو)

SAKETA «۳» KOSAMBI «۲» FUHRER «۱»
KOUSINARA «٦» SETABYA «٥» SAVATTHI «٤»
HIUEN-TSANG «۹» VESALI «۸» PAVA «۷»
BHAGVANPOUR «۱۱» PADERIA «۱۰»
LOUMBINI «۱۳» ACOKA «۱۲»

بوده است بدیهی است که میتوان در این مورد نیز بانتقاد پرداخت و متذکر شد که آیا آنجا که (آسکا) خودحضور یافته‌وخرابه هائی‌رادیده است واقعا درقدیم شهری بنام (کاپیلاواتو) وجود داشته است

راجع بمادر (بودا)موسوم‌به«مایا-۱»یعنی نیروی«سحرآسا» نیز از لحاظ انتقاد، نظریه های مختلفی اظهارشده است زیرا برای معنی اسم این زن تعبیر های مختلفی کرده‌اند بعقیدهٔ «سنار» «مایا» که‌چند روز پس از تولد پسرش رخت از این‌جهان برمی بندد بخار ومه صبحگاهی است که‌در برابر اشعهٔ آفتاب نابود میشود

ولی‌آیا درروی زمین مادرانی نبوده‌اند که‌هنگام‌وضع حمل‌مرده‌اند ؟ (ویبر-۲)درآغاز اسم (مایا)راکنایه‌ازنیروی‌تکوین‌جهان ومخلوقات‌می پندارد که درفلسفهٔ (سانکهیه)ذکرشده است ولی‌سرانجام معتقدمیگردد که تصور و اسم (مایا) بفلسفهٔ «سانکهیه» ربطی ندارد بلکه مربوط بافکار وتعلیمات (ودانتا-۳) است ولی باید دانست که مفهوم نیمه‌فلسفی ونیمه‌عرفانی«مایا» هیچگونه ارتباطی با آثار قدیمی بودائی ندارد ونام مادر(بودا)با این‌نوع تصورات وفرضیات بیگانه است

خلاصه بایددانست که ما اعتمادکاملی بداستان قدیمی داریم و یقین‌است که‌شهر«کاپیلاواتو»سابقا وجود داشته‌و«بودا»دوران جوانی را درآنجابسر برده است وکتب مقدس که‌نام‌مادر اورا«مایا» ذکرکرده‌اند بعنوان رموزو استعاره نبوده بلکه از آن رواست که واقعا بدین نام خوانده میشده است

از بیانات سابق‌معلوم شدتاچه اندازه نگارنده، داستان«بودا»راصحیح میداند و چه ارزشی برای آن‌قائل‌است ، اکنون بشرح حال‌اومیپردازیم

فصل دوم ـ دوران جوانی بودا

در اواسط قرن ششم پیش ازمیلاد درسرزمین(ساکیاها)ودرخانهٔ آنها کودکی ازنژاد نجبا واعیان بدنیاآمد؛اورا (سدهاتا-٤) نامیدند

ولی بجز این نام که این کودك درمیان خانواده وخویشاوندان بدان معروف‌بود اورانامهای دیگری‌است که بیشتردرزبان‌مردم شایع بودهنگامیکه مانند یك راهب آواره وسرگردان گردش میکرد ودر هندوستان بموعظه‌و ارشاد میپرداخت معاصرین او را (گوتاما-٥)ی‌زاهد میگفتند این اسم یالقب

VEDANTA (۳) WEBER (۲) MAYA (۱)
GOTAMA (٥) SIDDAATTHA (٤)

بعدی را خانوادهٔ(ساکیا) برحسب عادات ورسوم خانواده های نجبا واعیان هندی از یکی از خانواده های قدیم شعرای هندی اقتباس کرده اند

در نظر نگارنده یکی از نامهای این شخص که از همه نامهای هندی معروفتر است مناسب تروعادی تر میباشد وآن(بودا)است کلمهٔ(بودا) یعنی کسیکه بیدار شده یا کسیکه دانا است

این نام واقعا اسم خاص نیست گروندگان «بودا» وپیروان او مقصودشان از بردن این نام لیاقت ودانشمندی استاد خود بوده که بوسیله آن ازخطا رسته و حقیقت را دریافته و باصل سلامتی و نجات رسیده است

وضع راهب دیگری که معاصر «بودا» است یعنی «ناتاپوتا» پیشوای فرقهٔ «جائیناس» وهمین طورعدهٔدیگری از رؤساوپیشوایان فرقه های هندی در آن هنگام نیز چنین بوده است گروندگان در میان اسامی دیگر؛ آنها را باسم (بودا) نیز میخواندهاند

امارا جع بکلمه «ساکیامونی-۱» یعنی خردمند خانوادهٔ «ساکیا» که در مورد «گوتاما بودا» استعمال شده است باید دانست این اسم مخصوص زبان شاعرانه است ودر ادبیات خیلی قدیم بندرت ذکر میشود

ساکیاها

روی نقشهٔ هندوستان بادقت کامل میتوان زادگاه «بودا» را نشان داد درمیان سلسله کوههای هیمالیا،در(نپال)،آنجا که جریان آرام رود «راپتی-۲» شمال شرقی استان «آدو-۳» راآبیاری میکند دشتی است بوسعت تقریبی سی هزار میل انگلیسی؛قسمتی از این دشت جزء ناحیه «نپال» وقسمت دیگر جزء حوزهٔ «باسی-۴» «وگراخپور-۵» است درسمت شمال ودر امتداد کوههای این قسمت «ترائی۶» یعنی منطقهٔ بزرك باتلاقی وپر ازجنگلی که مشرف بر اولین دامنه های کوهستانست واقع میباشد درجنوب این قسمت ناحیهٔ حاصلخیزی واقع شده که همه جای آن از جنگل پوشیده است و درياچه های پر از ماهی فراوان دارد، رودخانه های بسیار که عموما زیاد طغیان دارند دراین ناحیه موجود است درهمین قسمت منطقهٔ محدودی واقع است که «ساکیاها» مالك بوده ودر آنجا ریاست و آقائی داشته اند، ازطرف مشرق رودخانه «رهینی-۷» آنهارا از همسایگانشان جدا میساخته است امروز نیز این رود خانه بهمان نامیکه

BASTI (٤) ADHOU(٣) RAPTI(٢)SAKYAMOUNI(١)
ROHINI (٧) TERAI (٦) GORAKHPOUR (٥)

بیش از دوهزار سال پیش موسوم بوده است خوانده میشود ؛ در طرف مغرب و جنوب، «ساکیاها» تا رود (راپتی) یا اندکی نزدیک بآن مسلط و فرمانروا بوده اند

شاید هیچ نقطهٔ را در روی زمین نتوان یافت که باندازهٔ این قسمت از هندوستان که مجاور کوههای هیمالایـا است آبادیش مربوط بکار و فعالیت سکنهٔ آن باشد، هرسال آب زیادی سیل آسا از کوه سرازیر میشود این سیل ها ممکن است باعث خرابی یا بعکس در اثر کار و کوشش اهالی سبب آبادی و ترقی این سرزمین گردد در دوره های نا امنی و بی نظمی ،این نواحی بصحرای باتلاقی که از بخار های متعفن و بائی مالا مال است تبدیل میگردد ولی بیست یا سی سال امنیت کافی است که دراین ناحیه زراعت رو بترقی گذارده و مردم ثروتمند گردند و باز در مدت کوتاهی نا امنی علل واسباب انحطاط روی آور شده واین سرزمین خیلی زودتر از مدتی که آباد شده بایر وبحال اول برمیگردد

در زمان تسلط ومالکیت (ساکیاها)گویا زراعت این ناحیه خیلی ترقی داشته وپس ازویرانی مجددا درزمان حکومت اکبر شاه بسیار آباد گشته ولی پس از دورهٔ سلطنت این پادشاه بزرك در اثر بی نظمی و اغتشاش طولانی مدتها خراب و بـایـر مـانـده است و اخیرا دراثـر مساعی حکومت بریتانیا که سعی میکند وسائل زراعت رافراهم کند و آنچه از لوازم در خود هند فراهم نیست ارخارج بیاورد امید میرود این ناحیه نیز بترقی و پیشرفت دوره های دیرین خود برسد

در میان جنگل های بزرك درختهای (سالاس-۱) مزارع طلائی رنك وررخیز برنج گسترده بوده است

برنج کاری که نوشته های بودائی نیز وجود آنرا متذکر شده است هنوز هم مانندسابق زراعت عمدهٔ این سرزمین است ، درروی خاك مساعد این دشتهای پست آب بارانهای موسمی وسیل هامدت زیادی باقی میماند

باین ترتیب آبیاری زمین ، که برای کشت برنج لازم بوده؛ وانجام آن با وسائل مصنوعی فوق العاده مشکل است دراین ناحیه تقریبا لازم نیست

درزمان (ساکیاها) مانند اکنون، دهکده هائی درمیان مزارع برنج پراکنده بوده و سایهٔ انبوه درختهای انبه وتمر هندی که دور دهکده و بلوك را فراگرفته آنها را ازنظر پنهان میداشته است،گویا مرکز این

SALAS «۱»

ناحیه یعنی شهر(کاپیلاواتو)، اهمیت قابل ملاحظه نداشته است ولی در یکی ازنوشته های بودائی بعنوان شهر پرجمعیتی ذکر شده که در کوچه‌های تنك آن فیل‌ها، عرابه ها، اسبها، ومردم انبوه بوده اند این شهر درشمال سرزمین (ساکیاها) و در ناحیهٔ واقع است که آنرا اکنون «نپال» مینامندواز باتلاق ها وجنگلهای منطقهٔ «ترائی» پوشیده شده ونزدیك سلسلهٔ تیرهٔ کوههای(نپال) که برفراز آنها قله های پراز برف هیمالایا سر بآسمان کشیده واقع است

منطقهٔ (ساکیاها) یکی از ایالات کوچك اشرافی است که بسیاری از آنها هنوز باقی مانده واز آثار وحدود حکومتهای مطلق و امپراطوری های بزرك هندوستانند، این اندیشه کاملا صحیح است که «ساکیاها» را پیشرو وطلایهٔ خانواده‌های(راجپوت) کنونی هندوستان بدانیم که اغلب آنها توانسته‌اند مسلحانه با راجه های مجاور جنگیده استقلال خود راحفظ کنند؛ از میان امپراطوریهای بزرك هندی سرزمین و کشور نیرومند(کزالا—۱)در مغرب و جنوب همسایهٔ(ساکیاها) بوده وبا آنها روابط نزدیك داشته‌است

(ساکیاها) خود راماننند(کزالاها)واز دودمان پادشاه بزرك افسانهٔ موسوم به(اکاکا—۲) که تحریکات حرم خانهٔ سلطنتی اورا مجبور کرد بسوی کوهستان فرار کند میدانند پادشاهان(کزالا)از (ساکیاها) حقوق ومالیاتی مطالبه‌میکرده‌اند که جنبهٔ تشریفاتی داشته‌است ولی گویا بعد ها تمام‌سر زمین آنها را اشغال کرده واین سلسله فرمانروایان را منقرض ساخته‌اند

باین ترتیب میتوان‌دانست که (ساکیاها)درمیان همسایگان خوداهمیتی نداشته ونیروی نظامی وسیاسی آنها ناچیز بوده‌است

امار وح خودپسندی و غرور دراین طایفهٔ قدیمی معروف بوده است بطوریکه جمله «مغرور مانند یك ساکیا» در هندوستان ضرب‌المثل بوده است، برهمن ها که در انجمن ها وجلسه های آنها پذیرفته میشدند از این مطلب آگاهی داشته و میدانسته اند این اربابان خوشگذران برای حکومت دینی‌خیلی کم‌اهمیت قائلند؛ ازاینرو درمنابع و کتب قدیمی ثروت (ساکیاها) مورد بحث قرار گرفته آنها را بعنوان«خانوادهٔ ثروتمند وافراط‌کاردرنعمت‌وخوشگذرانی» یاد کرده‌اندازطلاها وثروت زمینی آنها سخن رفته و منبع اصلی این دارائی بدون شبهه زراعت برنج بوده‌است و آنچه مسلم است این طایفه دراستفادهٔ از وضع‌مساعد سرزمین خود که گویا مخصوصا برای واسطه بودن بین کوهستانهاودشت(گنك) ایجادشده‌است کوتاهی نکرده‌اند

OKKAKA «۲» KOSALA «۱»

بودا پسر پادشاه نیست

یکی ازداستانهای بسیار مشهور (بودا) را پسر پادشاه میدانند.
در رأس تشکیلات اشرافی (ساکیاها) مسلماً یك نفر رئیس بوده است ولی معلوم نیست طبق چه مقرراتی تعیین یاانتخاب میشده است این رئیس لقب پادشاه داشته ولی این عنوان جز سرسلسله بودن معنائی نداشته است

(سوددانا-۱) پدر (بودا) بهمین معنی عنوان پادشاهی داشته است این مطلب کاملا مخالف ظاهر قدیمی ترین داستانهائی است که راجع بخانوادهٔ (بودا) دردسترس است وصحیح تر آنست که (سوددانا) را یکی از ثروتمندان بزرك ومالکین مهم خانوادهٔ (ساکیا) بدانیم ولی داستانهای بعدی او را (سوددانا پادشاه بزرك) نامیده اند

همینطور پیروان فرقه (جائیناس) نیز بنیادگزار کیش خود را که ظاهرا مانند پدر (بودا) بوده است بعدها بعنوان پادشاهی مطلق ونیرومند ذکر کرده اند

(مایا) مادر (بودا) نیز از خانوادهٔ (ساکیاها) بوده وچنانکه معروف است خیلی زود یعنی هفت روز پس ازتولد پسرش از دنیا رفت ، خواهر (مایا) موسوم به (ماهاپاجاپاتی -۲) زن دوم (سوددانا) وجانشین مادر کودك گردید

جوانی وزناشوئی (بودا)

بموجب داستانها که بدون شك مطابق واقع هم هست (بودا) دورهٔ جوانی خودرا در «کاپیلاواتو» بسر برد

از دورهٔ کودکی «بودا» تقریبا هیچ اطلاعی دردست نیست میگویند یك نابرادری ویك ناخواهری ربیا داشته است که هردو از بطن «ماهاپاجاپاتی» بوده اند ولی معلوم نیست با اوچه اندازه اختلاف سن داشته اند

درآن روزگار درهندوستان در پرورش کودکان اشراف بیشتر متوجه ورزش های بدنی وتمرین های جنگی بوده وکمتر بتعلیم کتاب «ودا» میپرداخته اند و «بودائی ها» نسبت به پیشوای خود ادعا نمیکنند که در کتب مذهبی «ودا» تبحر داشته است ظاهرا بسیاری از روزها را این کودك در هوای آزاد و در املاك پدر خود بسر میبرده است یکی از کتب قدیمی «بودا» را در حالیکه در ییلاق و برای فرار ازگرما درزیر سایهٔ درخت سیب گل داری

MAHAPAJAPATI «۲» SOUDDHODANA «۱»

نشسته و مشغول تفکر است نشان میدهد

در آن زمان اگر جوانی ثروتمند و نجیب زاده میخواست زندگی راحتی مطابق شأن و مقام خود داشته باشد اقلا سه کاخ هر یك باوضعی مخصوص لازم داشت که بترتیب در فصو ل مختلف در هر یك ازآن ها سکونت گزیند: کاخ تابستانی ؛ کاخ زمستانی و کاخ مخصوص فصل بارانی

داستان ها حاکی است که بودای آینده در دوران جوانی بترتیب در این سه نوع کاخ بسر میبرده وزندگی او در میان همان تجمل هاوزینت های ثروتمندان که تاکنون هم در خانه های بزرگان واشراف هند موجود است میگذشته است، این خانه ها عبارت است از باغهای سایه دار که در آن ها حوضهای بزرك آب موجود ودر کنار آنها درختهای میوه دار کاشته اند در روی سطح حوضها؛ گلهای رنگا رنك مانند بستر مواجی با آرامش موج میزند و در برابر آفتاب میدرخشد ؛ و شامگاهان عطر این گلها تا جاهای دور پراکنده میگردد

اعیان و اشراف از این قبیل کاخها در بیرون شهر دارند و باکالسکه یا سوار برپیل ها بدانجا میروند و درآن کاخ های خارج شهر دور از قال وقیل مردم در زیر سایهٔ درختهای انبه و درختهای (پیپالاس)و (سالاس) استراحت میکنند و از همان هنگام که انسان پا در آستانهٔ این کاخهامی نهد آسایش و آرامشی را که آنجا حکمفرما است احساس مینماید میگویند (بودا)پیش از رسیدن بمقام بودائی زناشوئی کرده است

معلوم نیست یك همسر اختیار کرده است یا بیشتر، گویا پسری بنام(راهولا ـ ۱) داشته که بعدها در سلك پیروان او درآمده است

هیچ دلیلی ندارد که این مطالب را موهوم و اشتباه ومولودخیال بدانیم بلکه بعکس قدیمیترین داستانها این حوادث را بدون هیچ منظوری در ضمن روایت ها ذکر میکنند و از آنها میگذرند ولی آنچه معلوم است شخص (راهولا) یا مادرش وسیله و مقدمهٔ پیش آمد ووضع مؤثری نبوده اند

اما اگر راجع بفرضیه های اخلاقی و قواعد (رهبانی بودائی)ها و وظیفه سخت وزهد آنها دقت کنیم متوجه میشویم که با وقایع حقیقی سروکار داریم نه باخیال بافیها وافسانه های اختراعی واگر در این قبیل موضوع ها مطالب تاریخی را آلوده کرده اند از راه دیگری است یعنی از این جهت

RAHOULA «۱»

نیست که زناشوئی (بودا) راجعل کرده باشند بلکه از آن سبب است که بعکس خواسته‌اند بگویند آنکس که (بودا) میشود نباید ازدواج کرده باشد

ترك خانه

با شرح مختصر وناچیزی که داده‌شد آنچه راجع بجوانی (بودا) باور کردنی است از آثار قدیم اقتباس ونقل گردید

حال باید دانست آیا افکار و اندیشه های مخصوص بچه صورت و در اثر چه عواملی در روح (بودا) پیدا شده‌است؟

آیاچگونه (بودا) تصمیم گرفت سرزمین پدران خود را ترك گویدو بخارج رود وزندگی اعیانی در کاخها را بفقر و مسکنت راهبی دوره گرد تبدیل نماید از این سؤالها بسیار است که باید از ذکر آنها خود داری کرد وگذشت ولی پیدا شدن اندیشهٔ رهبانی و پرورش و بسط آن درفکر (بودا) مطلبی است که آنرا شایان اهمیت پنداشته اند

در میان زندگی یکنواخت، ملایم، راحت، بدون زحمت وکار وقرین تمتع؛ طبیعت شخص جدی ونیرومند متنفر وخسته شده احساس خستگی مخصوصی در خود مینماید ودر اثر عکس العمل این زندگی قرین آسایش و آرامش؛ اضطراب مبهمی در روح پدید میآید و سپس آن شخص مایل میشوددر جستجوی هدفهای عالیتر و با افتخار تری برود و مخصوصا از آنکه با بهره مندیهای گذران و بیهودهٔ جهان خاکی این تمایل عالی را نمیتوان راضی نمود نومیدی در او راه میماند ولی آیا چگونه میتوان دانست که این اندیشه ها در ذهن این مرد جوان چه صورتی بخود گرفته است ؟ و چگونه میتوان اندازهٔ تاثیرات وعوامل خارجی را در کیفیات اخلاقی و روحی او تعیین نمود ونشان داد که تاچه حد تمایل عمومی مردان وزنان بترك خانه وخانواده وپذیرفتن زندگی مذهبی ورهبانی در او تأثیر داشته است

یکی از کتب دینی؛ اندیشه های اساسی فکر (بودا) را مطابق عقیده پیروان وراهبان قدیمی باسادگی تمام برشتهٔ تحریر کشیده است

(بودا) باشاگردان دورهٔ جوانی خود گفتگو میکند وپس از آنکه زندگی خود را درکاخهای زیبا ، در حالیکه پیرامون او را عیش وافراط در تجمل وخوشگذرانی فراگرفته شرح و بدینسان دنباله سخن را ادامه میدهد ،

«شاگردان من ؛ این بود ثروتی که در اختیار داشتم ، و این بود زندگی آمیخته با مسرت و شادمانی که میگذراندم ، ولی در همان هنگام اندیشهٔ که ذیلا برای شما بیان میکنم در وجود من بیدار شد ؛

یك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرو رفته هرچند پیر و فرتوت شده و نتواند از چنگال پیری و ناتوانی رهائی یابد چون دیگری را میبیند که بمرحلهٔ ضعف پیری و ناتوانی رسیده از او متنفر میگردد در صورتیکه این تنفر بخود او باز میگردد

من نیز در معرض پیری هستم و از چنگالش مرا گریزی نیست پس اکنون که چنین است و از رسیدن ضعف و پیری چارهٔ ندارم چون دیگری را بدان دچار دیدم آیا باید احساس نفرت کنم ؟

نه این عمل برای من شایسته نیست

شاگردان من ، چون اینگونه اندیشه ها درمن راه یافت تمام شادمانی و مسرت که لازمهٔ جوانی است در وجود من ناپدید شد و نظیر همین اندیشه نیز راجع به بیماری و مرگ در ذهن من پدیدار گشت !

یك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرورفته و در معرض بیماری است و از چنگال آن نمیتواند بگریزد ....

(بهمین ترتیب نظیر همان ریشه اندیشه هائی که راجع بجوانی و پیری یادآور شدیم در موضوع بیماری و تندرستی و مرگ و زندگی ذکر شده است)

(شاگردان من ، چون این اندیشه ها در وجود من بیدار شد شادی و مسرتیکه لازمهٔ زندگی است نابود گردید)

آنچه بنظر میرسد ؛ بعدها در داستانها این نکته مورد توجه شده است که این اندیشه ها را باید بکار بست و آنها را حساس تر و روشن تر ساخت حال باید دید برای اولین دفعه چرا و چه کیفیت اندیشهٔ پیری و بیماری و مرگ در (بودای) جوان و تندرست و زنده آنهم با نیروی مؤثری پیدا شد ؟ چه سرمشق مؤثر و پرمعنائی راه فرار از رنج را باو نشان داد ؟

این موضوع را علاقه مندان خواسته اند بوسیله تمثیل ها بیان کنند و از این رو سرگذشت معروف گردشهای چهارگانهٔ (بودا) در باغهای خارج شهر برشتهٔ تحریر درآمده است

در این گردشها نشانه های بی ثباتی و سپنجی بودن موجودات زمینی

در تحت شکل پیر مردی بدون پناه ، بیماری سخت و شخصی مرده بترتیب

و توالی در نظر (بودا) مجسم میشود ودر آخرین مرحله نشانهٔ آرامش و نجات ازهمهٔ رنجهائی راکه سپنجی بودن متاع حیات دنیا باعث میگردد در وجود راهب دوره‌گردی که با سری تراشیده و لباس زرد براه رفتن مشغول است ملاحظه میکند

قسمت دیگر داستان فرار (گوتاما) را از زادگاه وخانهٔ خودبعلتی که در بالا ذکرشد نقل‌میکند

بموجب داستانی قابل اعتماد هنگامیکه (گوتاما) خانهٔ پدری را ترک گفت وزندگی مذهبی ورهبانی اختیار نمود ۲۹ ساله بود

بعدها شاعری که‌مقامش برتر از شعرا ی متوسط بود این داستانرا با ملحقات‌وزوائدی‌تلفیق کرد و بدین‌ترتیب ، ترک خانه واختیارزندگی‌رهبانی (گوتاما) بصورت‌منظومهٔ‌درآمدوبطوریکه درافسانه های‌بعدی‌ملاحظه‌میکنیم این موضوع رنك هندی بخودگرفت

این داستان باین‌ترتیب نقل شده است

شاهزاده‌باکالسکه برای تفریح ازخانه بیرون رفت ؛ دراثناءگردش راهبی تارك دنیا رامشاهده‌کرد ومتوجه سعادت زندگی‌گوشه نشینی وترك دنیاگردید ،هنگام مراجعت چون خواست سوار شودتولد پسرش راباواطلاع دادندو اوچنین‌گفت :« پسرمن که بدنیا آمده (راهولا) است ؛ این‌زنجیری است‌که مرامقید میسازد » مقصودش از زنجیر علاقه‌ایست که‌ممکن‌است‌اورا بزندگی درخانوادهٔ‌که از آن‌گریزان است پابند سازد

چون بشهر نزدیك شد شاهزاده خانمی از بالای قصر او را برفراز ارابهٔ و درحالیکه هالهٔ از نور پیرامون اورا فراگرفته بود دید وباصدای بلند این سخنان را ادا نمود . فرخنده باد عیش وآرامش پدر ومادری‌که چنین‌فرزندی دارندگوارا وفرخنده باد عیش و آرامش خانمی‌که چنین شوهری دارد !

مرد جوان سخنان این زن را میشنود و پیش خود اینسان میاندیشد « آری این زن‌درست میگوید ،در قلب مادر ، هنگامیکه چنین فرزندی را مشاهده میکند آرامش فرخندهٔ جایگزین میگردد ، درقلب پدر وهمسر نیز آرامش فرخندهٔ پیدا میشود اما باید دید آرامش فرخندهٔ‌که دل را شادمان میسازد ازکجا است ،

سپس خود پاسخ این اندیشه خویشتن راچنین میدهد :

«هنگامیکه آتش حرص ،کینه ، نادانی وکوری خاموش گردد موقعیکه ،خطاها ، وتمام گناهان وعقوبت ها از بین برود آنگاه قلب انسان آرامش فرخندهٔ احساس میکند »

در کاخ مخصوص عدهٔ خدمتکار زیبا وآراسته در پیرامون شاهزاده مشغول کارند و سعی میکنند بوسیله موسیقی ورقص خیال اورا از اندیشه‌های خود منصرف سازند ؛ ولی او نه بآنها نگاه میکند و نه بآهنك وسخنانشان گوش میدهد، وخیلی زود میخوابد . سحرگاهان بیدار میشود و درپرتو نور چراغها زنان خواننده ورقاصه رامی بیند که چمباتمه زده بعضی در خواب حرف میزنند ؛از دهان برخی دیگر آب سرا زیر شده ، لباس عدهٔ از آنها عقب رفته ، بدبختیها و نقایص شرم آور بدن آنها نمایان است ،از دیدن این مناظر (بودا) خود رادر قبرستانی (جایگاه سوزاندن جسد انسان) که سطح آنرا نعش‌های شوم و زشت فراگرفته‌است پندارد و خانه را درپیرامون خود درحال سوختن وشعله‌ور می انگارد

در این حال بصدا آمده چنین میگوید ؛ «بدبختی‌عجیبی است: اندوه وغم مرا احاطه کرده ، اکنون هنگام عزیمت من برای سفر بزرك در رسیده است» با این شتابیکه برای فرار دارد یك اندیشه او را متوقف میسازد ،

آری بفکر پسرش که تازه بدنیاآمده میافتد و با خود چنین میگو ید « میخواهم پسرم را ببینم» از اینرو باطاق خانمش‌میرود ، او را در خواب راحت می بیند تمام سطح بسترش ازگل پوشیده است ودستش روی سر بچه قرار دارد ، در این‌هنگام این اندیشه بخاطر (بودا) میآید ،« اگر دست خانم را از روی سر بچه بر دارم تا از ماه رویش چشمم روشن شود ؛ طبعا بیدار خواهد شد ، پس‌اکنون میروم وچون بمقام بودائی رسیدم برمیگردم وبفرزندم میپردازم »

در بیرون منزل اسب باوفای (بودا) بنام (کانتاکا-۱)درانتظاراواست بدین ترتیب شاهزاده بدون اینکه ؛ هیچ چشمی باوناظرباشداز خانه‌فرار میکند ؛ ودور از زن وفرزند وخانواده وسر زمین موروثی ، آری خیلی دور از همهٔ آنها در شب تاریك راه زیـادی می پیماید ؛ تا برای روح خویشتن و برای عموم جهانیان وخدایان راه نجات وتسلیتی پیدا کند ؛ ولی (مارا) شیطان بد خواه مانند سایه بدنبال او روان ومترصد است که ازجنگ

KANTHAKA «۱»

هاوکشمکشهای درونی که درصحنهٔ این روح آشفته بوقوع می پیوندند استفاده نماید ، زیرا یك لحظه‌ضعف وسستی ، یك تمایل بد و یك اندیشهٔ ناسارگاروغیرعادلانه ، دشمن منفور او یعنی (بودا) را باراده ودلخواهش وادار بتسلیم میسازد

آنچه دربالاگفته شد از روی ترجمهٔاشعار بود اکنون توجه‌خواننده را ببیان آنچه یکی از نثرهای ساده حاکی است جلب میکنیم

آنچه از قدیمترین زمان راجع بفرار و یا صحیح تر بگوئیم در خصوص عزیمت و خروج (بودا) از خانهٔ خود برشتهٔ تحریر درآمده ذیلا نگاشته‌میشود

«گوتا مای» زاهد وجوان؛ در دوران جوانی . درهنگام نیرومندی وشادابی و در بهار زندگانی خانهٔ خود را ترك گفت تا باسرگردانی و آوارگی روزگار بگذراند؛ (گوتامای) زاهد بر خلاف ارادهٔ پدر ومادر وبا وجود اشکهائی که مىریختند موها وریش خود راتراشید ، جامه های‌زرد بتن‌کرد و خانه‌را ترك‌گفت تا با آوارگی‌و دوره‌گردی زندگی کند»

در جای دیگر در این موضوع چنین گفته شده است ،

« درزندگی درتنگنای خانه قید وبندوناپاکی مشهود است آزادی در ترك خانه است ، چون (بودا) اینگونه اندیشید خانهٔ خویش رانرك‌گفت»

آنچه ذکر شد در برابر قسمتهای منظومی که قرنهای بعد راجع بعزیمت «بودا» از شهر خود یعنی(کاپیلاوانو) سروده‌اند آب‌ورنگی‌ندارد ولی این موضوع دلیل برآن نیست که این چند قطعهٔ‌کوچك قدیمی‌وبدون تصنع راکه مردمی درروزگارپیشین میدانسته و یاتصور میکرده‌اندکه‌راجع باین موضوع میدانند ندیده بینداریم

دورهٔ ریاضت وجستجو هـای بی نتیجه

بدین ترتیب جوانی (بودا) در وطن خودش سپری‌گردید ولی دورهٔ نوینی در زندگی او آغـاز شد یعنی خود باختیار تن بآوارگی و زندگی رهبانی داد و سپس مانند زاهدی بیابان گرد روزگار میگذراند ؛ برای این منظور نخستین اقدام لازم این بود کـه روابط زندگی خانوادگی را بگسلد ، زیرا مطابق قضاوت‌افکار زمان تنها باین شرط میتوانسته‌است درجستجوی نعیم‌ابدی باشد

برحسب تمام ظواهر و احتمالات ؛ (بودا) درتمام مدت هفت‌سالیکه

بعد از عزیمت از خانه واختیار زندگی رهبانی براوگذشت در جستجو و تحری حقیقت بود و پس ازگذشتن این‌مدت درورح ووجدان خوداحساس کرد ؛ بمقام بودائی رسیده ونجات‌یافته‌استو راهنمائی و نجات خدایان وافرادبشر بعهدهٔاو است

در این هفت‌سال بترتیب درس های دو معلم روحانی را شروع کرد و برحسب تعلیمات و هدایت آنها منتظر رسیدن بمقام یاحالتی بود که در اصطلاح آن‌زمان « برترین حالت آرامش عالی » یا فنا ، نیروانا وحالت ابدی مینامند ؛

با کدام وسیله و با چه تعلماتی این دو معلم روحانی میخواستند او را باین مقام هدایت کنند ؟

بدون شك وسیلهٔ ارشاد آنها عبارت بوده است از تحریك و تلقین حالات روحانی که منتهی بجذبه میشود ، این ترتیب ریاضت در آنزمان معمول بود و بعدهانیز همین نوع عملیات درکیش بودائی نقش بسیار مهمی داشته است ، برای این حالات کافی است مدتی انسان بعضی حالاتی راکه ببش یادگردید پیوسته ادامه دهد تا بوسیلهٔ آنها روح از محدودیت های خود و از هر فکر و تصور و گمان ، حتی‌از عدم فکر و تصور رهائی یابد «۱»

با این ریاضت ها و عملیات زاهدانه(بودا) آرامش نیافت واز اینرو پیروی معلمین خود را ترك‌گفت وبرحسب تصادف‌در سرزمین (مگده-۲) مشغول‌گردش وراه پیمائی شدتا سر انجام بقریهٔ (اوروولا — ۳) رسید

بموجب یکی از نوشته های قدسی شخص « بودا » راجع باین سیر و سیاحت چنین میگوید :

« شاگردان من‌چون باین مکان رسیدم با خود اینگونه اندیشیدم : واقعاً اینجا سرزمین دلپسند و مطبوعی است ؛ این جنگل بسیار زیبا است رودخانهٔصاف و شفاف باآرامی تمام جریان دارد وجاهای قشنك ومناسبی برای آب تنی در کنارآن میتوان یافتدر اطراف رودخانه دهکده‌های زیبا وجود دارد که میتوان بدانها عزیمت‌کرد اینجا برای‌کسی که دارای

«۱» این حالت شبیه است بآنچه بعضی متصوفهٔ ایران بعنوان «ترك» و (ترك ترك) یادکرده‌اند

OUROUVELA «۳« MAGADAH «۲»

قلبی شریف وعالی است وخواهان سلامتی ونجات میباشد جای امن وآسایش است »

یکی از مسافرین معاصر که همین جا را توصیف میکند ، از دشت های سایه دار و چمن‌زار های وسیع وتپه های نرم و پر ازدرخت وسنك ها ؛گفتگو مینماید ؛ در این توصیف ها ونشانه ها آثار منطقهٔ حاره کم مشهود است

آنجا در بیشه های (اوروولا) (گوتاما ،ودا) سالیان دراز بـا ریاضتهـای‌سخت وجهاد بانفس گذرانده‌است‌وبطوریکه درآثار مکتوب‌مسطور است مدتها در حالیکه زبـان را بسقف دهـان چسبانده درگوشهٔ از این سرزمین نشسته و بـاشکنجه و زحمت بسیار فکرش را متوجه مقصود عالی خود داشته ومنتظر هنگامی بوده است که نورودانش ما فوق‌طبیعی بسراغ او آیدولی‌پرتواین نورودانش باو نمیتـابید ازاین جهت سعی کرد هرچه‌بیشتر از آخرین لوازم نیازمندی های جسمانی امساك‌کند و از اینرو از نفس کشیدن و غذا خوردن خود داری نمود ، پنج زاهد دیگرکه درنزدیکی او اقـامت داشتند از ریـاضت های بسیار سخت او در شگفت بودند و منتظر بودند ملاحظه‌کنند نور و دانش مطلوب چه هنگام بر او پرتو میافکندتا پیرو اوگردیده و طبق دستور و تعلیمات او در جستجوی‌راه نجات بـاشند

بدن (بودا) سر انجام از آسیب هائیکه در اثر ریاضت بخود روا داشته‌بود فرسوده‌گردید و با اینوصف خود را از هدف دور می دید ولی ضمنا دریافت‌که ریاضت وعبادت بهیچوجه نمیتواند او را بسر منزل مقصود برساند ؛ از این‌روشروع بخوردن غذای فراوان نمود تا نیرو های‌ازدست رفتهٔ او بازگردد؛ و در همین موقع ، پنج نفر همراهان، او را‌ترك‌گفتندزیرا اورا در راه مقصود شکست‌خورده یافتند و از او نمیتوانستند دیگر انتظار راهنمائی وهدایتی داشته باشند ؛ باین ترتیب (گوتاما) تنها ماند

بحران اساسی

بر حسب آنچه داستانهای قدیمی نقل میکنند ؛ یکشب ساعت موعود فرا رسید؛ و(بودا)خردیقین حاصل‌کرد بمقصود رسیده و (دانا)شده‌است،درآن هنگام زیر درختی که از آنوقت بدرخت معرفت موسوم گردید نشسته بود ، و در ضمن کوششهائیکه برای فراموش کردن خود مینمود ؛ از حالتی بحالت

روشن‌تر و عالی‌تر منتقل میگردید ، ناگهان فکرش روشن شد وهمه چیز برای او آشکار گردید ودر حالت‌شهود وقرین معرفت که همه چیز رادیده و دانست‌تصورکردکه براز سر گردانی ارواح که در دائرهٔ تجدید حیات گرفتارندآگاه‌گردیده‌ودانسته است‌که منشاء رنج جهانیان چیست ، و ازا چه راهی میتوان این‌رنج را از بین برد . آنچه را خود اودر این موضوع گفته‌است ذیلا مینگریم

« هنگامیکه این مطالب راکشف میکردم و خود را باین مکاشفات مشغول میداشتم ، روح من از وابستگی بحرص و شهوت و علائق دنیوی‌و خطا و نادانی نجات یافت و در این موجود نجات یافته معرفت براه نجات نیز پیدا شد ، لزوم تجدید حیات از بین رفت؛ حالت قدس و پا کی در رسید وظیفه بانجام‌آمد ، ومن دیگربدینجهان بازنمیگردم ؛ اینست‌آنچه‌من‌دانستم»

ار این هنگام ببعد بودائیها دورهٔ نوینی در زندگی استاد خود و همچنین در زندگی افراد بشر وخدایان قائل شده اند (گوتامای) زاهد به مقام بودائی رسید ، دانشمند و بیدار گردید ، این شب‌که (بودا) در زیر درخت معرفت و در ساحل (نرانجارا-۱) بسر برده‌شب مقدس بودائیهااست

تاریخ است یا افسانه ؟

بـاین ترتیب کتب مقدسه کشمکشها و جنگهای درونی (بودا) را شرح‌میدهد (البته این جنگهـا پس از پیروزی‌و حصول یقیـن و آرامش پایان یافت)

آیا این داستانهاارزش تاریخی دارد ؟

ما اکنون در برابر یکی از آن نوع‌سؤالها هستیم که‌انتقادتاریخی نمیتواند با پاسخ قطعی (آری یانه) بطور واضح وصریح جواب دهد

واگر مدارک ومنابع این قسمت مخصوص را با دقت بر رسی کنیم نمیتوان اطمینان حاصل کردکه با تاریخ سروکار داریم یا با افسـانه ؛ در ضمن این مدارک مطالبی محققا صحیح و موضوعهائی مسلما غلط و اشتباه میابیم ولی معلوم نیست طریق رسیدن استاد و پیشوا بمقام بودائی جزء قسمتهای صحیح است یا غلط

مثلا فرض کنیم (بودا)در زمان حیات خود نه‌هرگز این آزمایش

---

(۱) NERANJARA

ها راگذرانده نه این راه ها را رفته و نه در این اندیشه ها بوده است .
ولی از این فرض نمیتوان دریافت که چگونه این مطالب وسرگذشتها در میان پیروان (بودا) پیدا شده است زیرا اگراو (بودا) بوده ودانش مقدس را داشته است باید در زمان و مکان معینی بمقام بودائی رسیده و دانش مقدس را فراگرفته باشد .

ولی پیش از آن زمان چه واقع شده است ؟

در این مورد نیز باید نتیجه را از درون داستانی که در شرف تشکیل بوده است خواست :

« در سابق ، مدتی بسیار دراز ؛ این احساس مؤثر و درد ناك بر (بودا) مسلط بوده است که چرا هدف و مقصود از او دوراست ؛

ولی تا اینجا مطلب تمام نیست ، آیا در این راه طلب ومقصود و در عین این تأثر و نومیدی (بودا) بچه کاری مشغول بوده است ؟

پیروان (بودا) ظاهرا بر علیه اندیشه وتمایل زاهدان و راهبان که رسیدن بنجات و عالم ملکوت را فقط در اثر روزه داری و تحمل ریاضات سخت میدانسته اند بمبارزه می پرداخته اند ؛

بدیهی است اشتغال باین مبارزه ها بطریقه های مختلف ومتضاد درضمن بیان اولین کوشش های (گوتاما) برای رسیدن بمقصود منعکس است زیرا بنا برآنچه روایات حاکی است او پیش از دست یافتن بگنج حقیقی نجات از طریق خطای زهد وریاضت درجستجوی مطلوب یعنی سلامتی و نجات بوده است ، او بیش از سایر راهبان و برهمن ها در ریاضت و بخود رنج دادن کوشش کرده و سپس خود به بیهودگی این تلاش ها پی برده ، و پس از آنکه از راه خطا منحرف شد و از طریق صواب داخل گردید بمقام بودائی رسیده است .

بطوریکه خوانندگان نیز متوجه میشوند ؛ آثار مکتوبی که در آغاز موضوع (رسیدن بمقام بودائی) « گوتاما » را خیالی جلوه میدهد وسپس برای این مقام اهمیتی قائل شده و حوادث بعد از رسیدن بمقام بودائی را تشریح میکند ، خود جنبهٔ افسانهٔ وخیالی دارد

ولی بعقیدهٔ نگارنده این موضوع بهیچوجه از وزن وارزش ادلهٔ که در کفهٔ دیگر ترازو میتوان نهاد نمیکاهد

این تغییر ناگهانی در خط مشی زندگانی درونی (ودا) منحصر باو نبوده است و نظائری دارد

در تمام ادوار؛ طبیعت های متشابه(بودا)، در موقعیت‌هائی همانند او قرار داشته و حالتی شبیه آنچه ذکر شد در خود احساس کرده‌اند، نگارنده در این موضوع هیچ شکی روا نمیدارد واطمینان کامل دارد

در دوره‌های مختلف تاریخ و باشکال بسیار متفاوت نظیر این موضوع را میتوان یافت ، که در فاصلهٔ زمانی معینی مردی کاملا تغییر یافته است ، و حتی روز وساعتی را که آن‌مرد از نادانی واسارت نجات یافته و بمعرفت ودانش رسیده معلوم است ؛ وچون آن شخص امیدوار است این حالت ناگهانی که گاهی شدید وطوفانی است وروح را روشن میسازد پیدا شود انتظار موقع را داشته و بالاخره خودآنرا احساس نموده است

در میان کلیسا و جامعهٔ مسیحی (متدیسم - ۱) این موضوع زیاد دیده میشودولی تنها منحصر باین دسته هم نیست ، بعلاوه این قبیل حوادث تیول و نصب منحصر بمردمان طبقهٔ سوم که در محیط عقلی و علمی آشفتهٔ زندگی میکنند نمیباشد ؛ بلکه بعکس طبایعی که دارای روحی حساستر و ظریفتر ونیروی خیالی‌قوی‌تر وفعالترند بیشتر در معرض این پیش آمدها قراردارند .

آیا این قبیل مردم بطور ناگهانی احساسانی هیجان آمیز و با حرارت‌تر وتخیلی نیرومندتر ازپیش درخودمییابند ؟

آیا در موقع مخصوص حال جذبه بآنها دست میدهد ؟

یا اینکه پس از یکدوره مبارزه های درونی در لحظهٔ معین احساس استراحت و آرامش میکنند ؟

این مطالب رااین قبیل اشخاص با بیان خود بدینطریق تعبیرمیکنند:

« این حالت کار روح است که بمقام کشف و شهود رسیده است این ندای جهان توانا و نیرومند الهی است »

و پس از رسیدن‌باین حالت این مردان بیان دیگری دارندوزندگی آنها خط مشی نوینی پیدا میکند

بطوریکه کتب‌مقدس بودائی حاکی است در زمانهای‌پیشین و باحتمال قوی درزمان خود (بودا) نیز اعتقاد بروشن شدن ناگهانی ذهن و پیدایش کمال و دانائی روح در یك لحظه ، عقیدهٔ رائج و عمومی بوده است ؛ در

---

(۱) METHODISME یکی‌از شعب پرتستان‌است که‌درقرن۱۸ برای‌بیدار کردن حس مذهبی تاسیس شده ؛ اصول و مقرراتش بسیار سخت است

میان بودائیها و (جائیناها) ادعای فوق با صراحت ووضوح دیده میشده است وعدهٔ با چهرهٔ روشن و باکمال خرسندی بیکدیگر برخورد کرده ومدعی بوده اند (راه نجات) از مرك را یافته اند و این سؤالرا غالبا از یکدیگر میکرده اند : آنکس که خواهان و جوینده راه سلامت و نجات است برای رسیدن بمقصود چه‌اندازه وقت‌لازم دارد ؟

این عده مردان بسخنان یکدیگر با توجه گوش میداده‌اند و گاهی بکمك اندیشه های مخصوص وضرب‌المثل هاو کنایات وگاهی بطور مستقیم بیکدیگر میگفته اند : «روز وساعتی که نعمت‌ابدیت‌روح نصیب‌انسان‌میشده باراده‌ٔ اونبوده‌ولی استاد بشاگرد خود وعده میداده است که‌اگر راه صحیح راتعقیب‌کند بمقصود خواهدرسید ، آری جوانان نیکو نهادکه برای عشق وعلاقهٔ بحقیقت‌ونجات خانهٔ‌خود راترك‌گفته وزندگی رهبانی برمیگزینند و رهرواین‌طریق میگردند پس ازاندك زمانی‌عالیترین مقام قدس رانصیب خواهند داشت واز آن پس حقیقت را شناخته‌آنرا باالعیان‌مشاهده‌میکند» (۱) این شهود وعیان حقیقت را بعضی ازراه ریاضت جستجو میکرده وعدهٔ دیگر (دراثر پرورش وانبساط روح که آمیخته باآرامش ممتدجسم باشد) و در اثر یکنوع حالت جذبه میدانسته‌اند ؛ ولی همه‌ساکنین این راه منتظر لحظهٔ وصول بمقصودیکه یقین داشته اند بدان خواهند رسید بوده‌اند؛ و پیش از فرا رسیدن آن لحظه‌وجود طبیعی خودرا تیره ومضطرب‌احساس میکرده‌اند

چگونه میتوان حالتی راکه این مردم در جستجوی دریافتن آن بوده و از اینرو معتقد باحساس‌کردن آن میشده‌اند تصور کرد مگر اینکه فرض کنیم حالتی روشن ومحقق وحاکی ازخلوص بوده است ؟

---

۱ ــ مثلا دریکی ازکتابها چنین مسطوراست .

« شاگردان من،هیچ شاگرد نمیتواند خود تصمیم بگیردکه امروز یا فردا یا پس فردا روحش از علاقه ووابستگی بموجودات زمینی آزاد شود ؛ ولی بدانیداگر شاگردی با مهارت درراه راست‌سلوك کند ، وبتفکروتعقل بپردازد زمانی‌میرسدکه‌روحش از تمام علائق دنیای خاکی آزاد میگردد » سالك مانند دهقانی استکه باید زمین را شخم وآمادهٔ زراعت نماید تخم بپاشد ، آبیاری‌کند ، ولی نمیتواند بگوید من میخواهم حاصل زحمت من امروز یافردا برسد معذلك روزی میآیدکه‌ثمرهٔ ومحصول زراعت خودرا بدست میآورد

بعلاوه این مردم خیالبافی نمیکرده وجهان بیرونی را وهم و خیال نمی پنداشته‌اند

آنکس که موفق باحساس حالت مذکور میشده برای همیشه خاطرهٔ آن را درذهن خود محفوظ میداشته است ، چنانکه در کتب مقدسه این مطلب بشرح زیر مسطوراست :

همانطوریکه پادشاهی مهذب وعالیمقام سال تولد، محل تاجگذاری وجائیرا که در آن جنگی رافتح کرداست در تمام دورهٔ زندگی بخاطردارد یکنفر راهب نیز جائیرا که در آن زندگی معمولی راترك گفته ولباس زهد ورهبانیت بتن نموده ومحلی را که در آن چهارحقیقت مقدس را کشف کرده ، ومکانی را که ازهر گناهی پاك ، بنجات وحقیقت رسیده وآنرا باشهود وعیان روبروی خود دیده است بیاد دارد

پس در اینصورت چه خلاف واقعی است اگر بگوئیم ، چنین انتظار و امیدی روح مردی‌را که از دودمان (ساکیاها است) بهنگام عزیمت از زادگاهش بخود مشغول داشته بوده ، واو تمام این جنگها و مبارزه های آمیخته از بیم و امید راکه در تاریخ زندگی تمام بزرگان و بنیاد گزاران دین و دانش واخلاق دیده میشود میدانسته وباآنها آشنائی داشته است، وپس از یکدوره رنجهای سخت فکری و روحی (چرا نگوئیم ؟ حتی جسمانی) در یك لحظهٔ معین احساس آرامش حقیقی و یقین درونی در او ظاهر شده و چون پیدایش نور معرفتی‌را که آرزوی او بوده در خود احساس نمود آنرا نشانهٔ رسیدن بنجات دانسته و در مقابل آن سرتعظیم فرودآورد وازآن پس خود را (بودا) (یعنی جانشینی که قانون‌های جهانی برای بوداهای پیشین تعیین نموده) پنداشته وبراه افتاده است ، تاازسعادت و نعمتی که نصیب او شده دیگرانرا نیز برخوردار سازد ؟

واگر جریان حوادث چنین بوده ، چگونه (بودا) برای شاگردانیکه آنهارا در راه قدس ووصول بحقیقت راهنمائی میکرده آن احساسات درونی راکه مقارن وصول بهدف و مقصود درخود داشته تشریح ننموده است ؟

میتوان گفت درمیان پیروان (بودا) وحتی در وجدان وروح شخص و برروی این اسرار درونی پرده وقشری از تصورات فلسفی مدرسهٔ وصور مکتب فلسفهٔ جزمی کشیده شده ولی خاصیت اصلی آنها پیوسته از میان این پرده وار درون این قشر هویدا است • و بدین معنی خلاصه میتوان چنین اندیشید که این داستان یااقلا قسمتی ازآن صحیح است

در جائیکه جز وجوه احتمال چیـزی نمیتوان یافت انتقـاد تاریخی نمیتواند قضاوت قطعی نماید ، اکنون هر کس مجاز است هر گونه بخواهد در این مـورد تصمیـم بگـیرد ، یـا از تصمیم گـر فتن خـود داری کند ولی نگارنده بخود اجازه میدهد که آنچه را راجع بوصول فرزند (ساکیاها) بمقـام بـودائی در داستـان ذکـر شد یك قسمت واقعی از تاریخ بداند

فصل سوم - آغاز ارشاد

در منابع و مدارك وآثار بودائی ؛ با آغاز این فصل نوین اززندگی (بودا) قسمتهـای تاریخی بتفصیل شروع میشود . ومیتوان ملاحظه کرد که هیئت قدیمی پیروان (بودا)چگونه نخستین اقدامهای (استاد) وپیروزیهای اولی پیر مؤمنان وشکست مخالفین را اندیشیده‌اند،

پیروان (بودا)مدتها در اندیشهٔ تشریح وثبت وقایع‌زندگی (استاد) خود نبودند ولی طبعا درنظر آنها لازم بوده است برای آغاز زندگی و واپسین روزهای حیات او اهمیت خاصی قائل شوند واز همین جهت بزودی شرح زندگانی او بصورت داستان درآمده است

هر کس میتواند بتجربه موضوع ذیل را دریابد ؛

پس ازگذشتن یکعده روزهای یکنواخت ؛ خـاطره هـا وحوادث بتدریج بصورت مبهمی در آمده وبایکدیگر مشتبه میشوند وتنها آثار بعضی لحظه ها وزمانهای درخشان و برجسته بصراحت وروشنی باقی میماند(یالااقل با صراحت و روشنی نسبی) ؛ این‌لحظه ها عبارت است از آغازشروع بکار، روزهائیکه همه جیز آنها تازگی داشته ، وزمانیکه شخص راه مقصود را دریافته‌است

چهار دفعه هفت روز (چهار هفته)

آغاز این نوشته های بودائی را چون‌بخوانیم بی‌سخن‌داستان انجیل های خود را بیاد میآوریم

پیش از آنکه مسیح دعوت عمومی آغازنمود ؛ چهل شبانه روزتمام در بیابان مانده وباروزه وامساك بسرمیبرد ، دراین ایام شیطان در کمین او بود،حیوانات‌پیرامونش‌رافرا گرفته بودندوفرشتگان بخدمتش اشتغال‌داشتند (بودا) نیز پیش از آنکه بارشاد بپردازد چهار هفته روزه دار در

نزدیکی (درخت معرفت) بسر برد واز نعمت (نجات) بر خوردار بود آنچه در این موضوع‌از اساس داستان میتوان بآسانی دریافت چنین‌است :

(بودا) پس‌از مبارزهٔ دردناك و رنج خیزی فیروزمند گردید ، ولی قبل از آنکه بمبارزه های جدیدی‌بپردازد اندکی‌بآرامش واستراحت‌پرداخت تا از پیروزمندی خود بهره‌مندگردد ، وپیش ازآنکه‌بنجات دیگران‌بپردازد زمانی درنگ‌کرد تاخود لذت نجات را بچشد در هفت روز اول (بودا) پای درخت معرفت بتفکر پرداخت ، تادرشب هفتم سلسلهٔ علل ومعلولات را که‌علت رنج عالم وجودند از نظر خود گذراند و باین ترتیب پس از یك سلسله افکار واندیشه های واسطه باینجا رسید ،«ازحرکت تولد نتیجه‌میشود از تولد پیری ومرك‌ورنج وشکات ؛ زحمت واندوه ونومیدی پدید میآید » اگر علت اولی این سلسله معلولات از بین برود، اگر نادانی نابودگردد تمام نتایج وآثار آن محو شده ورنج نیز از بین میرود

در میان این مکاشفات بودای فرخنده‌حال قسمت های زیر را بر زبان راند : «هنگامیکه دراثر تفکرات عمیق ودقیق برهمن ازچهرهٔ‌نظام ابدی نقاب برگرفته شودومبدء واساس و اصل وفصل‌هرچیز برای‌اوکشف گردد آنگاه بدون شك نباید فرار کرد »

سه دفعه درسه هنگام بداری شب این سلسله علل و معلولا ت پیوسته بیکدیگررا (بودا) از نظرگذراندو سپس بـاینگونه مطاب را بیان نمود : « هنگـامیکه دراثر تفکرات عمیق و دقیق برهمن ؛ نقاب از چهرهٔ نظام ابدی برگرفته شود ، برهمن دسته‌های شیطان را بزیر خاك مدفون‌میسازد وآفتاب معرفت از خلال ابرهـا درخشیدن میگیرد »

سپس چون مدت این هفت روز سپری شد (بودا) اندیشه هائی را که درآنها غور میکرد ترك‌گفت وجـای خودرا که زیر درخت معرفت بود رهاکرد و بسوی درخت انجیر (آجاپالا ـ ۱) رهسپار شد

وسوسهٔ شیطان

در قسمت تازه تری از داستانهای مذکور قصهٔ وساوس شیطان را در (بودا) ذکر کرده‌اند ؛ عین همین مطلب در موضوع حضرت‌مسیح‌هم ذکر شده‌است ؛ هنگـامیکه او چهل روز تنها در بیابان بسر میبرد

«۱» AJAPALA یادرخت زچرانها

در معرض وساوس شیطان قرار گرفت وحتی پیش ازفرا رسیدن ایندوره شیطان کوشش میکرد آثار هدایت و ارشاد ربانی را در وی نابود سازد

بدون شك اگر ادعا کنیم خاطرهٔ صحیح ، ظهور موجودات مشخص یعنی ارواح خوب و پلید که (بودا) گمان میکرده است باآنها ارتباطدارد در داستان بودائی باقی مانده‌است از مقصد دور افتاده و بـاشتباه دچار شده‌ایم ؛ و آنچه میتوان اظهار داشت اینستکه ظاهراً (بودا) وشاگردانش عقیدهٔ عمومی هندیها را راجع بدیدن ارواح پذیرفته و معتقد بوده‌اندخود نیز آنهارا می بینند :

(مارا) شیطان بد خواه متوجه گردید که تهدید و تطمیع هیچیك در « بودا » تأثیری ندارد ؛ چون او در زیـر درخت معرفت تمام افکار و تمایلات پست خاکی‌راکاملا مغلوب کردوممکن‌نیست آثاراین‌فتح‌وپیروزی را از بین برد ؛ ولی با این وصف هنوز روزنـهٔ امیدی بـرای شیطان باز بود زیرا تصور میکرد میتواند (بودا) را وادارسازد که بکلی‌بزندگی خاکی پشت‌کرده و در «نیروانـا-۱» داخل شود ، زیرا در اینصورت او خود تنها از چنگال شیطان رها شده و دیگران را نجات نخواهد داد ، این قسمت را(بودا) بعدها برای شاگرد خود (آنـاندا ـ۲)بطوریکه ذیلا مینگاریم شرح داده است :

« در این هنگام شیطان بدخواه بمن نزدیك شد ، چون نزدیك من رسید درکنارم جای‌گرفت ، ای (اناندا) چون شیطان بدخواه‌پهلوی من ایستاد اینگونه سخن آغاز کرد :

اکنون ای استاد فرخنده‌حال در (نیروانا) داخل شو ، ای وجود کامل در (نیروانا) داخل شو ، زمانی فرا رسیده است که استاد فرخنده حال‌در (نیروانا)داخل شود

« آناندا » چون شیطان این سخنانرا اداکرد من باین ترتیب‌او را پاسخ دادم :

ای شیطان موذی بدخواه ؛ من داخل نیروانا نخواهم شد تا آنکه راهبان خردمند و دانارا پیرو خود سازم ؛ آنهـا باید سخنان‌مرا ادارك کنند ، شریعتم را دریابندو بموجب آن عمل نمایند ، سپس آن شاگردان

ANANDA (۲) NIRVANA (۱)

بصیر وکاردانیکه رفتارشان خوب و مطابق شریعت بوده باید بانتشار آن بپردازند،آن شریعت را انتشاردهند ؛آنرا بمردم بفهمانند ، ببیانش بپردازندو وامر باجرایش نمایند آنچه رااززبان استادشنیده اند توضیح دهند،اختلافات را بوسیله شرع وقانون از بین ببرند ؛ وباطرزی معجزه آساعقیده وآئین مرا ابلاغ کنند ،

ای بدخواه شریر من در(نیروانا) داخل نخواهم‌شدتا آنکه‌زنهای‌راهبه وخردمند را پیرو خودسازم ۰۰۰۰(برحسب عادت وسبك نگارش بودائیها آنچه راجع بمردان راهب گفته میشود ؛ کلمه بکلمه راجع بزنان راهبه و خواهران وبرادران‌علاقه‌مندیکه رسما درسلك راهبان نیستندتکرارمیگردد)

ای بدخواه موذی من در (نیروانا)داخل نخواهم‌شد ،تا روش‌زندگی مقدسی که تبلیغ‌میکنم بین جهانیان انتشار یافته و رونق گیرد و بتمام مردم ابلاغ گردد

اکنون نقدیمی ترین قسمت داستان بازمیگردیم

در سه هفتهٔ اول (بودا) درجاهای مختلف ولی همواره نزدیك(درخت معرفت) باقی‌ماند تا (نعیم ابدی ونجات) را دریابد، درحقیقت این قسمت آغاز وگشایش پردهٔ نمایش وداستانی میباشدکه قهرمان آن (بودا) است وحوادث وپیش آمد های مخصوص از روی کنایه وقرینه اورا از اتفاقات آینده آگاه ساخت

(بودا)با قیافهٔ تحقیرکنندهٔ برهمنی برخوردکرد،وهمین موضوع‌باعث شدکه مبارزهٔ پیروزمندانهٔ خود رابر علیه‌کیش برهمنی شروع نماید ،معلوم نیست باچه‌طرز تحقیر آمیزی‌این برهمن،با(بودا) برخورد کرده‌است‌تنهامینویسند که سؤال زیررا اراستادنموده است :

«گوتاما بگو بدانم حقیقت وجود یك برهمن چیست ، و چه خصیصه هائی میتواند یکفرد را تا مقام برهمنی بالا ببرد ، »

در خلال اندیشه های درونی وگفتگو های‌خوددر زیر(درخت‌معرفت) (بودا) از این برهمن چنین یادکرده است :

« در صورتیکه قوانین عالم در اثر اندیشه هاوتفکرات عمیق‌برهمن کشف‌میشود ،برهمنی بمن‌اعتراض‌کرده ومیگوید، تو که از مردم عادی هستی ومانندآنها زاده شده‌ای چگونه مدعی رسیدن بمقام‌برهمنی میباشی،»

بالاخره (بودا) با پاسخ‌زیر خودرا ازمزاحمت او آزاد میکند :

« برهمن حقیقی کسی است که تمام بدیها را از خود دور کرده از تحقیر وناپاکی مبری بوده و برخود مسلط باشد »

در این حالت نه تنها مخالفت هیچ فردی از بشر برای (بودا) بی اهمیت بود بلکه قهر وغضب عناصر طبیعت نیز نتوانست آرامش ابدی وسعادتی که نصیب اوشده بود از وی دورسازد طوفانی برخاست ، مدت هفت روز سیلاب باران برسر اوبارید ؛ سرما؛ طوفان وتاریکیهای مهیب باو هجوم آورد ؛ پادشاه مارها از جایگاه پنهانی خود برون آمده هفت‌دور گرد بدن او بپچید تا در برابر طوفان او را محفوظ دارد ولی پس از هفت روز چون مشاهده کرد آسمان صاف وابرها پراکنده‌شده خود را بازکرد ، ازصورت ماری بدر آمد و بشکل جوانی درحضور استاد ایستاد دست‌ها را بسینه گذارده باو درود گفت ،(بودا) چون این حالت رامشاهده کرد چنین سخن آغاز نمود ،

«فرخنده باد عزلت وتنهائی نیکبختی که حقیقت را میشناسد وآنرا می بیند! خوشبخت کسیکه در سروسلوك خود ثابت قدم باشدو بهیچ موجودی آزار نرساند ، خوشبخت کسیکه هر شهرت ومیلی را در خود مغلوب سازد سعادت جاودانی از آن کسی است که بهوای نفس غالب آید »

یکی از امثال مشهور بودائی ها چنین میگوید :

« نجات دهندهٔ جهان کسی است که در بحبوحهٔ قهر طوفان هنگامیکه مار هفت‌دور گرد بدن او حلقه زده است، ودرتنهائی سعادت جاودانی وآرامش را احساس نماید »

پس از وقوع حوادثی که ذکرشد دورهٔ فرارسید که مردمی باوجود فرخنده‌حال . (بودا) برخورد کرده واو را بعنوان (بودائی) بشنودند قضا را دو بازرگان مسافر ازنزدیکی او گذشتند ، یکی ازخدایان که دردورهٔ زندگی خاکی همراه بازرگانان بود آنهارا متوجه ساخت که مسکن (بودا) نزدیك وسزاوار است خوراکی بآن وجود مقدس برسانند ؛ خدایانی که در چهار ناحیهٔ جهان فرمانروائی دارند یك (کشکول صدقه) (ببودا) تقدیم داشتند (بوداهای کامل بدون داشتن کشکول صدقه هیچ خوراکی نمی‌پذیرند)(بودا) غذای تقدیمی بازرگانان را خورد ؛ واین نخستین خوراکی بود که پس از دوره ای طولانی تناول فرمود

این دونفر بازرگان بنام «تاپوسا-۱» و (بهالیکا -۲) چون دیدند

BHALLIKA (۲) TAPOUSSA (۱)

(بودا) غذای خود را تناول کرد و دستها و ظرفش را شست دو نفر بازرگان در برابر پاهای او بزانو در آمده چنین گفتند «ما دو نفر که اکنون افتخار شرفیابی حضور استاد را داریـم ، بشخص استاد و قانون و شریعتش پناه میبریم و امیدواریم تا آخر عمر ما را بعنوان پیروان و مـؤمنان غمر راهب خود پذیرفته و حفظ فرماید »

آنها نخستین کسانی هستند که بدو قسمت از تثلیث (بودا) یعنی خود او و شریعتش ایمان آوردند زیرا قسمت سوم یعنی (جامعهٔ راهبان) که رکن سوم کیش بودائی است در آن هنگام وجود نداشته است

جای تعجب است در این دوره که آغاز ارشاد وراهنمائی محسوب است (بودا) هیچ اشارهٔ بوظیفهٔ اصلی زندگی خود نکرده است؟

آیا طریقهٔ نجات وشریعت خودرا تبلیغ نکرده است؟

آیا در این دوره عده‌ای از تودهٔ مردم را بسوی خود جلب ننموده است ؟

بطوریکه ذکر شد دو نفر بازرگان (بودا) و شریعت اورا پذیرفتند درصورتیکه امر شریعت هنوز بآنها ابلاغ نشده بود.

سرگذشت زندگی (بودا) دلیل این ابهام و اشتباه ظاهری را توضیح میدهد ، زیرا از مطالعه و بحث آن معلوم میگردد که یافتن حقیقت ومبدء نجات و ابلاغ آن بجهانیان دو امر مختلف و در آن دوره (بودا) نخستین قدم را برداشته ولی برای انجام قسمت دوم مشکوك بوده و تصمیم قطعی نداشته است زیرا پیش از اتخاذ این تصمیم ناچار لازم بوده است از شك و بیم رهائی یابد

عین متن کتب مقدسه در این موضوع چنین حاکی است ؛

هنگامیکه فرخنده حال در تنهائی بسر میبرد این اندیشه بخاطرش رسید ، « من آن حقیقت ژرف را که مشاهده و فهمش مشگل ولی تسلیت دهنده وعالی وبرتر ازهر اندیشه ایست ، وتنها خردمند شایستگی دریافت آنرا دارد کشف کردم ، دراین صحنهٔ پهناور گیتی ، و برفراز این خاك تیره جهان بشری درجنبش است : دراین ورطهٔ گشادهٔ جهان انسان برای خودجائی دارد ودرپی میل وخواست خویش درتکاپو است ؛ برای انسان که بر فراز این تیره خاك ودرصحنهٔ پهناور گیتی درجنبش است بسیار مشکل است که از راه اندیشه ، اصل علیت وسلسلهٔ پیوستهٔ علل ومعلولات رادریابد ، وبکمك فکر تمام تمایلات خویشتن را رام سازد ، ازموجودات خاکی قطع علاقه کند حتی خود پسندی را دروجود خویشتن ازبین ببرد آرزو ومیل را از وجود خود

بیرون نماید وسرانجام در(نیروانا)داخل شود ـ اگر من بتبلیغ آئین خود بپردازم ومردم نفهمند جز ملالت وخستگی حاصلی نخواهم داشت :

در همان لحظه قسمت زیر بنظر استاد رسید و آنرا ببیان آورد، پیش از آن هنگام کسی این سخنان را از او نشنیده بود ؛

«چه سود دارد آنچه راکه من در ضمن مجاهدت‌های سخت خود یافته‌ام برای جهانیان آشکار سازم، برای کسیکه وجودش انباشته از کینه وآزاست حقیقت پوشیده خواهد ماند ،حقیقت رنج دارد اسرار آمیز وعمیق وبرارواح خشن وتیره پوشیده است ، آنکس که امیال پست خاکی پردهٔ تاریکی در پیرامون روحش کشیده‌است نمیتواند حقیقت را دریابد»

هنگامیکه این اندیشه بذهن فرخنده حال آمد قلباً مایل شد در آرامش بماند و بنشر و تبلیغ شریعت خود نپردازد ، آنگاه خدای بزرك (برهما شامپاتی ـ ۱) اندیشهٔ (بودا) را دانست وبااو اینسان بسخنگوئی پرداخت :« اگر بودای بزرك و کامل و مقدس متمایل شود کـه خود درآرامش بماند وبنشر وتبلیغ نپردازد جهان نـابود خواهد شد.»

سپس (برهما شامپانی) با آن اندازه سرعت کـه مردی نیرومند بـازوی بستهٔ خود را بگشایـد و یـا بـازوی گشادهٔ خود را ببندد عرش برهمائی‌را ترك گفت ودر نزد استاد نمایان گشت یکدست خودرا از زیر روپوش درآورد ؛ زانوی راست را روی زمین گـذارد ؛ دست ها را بیکدیگر متصل کرد ؛ وسوی (بودا) بلند نموده چنین گفت :

« ای استاد فرخنده حـال ، آئین خود را ابلاغ کـن ؛ ای استاد کامل طریقت خویش را تبلیغ نمـا ؛ کسانی را میتوان یافت که از آلودگیهای زمینی پاك باشند ؛ ولی اگر شریعت تو بآنها ابلاغ نشود نجـات نخواهند یافت ؛ این قبیل مردم آئین ترا باآغوش باز خواهند پـذیرفت» سپس (برهما شامپانی) اینگونه بسخن خود ادامه داد :

« در سر زمین مگده تـا کنون آئینی ناپاك که مردانی گناهـکار و آلوده آنرا تبلیغ میکرده اند حکمفرما بوده است ، ای خردمند بزرك ، در ابدیت را بروی ما بگشا ؛ ای نجات دهندهٔ جهانیان آنچه‌را کشف کردهٔ بما بفهمان ؛ کسیکه آن بالا برفراز قلهٔ کوه ایستاده همهٔ مردم را می بیند ؛ تو نیز ای خردمند بسوی بالا صعود کن تا آنجا که قله های بلند حقیقت از

BRAHMA-SHAMPATI «۱»

دوزبرزمین احاطه دارند بالارو ، وازآنجا بسوی عالم انسانی رنج کیش، که رنج وزحمت تولد وپیری رااحساس‌میکند بنگر ای قهرمان شجاع که پیروزمند گشتهٔ بپا خیز ، بسوی جهانیان بشتاب و پیوسته آنها راراهنمائی کن ؛ای استادبزرگوار صدای خویش را بلند نما؛ بسیاری از مردم کلام‌ترا درخواهند یافت .»

(بودا) چون ازتأثیر کلام خود وانتشارحقیقت مشکوك و بیمناك بود دعوت (برهما) را ردکرد ولی (برهما) سه دفعه خواهش‌خودرا تکرار نمود تا سرانجام (بودا) اظهار موافقت نمود .

دریك برکه درمیان‌گلهای آبی ، نیلوفر های آبی وسفیدکه در آب ایجاد شده ودردرون آب بطرف بالا میآید بعضی‌از آنهاسر برنیاورده و در اعماق آن‌گل میدهند ، دستهٔ دیگر از نیلوفر های آبی وسفیدکه در آب بوجود آمده تاسطح برکه بالامیآیند ، دستهٔ سوم ازنیلوفرهای آبی‌وسفید در آب رسته ولی از سطح آب سر بدر میآورد آب‌گل آنها راترنمیسازد بهمین ترتیب چون بودای فرخنده حال با دیدهٔ (بودائی) جهانیان رانگریست عدهٔ از موجودات را دیدکه روحشان ازآلایشهای دنیا ی خاکی پاك بود وعدهٔ دیگری رانا پاك مشاهده‌کرد ــ مردمی بافکر ومردمی بیخرد؛موجوداتی عالی وموجوداتی پست شنوندگانی‌خوب وشنوندگانی‌بدرا مجزی‌ومشخص از یکدیگر ملاحظه نمود ؛ مردم‌بسیاری راهم دید که از اندیشهٔ زندگی جهان‌دیگر وازگناهان‌خوددربیم‌بودند پس‌ازاین‌مشاهدات(برهما) رامخاطب قرار داده چنین‌گفت :

«باب حیات جاودانی برروی مردم بازباد؛کسیکه‌گوش هوش دارد کلام حقیقت را بشنود وایمان بیاورد ــ ای (برهما)من تا کنون رنج های بیهودهٔ خود در راه تبلیغ حقیقت میاندیشیدم واز این‌جهت آنرا برای مردم فاش‌نکردم »

(برهما شامپاتی) دانست که‌فرخنده حال خواهش اورا پذیرفته آئین نجات راتبلیغ خواهد کرد از اینرو دربرابر اوبعنوان تکریم خم شد ازاورو گردانید وناپدیدگشت

بموجب آنچه از داستان هابرمیآید مطابق ترتیب مذکور آخرین مانع قهرمان (آئین نجات)ازبین‌رفت ؛بیمها وشك‌ها مغلوب‌گردیدو (بودا) تصمیم گرفت دانشی راکه‌خود ازآن آرامش یافته‌است بجهانیان ابلاغ نماید

خطابهٔ (بودا) در نبارس

آیا نخستین کسیکه سخن از کیش نوین (بودا) شنید کیست؟

بموجب داستان ها، (بودا) پیش از همه از دو نفر استاد راهبی که درجوانی از آنها طلب راهنمائی مینمود یاد کرد

او گمان میکرد اگر مطلب خود را بآنها عرضه دارد خواهند فهمید؛ ولی با الهام الهی دانست که هر دو مرده اند؛ شاید هم مرده بودند، امااین که (بودا) پیش ازهمه بخیال آنها افتاد مطلبی است واضح زیرا بعقیدهٔ او هیچکس باندازهٔ این دو نفر شایسته نبود که برای نخستین بار حقیقت باو عرضه شود واگر (بودا) پیش ازهمهٔ مردم دیگر شرح پیروزیهای گرانبهای خود را باآنها درمیان نمی گذاشت حق ناشناسی بود؛ درهرصورت موضوع این دو نفر مشکوک است ومعلوم نیست (بودا) آنان را دیده وآئین خودرا ابلاغ کرده باشد زیرا کسان دیگری بنام نخستین پیروان اویادشده اند، بنا براین میتوان اظهارنظر کرد که فوت آنها پیش از شروع رسالت (بودا) بوده است

بنا براین ممکن نشد کسانیکه در پیش معلم (بودا) بوده و همچنین پنج نفر مرتاضی که در جستجوها ومجاهدات با او همقدم بودند بکیش او درآیند ونخستین شاگردان او گردند،

پنج نفر زاهد نامبرده پس از آنکه مدتها با (بودا) بریاضت های سخت پرداختند چون دیدند او درمرحلهٔ سیر وسلوك زهد وریاضت را ترك گفت اورا رها کردند. ولی چون مسکن آنها در (نبارس) بود (بودا) درآغاز امر بموجب داستانها بدانسوی شتافت تاآنها را راهنمائی کند احتمال قوی میدهد که این قسمت ازداستانهای بودائی متکی بمنابع قدیمی بوده وباحقیقت مطابق باشد ودر هرصورت (نبارس) درنظر بودائی هاشهری است که برای اولین دفعه عدهٔ «آئین نجات» را درآن شنیده وبدان ایمان آورده اند

اکنون سعی ما اینست؛ طرز بیان (بودا) راکه عادت داشته است بدان سبك آئین نجات را بیاموزد بدقت نشان دهیم، و برای این موضوع صرفا بنقل داستان قدیمی میپردازیم؛ این داستان قهرمان خود یعنی (بودا) رادر آغاز کار بهمان وضع وحالتی که تاآخرین لحظهٔ زندگی طولانی خود بوده است نشان میدهد، زیرا برای راهبانیکه شرح زندگی (بودا) رانوشته اند و ما اطلاعات خودرا بدانها مدیونیم (تکامل تدریجی درطول زندگی) استاد غیر

مفهوم بوده زیرا درروح بودای کامل که بخارج از جهان رنج خیز ارتقاء یافته است و در این عالم حوادث نیست که نقص داشته باشد تکامل چه معنی خواهد داشت ؟

درضمن سرگذشت وتاریخ ومطالبی که درپیرامون (خطابهٔ بودا درّا بنارس) نگاشته شده، طرز بیان عالی وسبك باشکوه مخصوص کتب مقدس بودائی مشهوراست ؛ متن این سرگذشت چنین است،

« فرخنده حال متصل منزل بمنزل راه پیمائی کرد تا به (بنارس) رسید ، ودر عمارتی که برای شکارگاه بناشده بودو (ایزی پاتانا ـ ۱) نام داشت وپنج نفر راهب معهود درآن منزل داشتند واردشد ، آن پنج نفر از دور اورادیدند که نزدیك میآیدومیان خود چنین گفتند :

رفقا شخصی که نزد ما میآید (گوتاما) است که زهد وریاضت را ترك گفت وبزندگی مرفه پرداخت ما برای اواحترامی قائل نمیشویم و بخاطر ورود او از جای خود حرکت نمیکنیم ، کشکول وروپوش اورا نیز نمیگیریم تنها یك کرسی برای وی تهیه میکنیم که اگر میل دارد بنشیند »

ولی هرچه فرخنده حال بآنها نزدیك میگردید این تصمیم آنها سست میشد وسرانجام بی اختیار باستقبال اوشتافتند یکی روپوش وکشکول او را گرفت، دیگری کرسی برای نشستن وی مهیا کرد، وسومی آب برای شست وشوی پاها ونیمکت برای جای پای وی پیش آورد ، فرخنده حال برفراز کرسی نشست وسپس پاهای خودراشست

پنج نفر زاهد درضمن صحبت (بودا) راباسم وباکلمهٔ رفیق میخواندند واو دراین موضوع بآنها چنین گفت :

« ای راهبان انسان کامل را باسم نخوانید واو را رفیق خطاب نکنید ای راهبان انسان کامل وجود مقدس و (بودای) بزرك است

ای راهبان گوش های خودرا باز کنید ؛ راه (نجات ازمرك) یافته شده است ، من شریعت خودرا بشما ابلاغ میکنم، آنرا بشما میآموزم، اگر تعلیمات مرا پیروی کنید درمدت کوتاهی ؛ جوانان اصیل خانه های خود را ترك گفته ، زندگی بیابانگردی برمیگزینید وسعادت وزندگی عالی نصیب شما خواهد شد و در این زندگی حقیقت را شناخته وآنرا دربرابر خودخواهید دید »

چون فرخنده حال اینگونه سخنان را بیان نمود پنج نفر زاهد درپاسخ اوچنین گفتند : « ای گوتاما ، درصورتیکه درسابق با وجود تمرین ها وریاضت های سخت نتوانستی بکمال مافوق انسانی واصل شوی یعنی مقام دانش کامل

ISIPATANA «۱»

و کشف و شهود را که نصیب مقدسین و بزرگان است نتوانستی دریافت کنی چگونه اکنون که ریاضت را ترك گفته وزندگی مرفه وآسوده داری میخواهی بکمال انسانی برسی ودانش کامل ووسیع و کشف وشهود را که نصیب مقدسین وبزرگان است دریافت کنی؟»

فرخنده حال درپاسخ این سخنان چنین فرمود :

«ای راهبان ، مرد کامل دررفاه وآسایش زندگی نمیکنند ، اومقاصد خودرا ترك نگفته وتسلیم خوشیها وزندگی مرفه نگردیده است ،ای راهبان مرد کامل وجود مقدس و (بودای) بزرك است : ای راهبان گوش های خود را بگشائید راه نجات از مرك یافته شده است ، من شریعت خودرا بشما ابلاغ میکنم وآنرا تعلیم میدهم ، اگر شما آموزش مرا پیروی کنید درمدت کوتاهی جوانان اصیل خانه‌های خودرا ترك گفته زندگی بیابانگردی برمیگزینند و سعادت وزندگی عالی نصیب شماخواهد شد و در این زندگی حقیقت را شناخته وآنرا دربرابر خودخواهید دید ،»

اینگونه مبادلهٔ کلام برای مرتبهٔ دوم وسوم همتکرارگردید وسپس فرخنده حال بآن پنج نفرچنین فرمود ؛

« آیا متوجه هستید که تاکنون هیچگاه این گونه با شما صحبت نداشته بودم !»

پنج نفر راهب در پاسخ گفتند ،آری توهرگز این سخنانرا ادانکرده‌ای آنگاه (بودا) مجددا فرمود ،

« ای راهبان . مرد کامل وجودمقدس (بودای) بزرك‌است ؛ ای راهبان گوش‌های خودرا بگشائید راه نجات ازمرك یافته شده‌است.... تاآخر»

آنگاه پنجنفر راهب از نو بگفته‌های فرخنده‌حال گوش دادند آری بدقت گوش دادند وافکارخودرا متوجه دانش ومعرفت‌ساختند وفرخنده‌حال‌خطاب بآنها چنین فرمود ،

« ای راهبان دو سرحد و دو انتها وجود دارد ، آنکس که درعالم معنویات زندگی میکندباید ازآنها دوری جوید، این دوانتها چیست ؟

یکی‌زندگی مطابق امیال وخواهشهای‌نفسانی که پست ومخالف روح و ناشایسته و بیهوده است. دیگری زندگی آمیخته با ریاضت و زهادت که‌آن نیز تیره وناشایسته‌وبی نتیجه است

ای راهبان ، مردکامل‌خودرا از این دو انتها دور نگاهداشته‌و راه

اعتدال وحد وسط میان آن دوراه رایافته است ؛ و آن راهی است که چشم را میگشاید ، روح راشکفته وروشن میدارد ، وانسانرا بآرامش ،روشنائی دانش وبالاخره به (نیروانا) میرساند

ای راهبان میدانید این راهی که مرد کامل کشف کرده است که چشم رامیگشاید روح را شکفته وروشن میدارد وانسانرا بآرامش ، روشنائی دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند کدامست ؟

این راه مقدسی است که دارای هشت شعبه وراه فرعی است باین شرح عقیدهٔ پاك ، ارادهٔ پاك ؛ زبان پاك ، عمل پاك ،وسائل زندگی پاك ، کوشش پاك ، حافظهٔ پاك ؛ اندیشهٔ پاك

ای راهبان اینست راه میانه ایکه مرد کامل کشف کرده است و چشم رامیگشاید روح راشکفته وروشن میدارد وانسانرا بآرامش ؛ روشنائی دانش و (نیروانا) میرساند

ای راهبان توجه کنید ؛ تا آن حقیقت مقدسی که راجع برنج است برای شما بیان کنم : تولد رنج است ، پیری رنج است ، مرگ رنج است ؛

پیوستگی باآنکس که انسان اورا دوست نمیدارد رنج است ،جدائی از کسیکه انسان او را دوست میدارد رنج است ؛ بآرزوی خود نرسیدن رنج است ، و خلاصه پنج چیزیکه مورد دلبستگی است رنج است ، (یعنی پنج دسته عناصر و اموریکه وجود مادی و نفسانی انسان ازآن تشکیل یافته است وآنها عبارتند از بدن • احساسات • تخیلات • تمایلات • ادراك یا شناسائی) ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی را که راجع بعلت و منشاء رنج یافته‌ام برای شما بیان کنم :

حقیقت رنج در اثر (تمایل بوجود) پیدامیشود ، این تمایل بوجود یا (تشنگی هستی) انسان را از یکنوع تولد جدید بتولد جدید دیگری میکشاند و در دنبال آن لذت وخود پسندی پیدا میشودواو را اینسوی و آنسوی در پی لذت میبرد و خلاصه حقیقت رنج عبارتست از طلب لذت ، جستجوی هستی ، خواستن زندگی جاودانی وابدیت

ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی راکه راجع بنابود ساختن رنج وداروی آن دریافته‌ام برای شما بیان کنم :

برای از بین بردن این تشنگی و طلب باید میل و خواسترا کاملا ز بین برد یعنی آنرا ترك گفته و ازچنگالش خودرا نجات داده وجائی برای آن باقی نگذارد

ای راهبان توجه کنید راه نـا بود ساختن رنج همان راه مقدسی است که هشت شعبه وراه فرعی دارد : عقیدهٔ پاك ، ارادهٔ پاك ، زبان پاك عمل پـاك ، وسائل زنـدگی پـاك ، کوشش پـاك ، حـافظهٔ پـاك ؛ انـدیشهٔ پاك ،

ای راهبـان توجه کنید : حقیقت مقدسی‌راکه راجع به رنج یافته‌ام برای شما گفتم ، بدانید که این اندیشه هـا را کسی پیش از من نگفته و نشنیده است ، ولی چشم بصیرت من بر چهرهٔ ایـن دانش گشوده شد ، و معرفت و دانش وکشف و شهود نصیب من‌گردید .

(عین بیانـات بـالا در موضوع سه حقیقت دیکر نیز تکـرار میشود)

« ای راهبان درآن‌روزگاردراز که‌این‌چهار حقیقت مقدس را بطور کامل و واضح نمیدانستم در تحت سه عنـوان (۱) و دوازده قسمت معرفت کامل و شهود صادق نداشتم ؛ بخوبی میدانستم که در این جهان خاکی و وجهان خدایان ؛ جهان (مارا) و جهان (برهما) درمیان تمام موجودات ؛ زاهدان و برهمن‌ها و خدایان و انسانها هنوز بمقام عالی بودائی واصل نشده‌ام ، ولی ای راهبان ازآن‌هنگام که این چهار حقیقت مقدس‌راباوضوح کامل واز روی بصیرت وکشف وشهود صادق در تحت سه عنوان ودوازده قسمت دریافته‌ام آری ازآن هنگام اطمینان یـافتم که دراین جهان خاکی و جهان خدایان ، جهـان (مارا) وجهان(برهما) ؛ درمیـان تمام‌موجودات؛ زاهدان وبرهمن‌ها ؛ خدایان و انسانهـا بمقام بودائی واصل شده‌ام و این مقام را شناخته و دیـده‌ام و روح من برای همیشه نجات یافته و از بند رها شده است ؛این آخرین تولد من است واز این پس برای من تولدهای جدیدی نیست »

ایـگونه فرخنده حال با پنج نفر زاهد بسخنگـوئی پرداخت ؛ آنها با خرسندی کامل سخنان او را مبارك دانسته و تمجید کردند

این بـود سخنان (بـودا) در(بنارس) کـه بمـوجب شهادت داستان ها آغاز ارشاد استاد بشمار میرود ؛ شاگردان او این اقـدام و

(۱) معرفت (بودا) بهریـك از چهار حقیقت در تحت سه عنوان زیر بیان میشود (این‌استحقیقت مقدس راجع برنج)این حقیقت مقدس‌را راجع برنج باید فهمید) (من این حقیقت مقدس‌را راجع برنج دانسته‌ام)

دعوت را با این عبارت بیان کرده‌اند :« بودا چرخهای قانون یا شریعت خود را بحرکت آورده است »

از لحاظ تاریخی این مطلب مورد توجه واقع شده است که آیا خطابهٔ بودا در (بنارس) همین است که در بالا ذکر شد یا خیر ؟ گرچه نگارنده در این موضوع کاملا مشکوک است ولی در عین حال باید دانست سخنان این خطابه دارای اهمیت اساسی است، حتی اگر فرض کنیم که این بیانات مدتها بعد از (بودا) اختراع شده باشد بازدر اهمیت و عظمت آنها نباید شك داشت، زیرا با اطمینان کامل میتوان ادعا کرد که اینها کلماتی نیست که در موقع معین و برحسب تصادف ذکر شده باشد، بلکه حاکی از اندیشه‌هائی است وجامعهٔ راهبان قدیم حق داشته است آنهـارا خلاصهٔ قسمتهای اساسی تعلیمات استاد بداند ودرمیان آنها مطالب اساسی که بردندای محدود افکار جامعهٔ راهبان حکمفرما بوده‌است دیده میشود، وهستهٔ مرکزی تمام‌آن‌اندیشه‌هاموضوع (نجات) است ؛ آری تنها (نجات) یعنی آنچه انسان را ازبند رها میسازد و راهی که اورا بنجات راهنمائی میکندقسمت‌مهم تعلیمات(بودا)است که درخطابهٔ «بنارس»موردبحث‌است

خدا وجهان اندیشهٔ یکنفر بودائی‌راخود مشغول‌نداشته ؛ واورانگران نمیسازد ، یکفردبودائی‌فقط یك‌اندیشه دارد وآن اینست که . در این‌جهان رنج‌خیز ومحنت‌زاچگونه بایدازرنج‌رهائی‌یافت؟ پاسخ‌این‌موضوع‌رابطوریکه‌از خطابهٔ (بنارس) مفهوم میشود باز مورد بحث قرار میدهیم

نخستین پیروان (بودا)

هنگامیکه سخنان (بودا) پایان یافت غریوی تند از درون زمین واز خلال تمام‌جهان خدایان‌برخاست وچنین شنیده‌شد « وجود مقدس (بودا) دربنارس چرخ قانون رابکارانداخت »

پنج نفرزاهد درتحت سرپرستی(کندانا-۱)«یعنی‌همان‌شخصی که‌از آن ببعد بنام(کندانای) توبه دهنده معروف‌گشت »از (بودا) خواهش کردند ، آنها را درسلك پیروان خود بپذیرد وآئین‌نوین را بآنها بیاموزد ، (بودا) با سخنان زیرآنها راتعلیم داده وپذیرفت ؛ «ای‌راهبان نزدیك بیائید ،آئین من کاملا ابلاغ شد ، با قدس و تقوی زندگی کنید تارنج نابود شود» باین

KONDANA (۱)

ترتیب جامعهٔ پیروان (بودا) بوجود آمد و نخستین کارمندان آن همین پنج نفر راهب بودند، (بودا) خطابهٔ دیگری راجع بناپایداری و بیهودگی تمام موجودات خاکی ایراد کرد ؛ این قسمت در روح پنج نفر راهب تأثیر نموده آن ها را بسر منزل قدس وعظمت واصل ساخت ، میتوان گفت در آن هنگام شش وجود مقدس یعنی (بودا) و پنج شاگردش درعالم وجود داشتند

انتشار آئین بودا

بزودی بر تعداد گروندگان افزوده گشت و نخستین کسی که بعد از آن پنج نفر (ببودا) گروید شخصی بود موسوم به (یاسا ـ ۱)، او از خانوادهٔ ثروتمندی بود که در (بنارس) مسکن داشته ؛ پدرومادر وزوجهٔ او نیز بوعظ و ارشاد (بودا) گوش داده عقیدهٔ اورا پذیرفته اندولی رسماً درسلك پیروان اووارد نشدند دوستان سیار (یاسا) یعنی جوانانیکه ازمهمترین خانواده های «بنارس» وشهر های اطراف آن بودند درسلك راهبان در آمدند وباین ترتیب عدهٔ گروندگان بشصت تن رسید ؛ (بودا) آنهارا باطراف کشور فرستاد تا کیش او را تبلیغ کنند وبدین جهت جامعهٔ راهبان بسرعت توسعه یافت قدرت و سرعت انتشار این رهبانیت مخصوصا مرهون کوچ کردن دائمی ومسافرت افراد آن ازجائی بجای دیگر بوده است ، زیرا این جامعه گاهی اینجا بود وگاهی آنجا ، ودر هزار جای مختلف پدید میآمد و سپس ازدیده پنهان میشد : برحسب آنچه از منابع و آثار بر میآید (بودا) برای فرستادن پیروان خود باطراف و رسالت آنها این سخنان راتذکر داده است : شاگردان من ، من از تمام علائق انسانها وخدایان رهائی یافته‌ام شما نیز ای شاگردان من از تمام علائق انسان ها وخدایان نجات یافته‌اید پس برای سعادت ونجات عده‌ای بیشمار ؛ برای شفقت نسبت بجهانیان برای نیکخواهی ، وبرای نجات و سعادت خدایان و انسانها بحرکت آئید ومسافرت کنند ، دو نفر شما نبایدازیك جهت حرکت کنند ؛ ای شاگردان من آئین وکیش را تبلیغ کنید که آغاز ومیان و انجامش مبارك وپیروزمند است ، ظاهر و باطن آنرا تعلیم کنید ؛ زندگی مصفی و درست و پاك و منکی بتقوی را عمومیت دهید ، دراین جهان وجود هائی هستند که گرد و غبار این زمین خاکی آنها را نا بینا نمیسازد ولی اگر آئین من بآنها ابلاغ نشود نجات نخواهند یافت ؛ این مردم باآغوش باز کیش

---

(۱) YASA

مرا می‌پذیرند ، ای‌شاگردان من نیز شخصا بدهکدهٔ رئیس سپاهیان یعنی به (اوررولا) میروم تاآنجا آئین خویش را ابلاغ نمایم

در «اوررولا» درحدود هزار نفر از برهمنان‌وتارکان دنیا که‌درجنگل ها زیست میکنند سکونت داشتند ؛بموجب قوانین (ودا) این‌عده ما مور آتش مقدس قربانی بودند وددررودخانه(نرانجارا-۱)غسل میکردند؛ سه‌برادر برهمن از خانوادهٔ (کاساپا-۲) زعامت و ریاست این راهبان را بعهده‌داشتند (بودا) سوی یکی از آنهارفت و بانیروی خارق عادت خود پادشاه مهیب مار ها راکه در محل قربانی (کاساپا) جایگزین بود مطیع ورام ساخت برهمن‌ها که از وجود او متعجب آمدند از او دعوت کردند زمستان را نزد آنها بماند ، (بودا) دعوت آنها را پذیرفته و در جنگل نزدیک صومعهٔ (کاساپا) رحل اقامت افکند ؛ وهر روز درآن‌عبادتگاه غذا صرف‌میکرد؛ معجزه های پی‌درپی مقام بلند اورا بر برهمنان ثابت کرد ؛ خدایان ازآسمان نزول میکردند تا موعظهٔ او را گوش دهند ، این موجودات آسمانی شبها مانند شعله‌های آتش میدرخشیدند ، (کاساپا) باکمال تعجب مقام فوق طبیعی مهمان خودرا درك میکرد اما نمیتوانست برای اطاعت و پیروی او تصمیم بگیرد ؛ نوشته های قدیمی در اینخصوص چنین حاکی است :

درآن‌هنگام فرخنده‌حال با خود چنین اندیشید :« مدتهااست‌این‌مرد بی‌فکر ، خیال میکند که (بودا) یعنی‌زاهدبزرك نیروی معجزه آسائی دارد ولی مانندمن مقدس وعالی نیست » وسپس تصمیم گرفت‌نزد اورفته درقلبش نفوذ کند ،آنگاه فرخنده‌حال به«کاساپا» زاهد(اوررولا)چنین گفت : « کاساپا؛ تو مقدس‌نیستی ، توهنوزدرراه قدس‌وتقوی‌واردنشده‌ای؛ توهنوزنمیدانی برای مقدس‌وعالیقدربودن ووارد شدن درطریق قدس‌و تقوی‌ازچه راهی بایدرفت »

آنگاه «کاساپا» ی زاهد دربرابر قدمهای‌فرخنده‌حال بزانودرآمد؛ و چنین گفت : « ای استاد بزرك، عنایتی بفرما تا من در سلك پیروان فرخنده‌حال‌قرار گرفته ؛ پست‌وبلند تعلیمات اورا فرا گیرم » تمام سرگذشت هائی که‌راجع به‌تغییر مذهب دادن پیروان(بودا) وگرویدن‌باو وجوددارد‌شبیه بهمین داستانست وگاهی داستانهای بودائی شخصیتهائی رانیز معرفی میکنند که‌عموما متوسط‌هستند وازاحساسات عمیق وعواطف‌عالی‌خالی نمیباشند ولی نمیتوانند آنگونه که باید نمونه هائی از حسیات فردی وشخصیت اصلی را توصیف نمایند

KASSAPA (۲) NERANJARA (۱)

دو برادر (کاساپا) و تمام تارکان دنیا که در پیرامون آنها بودند کیش (بودا) را پذیرفتند شاید این یک نکته تاریخی باشد (واگر این نکته را در تمام موارد مشابه تاریخ تکرار کنیم کاملا صحیح است) که در آغاز پیدایش هر کیش و درمیان نخستین پیروان هر عقیدهٔ جدید کسانیکه زودتر ایمان آورده‌اند مؤمنین جدی و معتقدین حقیقی کیش قدیم وماقبل بوده‌اند

خلاصه در اثر تغییر مذهب (کاساپا) تعداد گروندگان بودا یکدفعه بهزار نفر رسیدو این هیئت مذهبی از (اوروولا) بسوی پایتخت ایالت (ماگادا-۱) یعنی شهر (راجاگاها-۲) که نزدیک آنجا بود رهسپار شده و نزدیک شهر در یک جنگل خیزران توقف کردند، (بمبی زارا-۳) پادشاه جوان حرف آمدن (بودا) را بآن مکان شنید باهمراهان بسیاری از شهریها و برهمن‌ها از شهر خارج شد، زیرا بسیار مایل بود استادی را که آوازهٔ شهرتش تا راه‌های دور رفته بشناسد چون مردم دیدند (بودا) و (کاساپا) پهلوی یکدیگر نشسته مشکوک شدند کدامیک از این دو استاد و کدامیک شاگرد است؟ ولی (کاساپا) از جایگاه خود بلندشده در برابر قدمهای (بودا) بزانو درآمده چنین گفت: «فرخنده حال استاد ومولای من است من شاگرد او هستم» (بودا) در برابر پادشاه وهمراهانش بوعظ وتبلیغ پرداخته ودرنتیجه (بمبی زارا) ازپیروان وابسته بجامعهٔ راهبان گردید؛ عدهٔ زیادی ازهمراهان او نیز از او پیروی کردند؛ این پادشاه از آن هنگام ببعد ودرتمام مدت دراززندگانیش یکی ازصمیمی ترین حمایت کنندگان (بودا) وآئین وقانون او بود

بموجب داستانها درهمین‌هنگام و در همین‌شهر (راجاگاها) دو نفر ازشاگردان (بودا) بنام (ساریپوتا-٤) و (موگالانا-٥) بدو پیوستند؛ این دو نفر در جامعهٔ راهبان سیار محترم بوده وبعد از شخص‌استاد در درجهٔ اول اهمیت قرارداشته اند

«ساریپوتا» و «موگالانا» اصلا برهمن وبا یکدیگر کاملا دوست وصمیمی بودند ودرآن هنگام در شهر «راجاگاها» در خدمت و متابعت یکی از راهبان بیابان‌گرد، یعنی یکی از رؤسای زاهدان صحرا نشین (درآن‌موقع عدهٔ اینگونه زاهدان‌زیاد بوده‌است) بنام (سانجایا-٦) بسرمیبردند

BIMBISARA «۳» RAJAGAHA «۲» MAGADHA «۱»
MOGGALLANA «٥» SARIPOUTTA «٤»
SANJAJA «٦»

وبطوریکه مشهو ر است در ضمن سیر وسلوك و تحری‌حقیقت و جستجوی محاسن روحانی باهم پیمان بسته بودند که‌هر کدام زودتر راه‌نجات از مرك را یافت دیگری را آگاه سازد ؛ روزی (ساریپوتا) یکی از شاگردان (بودا) را بنام (آساجی - ۱) هنگامیکه وی درکوچه‌های شهر(راجاگاها) برای گرفتن‌صدقات پرسه میزد ملاقات کرد ، واورا کاملا آرام‌یافت ،نجابت و بزرگی از هیکل و قیافهٔ او آشکار و چشمان خود را بزیر انداخته بود نوشته های مربوط دراین‌مورد چنین نقل میکنند :

هنگامیکه (ساریپوتا) اورا دید باخود چنین اندیشید ، «محققا این شخص یکی از راهبانیستکه دراین جهان بمقام قدس رسیده ویادرطریق آن داخل‌شده اند» بنابراین من‌اکنون نزد او رفته از او چنین میپرسم : «رفیق بدستورچه‌کس دنیارا ترك‌گفتهٔ واستاد توکیست؟آئین وطریقهٔ کدام راهنما را پیروی‌میکنی ؟» اما فورا اندیشهٔ زیر بخاطر (ساریپوتا)خطور کرد :« اکنون موقعیت ندارد‌که ازاین راهب سؤال‌کنم زیرا درشهر ودر میان خانه هاحرکت میکند تا صدقه بگیرد بهترآنست اورا مانند کسیکه از اوانتظارکمك ونصیبی دارم پیروی کنم »

(آساجی) صدقات را دریافت‌کرده وازهمان‌راهیکه رفته بود برگشت ودرآن هنگام (ساریپوتا) نزد وی رفته سلام و درود وتحیت آغاز نمود و پس از مبادلهٔ تعارفهای دوستانه ؛ پهلوی او قرارگرفت

چون (ساریپوتا) راهب بیابان گرد پهلوی (آساجی) آن زاهد بزرگوارایستاد چنین‌گفت:« رفیق ؛ قیافهٔ تو تازاست ؛رنك تو پاك وروشن است ، بگوبدانم بدستورچه‌کس دنیارا ترك‌گفتهٔ واستاد توکیست؟ آئین‌و طریقهٔ‌کدام راهنما راپیروی میکنی ؟

(آساجی) چنین بوی پاسخ داد: « سامانای بزرك : فرزند فرخندهٔ (ساکیاها)، که‌ازدودمان ساکیا بوجود آمده دنیارا ترك‌گفته است ، و من بنام او وبدستور وی دنیاراترك‌گفته‌ام ، آن وجود فرخنده حال استاد من است ومن پیروطریقهٔ اوهستم .»

(ساریپوتا) گفت :« رفیق . استاد توچه‌میگوید ؟ تعلیمات‌اوچیست؟»

(آساجی) پاسخ داد . «رفیق من تازه پیروی اورا اختیار کرده‌ام مدت زیادی نیست که دنیا راترك‌گفته‌ام ، بتازگی این آئین ونظم‌نوین

ASSAJI «۱»

را پذیرفته‌ام ؛ بنا براین نمیتوانم کاملا آئین وتعلیمات او را بیان کنم ولی روح مطلب وجان کلام را باختصار میتوانم برایت شرح دهم »

دراین هنگام (ساریپوتا)راهب بیابان گرد به(آساجی) زاهد بزرگوار چنین گفت ، «رفیق : هرطور میدانی عمل کن ؛کم یازیاد هرچه ممکن است برای من شرح بده ، اما ازروح وحقیقت حرف بزن ؛ قلب من تنها آرزومند این موضوع است ، چرا باید تا این اندازه بظاهر وعبارت پرداخت» سپس (آساجی) برای (ساریپوتا) شرح زیررا ازآئین (بودا)بیان کرد:

« یکعده از امور معلول یك علتند ، (بودای)کامل علت آنها را تعلیم میدهد ، وپایان یافتن وبانجام رسیدن آنها رامیآموزد اینست طریقهٔ ساماناى بزرك » اما چون (ساریپوتا) راهب بیابان گرد این کلام راشنید حقیقت را باوضوح وصراحت مشاهده کرد واین معنی واقعی را که «آنچه پدید میآید درمعرض نابود شدن است » تشخیص داد واز اینرو به «آساجی» گفت :«اگر آئین وتعلیم (بودا) جزآنچه گفتی نیست توبحالتی خالی ازرنج ومحنت یعنی آن حالتی که هزارها قرن برگیتی گذشته وکسی از آن آگاه نبوده است واصل شده‌ای»

(ساریپوتا) پس از شنیدن این سخنان نزد رفیقش« موگالانا» رفت «موگالانا» بمحض دیدن او چنین گفت « رفیق قیافهٔ تو باز است ، رنگ تو پاك وروشن است آیا راه نجات ازمرگ را دریافته‌ای ؟»

«ساریپوتا » درپاسخ او گفت ، « آری رفیق عزیزم راه نجات از مرگ را دریافته ام » وسپس از ملاقات خود با« آساجی»اورا آگاه ساخت و در نتیجه «موگالانا» بدون هیچ شك ودغدغه حقیقت را روشن وواضح دریافت

(سانجایا) استاد این دو راهب بسیار سعی کرد آنها را نزد خود نگاه دارد ، ولی کوشش او بیهوده بود زیرا آن دو نفر باعدهٔ بسیاری از پیروان (سانجایا) بجانب عمارتیکه (بودا) درآن منزل داشت رهسپار شدند و درنتیجه مقدار زیادی خون گرم از دهان (سانجایا) بیرون ریخت (بودا) این دو نفر رفیق را دیدکه بسوی او میآیند ، و به پیرامونیان خود گفت این دو نفریکه نزد من میآیند ازبهترین ونخستین شاگردان من خواهندبود، هر دو نفر بوسیلهٔ شخص (بودا) راهنمائی شده و پیرو اوگردیدند ،نوشته‌های بودائی دراین موضوع چنین حکایت میکنند ،

درآن هنگام بسیاری ازجوانان متشخص و اصیل (ماگادا)باین منظور

که باقدس وتقوی زندگی کنند تسلیم وپیرو فرخنده‌حال شدند ؛ ازاین‌جهت مردم بغضب آمده چنین میگفتند «گوتومای زاهد آمده است تا اطفال‌مارا ازما بگیرد ، گوتامای زاهد آمده‌است تا زنـان را بیوه سازد ، گوتامای زاهدآمده‌است تاکانون خانواده هارا خاموش کند ، اخیرا هزار نفر راهب دیر نشین شاگرد اوشده ودویست وپنجاه نفرراهب دوره‌گرد ازشاگردان (سانجایا) پیروی اورا پذیرفته‌اند ؛ عدهٔ بسیاری ازجوانان متشخص ونجیب زاده (ماگادا) گوتامای زاهد را محط آمال وقبلهٔ خویش قراردادنه‌اند تاباقدس وتقوی زندگی کنند »

وچون‌مردم پیروان (بودا) رامیدیدند باین‌ترتیب بآنها ناسزا میگفتند: « راهب بزرك‌آمده است تادرشهر (ماگادا) که‌برفراز کوه‌بناشده‌است‌مسکن گزیند ، اوتمام‌شاگردان (سانجایا)را از کیش‌سابقشان برگردانیده‌است ، ولی باید دید چه کس‌خوداین‌راهب را ازکیش خودمنحرف میکند ؟ »

پیروان (بودا) که متوجه‌شدند مردم متغیر شده وسخنانی دربارهٔ آنها میگویند موضوع را بعرض فرخنده حال رسانیدند و اودر پاسخ آنها چنین گفت : این‌زمزمه‌ها دیری نمیپاید ، زیرا فقط هفت روز ادامه دارد وپس از آن کاملا‌بدست فراموشی‌سپرده میشود اما‌اگر مردم با ذکر این جمله ها : «راهب بزرك‌آمده است‌تادر شهر (ماگادا) که‌برفرازکوه بناشده‌است مسکن گزیند؛ اوتمام شاگردان«سانجایا»را ازکیش‌سابقشان‌برگردانیده‌است‌ولی‌باید دید چه‌کس خود این راهب‌را ازکیش خودمنحرف میکند ؟» باشما بمبارزه برخاستند ، شما نیز بااین‌کلام پاسخ آنهارا بگوئید:

«نوابغ ومردان‌کامل ؛ با حقیقت‌کلام خود مردم را ازکیش سابق برمیگردانند ، کیست آنکه میخواهد بدانشمندی که بانیروی حقیقت عقیدهٔ مردم را تغییر میدهد توهین کند »

ولی بدون شك درکوچه های‌شهر که مردم با زبان تند و نیش دار صحبت میکنند از اینسوی و آنسوی‌میان دوستان و دشمنان استاد جواب ناسزاهائی رد وبدل میشد، مانیز نمونهٔ از حملات مخالفین وجوابهای حاضر آمادهٔ موافقین را یادکردیم

فصل چهارم - کار بودا

چون دونفر راهب معروف ومعتبری که ذکرشد تغییرکیش داده جزء

پیروان «بودا» محسوب شدند نظریات سوء وبدگمانی و اضطراب مردم «راجاگاها» آرام شد

تا اینجا سرگذشت «بودا» مرتب درنوشته ها وداستانها مسطوراست ولی باین قسمت که میرسد دنبالهٔ آن قطع میگردد وهنگامیکه آخرین مسافرتها ووداع ورحلت استاد مورد بحث قرارمیگیرد مجددا سخن آغاز میشود :اما راجع بدورهٔ طولانی زندگی (بودا) درمیان آغاز ارشاد وپایان عمرش یعنی دورهٔ که بیش ازچهل سال بطول انجامیده است مطالبی که شبیه بیك سرگذشت پیوسته باشد درداستانهای قدیمی نمیتوان یافت و مطالب مسطور عبارتست ازمجموعهٔ ازسخنان بسیار وخطابه ها وپندها که ازربان (بودا) نقل کرده‌اند که پارهٔ ازآنها ساختگی است وقسمتی هم صحیح ودرست است؛ ودرآغاز هریك از این خطابه ها وسخنان ازوضع خارجی مجلس ، مکانی که درآن (بودا) سخنرانی کرده است واشخاصیکه مورد خطاب یا مستمع بوده اند صحبت میشود

اگر اموررا ازوجهٔ خارجی مورد مطالعه قراردهیم متوجه میشویم که آنچه در داستانهای مربوط بزندگی (بودا) نقل شده یکدوره مبهم و یکنواختی را تشریح کرده است ولی آنچه واقع وحقیقت این وجوداست برای ما فاش وآشکارا نیست

آیا چگونه و درچه هنگام در روح (بودا) فرضیهٔ مخصوص راجع بزندگی وجهان که پیروان خودرا نیز ازآن آگاه ساخته پیداشده است ؟ آیا بچه ترتیب و تا چه اندازه عقیدهٔ بخود و وظیفهٔ راهنمائی خویش در وی تقویت یافته است؟ آیافکر هندی و اعتقاد مسلك های دینی هند در فکر و مقاصد این استاد تاثیر کرده وچه عکس العملی درآن بوجود آورده است ؟

از این گونه پرسش ها بسیار است ؛ ولی آنکس که منابع اطلاعات مارا از زیر نظر بگذراند ازهمهٔ آنها یکمرتبه صرف نظرمیکند ؛ ما نیز در این باره هیچ نمیدانیم وتوانائی کسب اطلاع را هم نداریم

پس چه میتوان کرد ؟ تنها کاری که میتوان کرد اینستکه ؛ مجموع آثار متفرق و اطلاعات مختلفی راکه داستان هاحاکی است بدون تشخیص زمان جمع آوری کرده وبدین ترتیب ازتعلیمات و زندگی (بودا) و روابطش با بزرك وکوچك وبا عدهٔ شاگردانیکه در پیرامون شخص او بوده‌اندو باعدهٔ بیشتری از پیروان ومخالفین وحریفانش تصویری درذهن ایجاد کنیم

ولی آیا میتوان بدین ترتیب وبوسیلهٔ جمع آوری آثار بحقیقت تاریخی (بودا) پی برد ؟ خیر.زیرا این مجموعه نمونهٔ روحیات جمعی را نشان میدهد نه‌مشخصات یکفرد را یعنی وضع بودائی های اولی را توصیف میکند نه آثار شخصی خود «بودا» را ؛ مثلا نظیر آنچه را راجع بشخص سقراط (نه پیروان‌او)ومشخصات او میدانیم از این مجموعه نمیتوان نسبت(بودا)دانست

ولی با وجود این؛ همین نقصی که در اطلاعات‌خود راجع(بودا) بدان اشاره کردیم خود باعث اعتماد واطمینان ما خواهد بودزیرا این نکته راباید دانست که هندوستان کشور نمونه هااست ،ودرآن کشورنباید در جستجوی اشخاص منفردی که‌ذوق مخصوص‌بخود دارند بود، همانگونه که گیاهها درتحت تأثیر کورکورانه وسخت قوای طبیعی میرویند وپژمرده میشوند ، افراد در سرزمین هند ، بدنیا آمده واز دنیا میروند وبدیهی است که نیروهای طبیعی چیزی جز انواع و نمونه ها نمیتوانند بوجود آورد ؛ تنها در آنجا که‌نسیم آزادی میوزد شخصیت و ارادهٔ انسان بدون هیچ قید و اجبار و با کمال سرافرازی رشد کرده و منبسط میگردد و درچنان محیطی ممکن‌است فردی بوجود آید وقدرت آنرا داشته‌باشد که‌تنها بخود شبیه‌باشد، ولی درهندوستان چنین امری غیرممکن است ، درتمام افرادیکه درمنظومه ها وداستانهازندگی آنها مورد بحث است با وجود کثرت وقدرت طبیعت یکنوع حالت مشترك وصلابت عجیبی مشهود است ، تمام این اشخاص مانند سایه‌ها و عکس هائی هستند که در وجود آنهاخون گرم وهیجان آمیز جاری نیست ؛گویا این‌مطلب ازآنجا ناشی‌است که ادبیات هندی‌نمیتواند تا سرحدیکه زندگی فردی با مشخصات مخصوص شروع میشود نفوذ کند : واگر ازاین‌موضوع ناشی‌نباشد پس مربوط بچیست ؟

گویا هنر وذوق توصیف افراد وشخصیت ها درادبیات هندی ممنوع است ودرتاریخ افکار وعقائد هند بهیچوجه از شخص صحبت نمیشود بلکه همواره ازروح عمومی‌ملت‌هند (یعنی‌آنچه را ملت درکتب مقدسهٔ خودروح مقدس (وداها) مینامند)گفتگو درمیان است؛خلاصه درهندوستان همه‌چیز معلول یك‌روح عمومی وکلی وغیرفردی است ، فرد هم بیش‌از آنچه‌روح وفکر عمومی دراو بوجود آورده چیزی‌نیست ،

حال آیا نباید اعتراف کرد که همین قانون کلی‌درآغاز بر کیش بودائی هم‌حکمفرما بوده است ؟

بطوریکه آثارقدیمی حاکی است شاگردان و پیروان بزرگیکه در پیرامون استادبوده‌اند مانند (ساریپوتا)و(موگولانا)و(اوپالی) و (آناندا) کاملا همانند یکدیگرند ، وتصویری که‌ازشخصیت آنها شده در درجهٔ پائین‌تر عین تصویری است که ازشخصیت (بودا) کرده اند ؛ ودر واقع اگر چنین نبود انسان دچار اشکال میشد ، زیرا فرد خلاصه و تجسمی از روح جامعهٔ رهبانیت است واین روح اجتماع وتظاهرات خارجی آن از روح (بودا) و راه ورسم زندگی او بزحمت قابل تفکیك بوده است

در میان دورهٔ (بودا) وهنگام نگارش داستانی که اکنون راجع به زندگی او دردست است مدت زمانی فاصله بوده است ودراین مدت وجود های لایق و شایستهٔ پیدا نشدند که نهضت بزرك بودائی را در راه‌نوینی هدایت کنند وآثار شخصیت خودرا برآن ثبت نمایند : در رهبانیت قدیم (بودا) مانندکلیسای مسیح شخصی مانند (سن‌پول) وجود نداشته‌است ولی این نکته موضوع مهمی را آشکارا میسازد یعنی ثابت میکندکه قسمتهای اصلی نهضت بودائی جنانکه ازداستان ها نیز برمیآید عین همانست که‌شخص (بودا) ونخستین شاگردان او بوجود آورده اند ؛ البته میتوان ادعاکردکه دروجود (بودا) نبوغ وقوهٔ خلاقیت مخصوصی‌موجودبوده است، ومردم کم‌مایه ومتوسطی که‌زندگی وشخصیت اورا توضیح داده و ثبت‌کرده‌اند بزرگی و نبوغ اورا باتصورات مغز وفکر کوچك خود کاسته‌اند ؛ ولی نمیتوان گفت که آنها از اصل واساس اورا نشناخته اند

اکنون باید دانست که‌اگر مجموعهٔ آثار واطلاعاتیکه ازنوشته‌ها و داستانها استفاد میشود مورد توجه قراردهیم و ازلحاظ تاریخی دقت کافی بکار بریم فقط کمی ازآن هارا میتوان صحیح دانست ولی اگر ازنقطه نظر عالیتری تمام مجموعه‌را درنظر بگیریم ،صحت آنرا میتوان تضمین نمود

زندگی‌روزانه(بودا)

فصل مسافرت و فصل باران ـ درهر سال جدید (بودا) وشاگردانش بنوبت مدتی را بمسافرت ومدتی را باستراحت میگذراندند درماه«ژوئن» پس ازگذشتن‌گرمای خشك وسوزان تابستان توده‌های بزرك ابر و غرش های رعد نزدیکی موسم بادهای بارانی را درهندوستان اعلام میدارد در این موقع ازسال از قدیمیترین ازمنه تاکنون هندیها خود وخانه های‌خویشتن را

برای این فصل که دراثر باران های سیل آسا جریان زندگی متوقف میگردد مهیا میسازند، درهفته‌های متوالی بارانهای تند در بسیاری از نواحی مردم را مجبور میسازد درکلبه ها و اقلا درزدهکده‌ها بمانند وارتباط آنها با مردم نزدیك ومجاور بعلت جویبارهای بزرك وسیلابها و طغیان رود خانه ها قطع میگردد

در یکی ازکتب بودائی چنین مسطوراست، « بزرگان آشیانهٔ خودرا برفراز درختها میسازند ودر فصل بارانی در آنجا پنهان شده بسرمیبرند » افراد جامعه های رهبانی (بدون‌شك تنها درزمان (بودا) چنین‌نبوده بلکه‌از موقعیکه درهندوستان‌دینداران زندگی‌صحرا نشینی برگزیده‌اندحال چنین‌بوده است)،مطیع این‌قانون تغییر ناپذیر بوده‌است، ودرسه ماه بارانی ازسیر و سفر صرف نظرمیکرده ، درنزدیکی شهرها ودهکده ها که هدایای مؤمنان خوراك آنها را تامین مینموده در آرامش و سکون بسر میبرده‌اند این انزوای‌مطلق دلیل‌دیگری هم دارد وآن اینستکه چون فصل‌بارانی دردنبال خشکی سوزان تابستان فرامیرسد در هرجا نیروی حیاتی بیدارو گیاهها و حیوانات تازه بوفور پیدا میشود وچون قانون مقدسی‌که بموجب‌آن(نباید حتی پست‌ترین موجودات‌را ازبین برد و یا بآنها آزار رساند) نباید نقض شود مسافرت غیرممکن استزیرا درهرقدم گیاه یاحیوانی پایمال‌خواهد شد

از این‌جهت است‌که در هر سال (بودا) سه ماه بارانی‌را درمحلی اقامت میگزید وعدهٔزیادی ازشاگردان در پیرامون اوگرد میآمدند تا این فصل را درخدمت استاد بسربرند پادشاهان و ثروتمندان برای اینکه او و شاگردانش را درباغها ومنزل هائیکه برای‌جامعهٔ راهبان‌آماده کرده بودند مهمانی نمایند بریکدیگر سبقت‌میگرفته وگاهی بمنازعه میپرداختند چون فصل بارانی بسر میرسید مسافرتها شروع میشد (بودا) درحالیکه عدهٔ از شاگردان همراه اوبودند از اینسوی بدانسوی میرفت؛ بطوریکه کتب‌بودائی حاکیست سیصد نفر وگاهی تاپانصد نفر درخدمت او بودند . در بسیاری شوارع و راههای بزرك که مخصوصا راهبان صحرا گردو بازرگانان مسافر برای رفت وآمد اختیارمیکردند مؤمنان پناهگاهها ومنزل هائی برای(بودا) وشاگردانش ساخته بودند ، راهبانیکه کیش (بودا) را تبلیغ میکردند در منزلهائی سکونت داشتند ، این منازل نیز پناهگاه راهبان صحرا گردبود وهرکجا که منزلی وجودنداشت این‌قبیل مسافران درزیر درختهای انبه و

موز استراحت کرده و یاشب را بروز میاوردند

این مسافرتها بیشتر درنواحی شرقی ومخصوصا درکشور های قدیمی (کازی-۱) (کزالا-۲)و(مگده-۳)که بکشورهای مستقل محدود بود بعمل میآمد این نواحی امروز باسم (اود - ٤) و(بهار-٥)معروف است ؛ ولی در کشورهای هندغربی وضع کاملا نوع دیگر بوده است، زیرا آنجامرا کزقدیمی تمدن (وداها) است و برهمن هائیکه‌درآن نواحی سکونت داشته کاملامخالف و دشمن نهضت های دینی مشرق بوده‌اند ؛ ولی اگر روایت های بودائیها صحیح باشد در این سرزمین ها نیز در اثر مسافرت های (بودا) تاثیرهای جزئی پیداشده اما ناچیز وفقط درهنگام عبور اوبوده است ؛ محل‌توقف و منزلگاههای مهم (بودا) را میدانیم ، معمولا نقاط انتهائی شمال غربی و جنوب شرقی جولانگاه زندگی صحراگردی (بودا) بوده است دو شهریکه اقامتگاه پادشاهان(کزالا) و (مگده) بوده یکی موسوم به (ساواتی-٦)و دیگری (راجاگاها-۷) نامیده میشده است (اکنون اولی را(سهه مهه - ۸) و دومی را«راجگیر-۹»مینامند) درحومهٔ این دوشهر جامعهٔ راهبان بودائی مالك پارکهای زیبای متعدد بوده و درآنها ساختمانهای مختلفی متناسب با لوازم زندگی صومعه نشینی برپا داشته بودند

در کتب مقدسه معمولا این کاخها را اینگونه توصیف میکنند :« نه از شهر خیلی دور و نه‌زیاد نزدیك بآن است ؛ راه ورود و خروج با شکوه و مجلل است هرکس بخواهد میتواند بآسانی درآن راه یابد روز ها کم صدا وشب‌ها کاملا ساکت وآرام است ازقیل‌وقال واجتماع‌مردم‌دوراست ؛ این توصیف مخصوص جایگاهی است که برای گوشه‌نشینی واندیشهٔ درتنهائی مساعداست»

«ولووانا-۱۰» یعنی جنگل‌خیزران که سابقاتفرجگاه پادشاه« بمبی‌زارا» و(بودا)وجامعهٔ راهبان او اهدا کرده بود با توصیفی که دربالا از این‌قبیل کاخها شد مطابقت داشته است ویکی دیگر از این جایگاهها که مشهورتر بوده موسوم‌به «ژتاوانا-۱۱»ونزدیك «ساواتی»واقع بوده است این قصر را جوانمرد ترین پیروان باحمیت «بودا» یعنی‌یکی ازبازرگانان هند موسوم به

«۱» KASI «۲» KOSALAS «۳» AMGADHAS
«٤» AOUDH «٥» BIHAR «٦» SAVATTHI
«۷» RAJAGAHA «۸» SAHET - MAHET (۹) RAJGIR
«۱۰» VELOUVANA «۱۱» JETAVANA

« آناتاپیندیکا -۱» بوی اهدا کرده بود : آثار منظوم جامعهٔ راهبان قدیم این دو باغ را چنین توصیف میکند :

«ژتاوانا» بیشه و باغ دلفریب و محبوبی است ، گروه خردمندان از آن عبور کرده و شاهزادهٔ حقیقت در آن منزل نموده است آری آنجا سرمنزلی است که روح را خرسند و شادمان میسازد

تنها کتب مقدسه راجع باین باغ و کاخ بحث نمیکنند بلکه ساختمان های منقش و خطوط برجستهٔ مقبرهٔ بزرك (بهارهوت-۲) ثابت مینماید که تا چه اندازه این هدیهٔ (آناتاپیندیکا) از روزگار دیرین درمیان جامعهٔ راهبان بودائی معروف بوده است ، میگویند این شخص جوانمرد در جستجوی محلی بود که شایستگی سکونت (بودا) و شاگردانش را داشته باشد و تنها پارك مجلل شاهزادهٔ (ژتا-۳) رادارای تمام مزایای مطلوب دانست ولی این شاهزاده از فروختن آن امتناع داشت و سر انجام پس از مذاکرات طولانی (آناتاپیندیکا) آنرا خرید و درمقابل آن قدر طلا داد که سطح پارك را میپوشاند و سپس آنرا (بودا) تقدیم کرد ، و این مسکن بسیار مطلوب ومورد پسند (بودا) واقع گردید ، بسیاری از کتب مقدسه که سخنان وخطابه های (بودا) را نقل میکنند با این کلمات شروع میشود : « دراین هنگام بودای مقدس در ساواتی ؛ در ژتاوانا کاخ (آناتاپیندیکا) منزل داشته است »

درزندگی بیابان گردی و صحرانشینی (بودا) و شاگردانش میتوان صحبتی از وطن بمیان آورد ، و منزلهائی مانند (ولووانا) و (ژتاوانا) را مخصوصا میتوان وطن آنها نامید ، این کاخها در نزدیکی مراکز بزرك زندگی هندیها واقع ودرعین حال از قال وقیل شهرهای بزرك بر کنار بوده است این جایگاهها درروزگاران پیش از (بودا) محل استراحت و آرامش پادشاهان وبزرگان بوده ودرزمان او راهبان فقیر باالباس های مخصوص خود در آن ها بگردش اشتغال داشته اند ؛ وجامعهٔ راهبان درچهار کرانهٔ جهان چه حاضر وچه غایب مالك این املاك قدیمی پادشاهان بوده است : دراین باغها مساکن ومنازل برادران راهب ، خانه ها ، دهلیزهای سر پوشیده ؛ سالن های بزرك و مغازه های خوراك فروشی وجود داشته است ، اطراف برکه هارا درختهای سدر و میوه های لذیذ فرا گرفته بوده ودرختهای انبه تافواصل دور بوی

BHARHUT «۲» ANATHAPINDIKA «۱»
JETA «۳»

عطر منتشر میساخته است ، درخت‌های زیبای خرمای‌چتری بر فراز تودهٔ انبوه برگها بالا رفته ؛ و درخت(نیاگردا -۱) برگهای سبزخود را گسترده و ریشه های هوائی آن چون برای بازگشت بزمین بطرف پائین سرازیر میشده خود درختهای تازهٔ‌گردیده وگاهواره‌ها وخیابانهائی از برك تشکیل میداده است وظاهرا سایه وهوای‌خنك درپناه آنها انسانرا بتفکر واندیشه دعوت مینموده‌است

(بودا) قسمت مهم زندگانی خود وشاید با هیجان ترین ومؤثرترین دورهٔ آنرا در این محیط‌بسر برده است ودرهمین جاست که مردم ازراهب و غیر راهب دسته دسته برای دیدن او وشنیدن سخنانش هجوم میآورده‌اند از شهر های دور نیز مسافرانی میآمدند : این‌مسافران عموماراهبانی بودند که صیت وشهرت عظمت آئین (بودا) بآنها رسیده‌بودوپس ازتمام‌شدن‌فصل باران براه میافتادند تا استاد را از نزدیك دیده با او مواجه شوند

کتب مقدسه دراین مورد چنین حاکی است:

برحسب عادت، راهبان پس ازگذشتن فصل باران برای دیدن فرخنده حال حرکت میکنندوعادت(بودای)فرخنده‌حال براین‌جاری‌است که بالطف ومهربانی و با این‌سخنان با راهبانیکه ازراههای‌دورمیآیند گفتگو نماید : ای راهبان، آیا روزگار باشما مساعد است ؟ آیا وضع شما خوب است ؟ آیا وسیلهٔ ارتزاق دارید ؟ آیا فصل باران‌را درآرامش وبدون کشمکش گذارانده‌اید ؟ آیا ازهیچ گونه محرومیتی رنج نبرده‌اید ؟

ازیکی ازمؤمنین بنام (سنا-۲) حکایتی نقل میکنند که‌ذکر آن در اینجا بیمورد نیست : این شخص‌در(آوانتی-۳)سرزمینی که‌ازنواحی زندگی (بودا) خیلی دور بود بدنیا آمد و در همان ناحیه پیدایش آئین جدید را شنید و درخود احساس کرد که میل دارد در سلك پیروان این عقیده محسوب گردد ، مدت‌سه‌سال تامل کرد تاموفق شد درآن‌سرزمین دور افتاده ده نفر راهبی‌را که وجودشان برای تشکیل شعبه‌ای‌از جامعهٔ راهبان لازم‌بود گرد آورد ، ویکروزکه درگوشهٔ تنهائی‌بسرمیبرد اندیشهٔ زیر در ذهن‌او پیدا شد : « من سخنان بسیاری راجع بفرخنده حال شنیده‌ام ، میگویند چنین و چنان است ولی‌هرگز با اومواجه نشده‌ام ، اگرراهنمای من اجازه دهد میل دارم وجود مقدس فرخنده‌حال و (بودای) بزرك را ازنزدیك

AVANTI «۳» SONA «۲» NYAGRODHAS «۱»

ملاقات کنم »

راهنمای وی که از میل او آگاه شد چنین اظهار کرد :

« بسیار خوب (سنا) برو وجود مقدس فرخنده حال و (بودای) بزرك را زیارت کن ، تو (بودا) را خواهی دید ، فرخنده حال وجودی است که مسرت و شادمانی میبخشد ؛ حواس و روح او درحال آرامش است ، او در مجاهدهٔ با خویشتن پیروزمند گردیده است ؛ و بیش از هر کس بحال سکون و آرامش رسیده است ، او قهرمانی است که خود را آرام ساخته و بر خویشتن مسلط گردیده و بر حواس خود لگام زده و آنهارا درتحت اختیار خویش آورده است» (سنا) بسوی (ساواتی) یعنی آنجا که (ودا) در (ژتاوانا) کاخ (آناتا پیندیکا) ساکن بود رهسپار گردید

ازاین قبیل مسافران دسته دسته بسوی اقامتگاه (بودا) میآمده اند و پذیرائی و تعارف میان دسته های تازه وارد و برادوان معنوی آنها که ساکن آنجا بوده اند مبادله میشده است ؛ مطالب تازه رابیکدیگر میگفتند ؛ لوازم سکونت مسافران را تهیه میکردند ، ودرضمن تمام این اعمال صداها وقال و قیل هائی که برای اشخاص خارجی غیر مانوس است ولی برای شرقیها در این موارد عادی وضروری است شنیده میشد بطوریکه در کتب مقدسه از این موضوع جدا شکایت میشود

شهرت (بودا) عدهٔ بسیاری از مردم غیر راهب را نیز از دور و نزدیك بسوی او جلب میکرده است ، این مطلب را در خلال موضوعهای دیگر باین ترتیب نقل کرده اند : « مردم ازشهرها و کشور های دور حرکت کرده برای مشورت وصلاح اندیشی نزد گوتامای زاهد میآیند »

اغلب هنگامیکه (بودا) نزدیك مقر سلاطین توقف میکرد ، پادشاهان ، شاهزادگان و بزرگان با عرابه ویا فیل از شهر بیرون آمده و بخدمت او میشتافتند و از اوسؤالاتی میکردند یا بسخنان او گوش میدادند یکی ازاین مجالس درآغاز رسالهٔ (ثمرهٔ زهد) تشریح شده است و تصویر یکی از این محافل درنقش های برجستهٔ (بهارهوت) دیده میشود ؛ آنچه در رسالهٔ نامبرده مسطور است چنین حاکی است :

پادشاه (ماگادا) موسوم به (آجاناساتو-۱) درشب ماهتاب کامل ماه اکتبر که نیلوفرهای آبی گل میدهد وموسوم به شب (نیلوفر آبی) است روی مهتابی

AJATASATTAH «۱»

عمارت خود در هوای آزاد نشسته مشاوران ودرباریان‌درپیرامون او بودند در این‌حال (آجاتاساتو) پسر (ودهی-۱)این‌سخنان را ازروی تعجب‌وتحقیق اداکرد :« واقعا شب مهتاب زیبائی است ، امشب مهتاب‌دلربا است ، واقعا امشب مهتاب با شکوه است وانسان را بشادمانی و سرور میخواند ، واقعـا امشب از مهتاب‌آثار خوشبختی هویدااست ؛ آیا من نزدکدام زاهد یابرهمن بروم‌تا روحم از شنیدن سخنان او خرسند وبهره‌مند گردد ؛ » هریك از حاضرین زاهدی راهنما را پیشنهادکردند اما (جیواکا-۲) طبیب‌شاه درحال سکوت باقی ماند ، آنگاه (آجاناساتو) پسر (ودهی) بطبیب‌خودچنین گفت : « دوست عزیزم ؛(جیواکا)؛ چرا ساکت مانده‌ای ؟»

اعلیحضرتا ، فرخنده حال یعنی وجود مقدس بودای بزرك با عدهٔ از شاگردان وسیصد نفر ازراهبان درباغ انبهٔ من منزل کرده اند ، راجع باو یعنی«گوتامای»فرخنده‌حال سخنان بسیاری شایع است ؛مردم درمدح‌وتمجید او میگویند ؛ اوفرخنده‌حال است ؛ اومقدس است، او بودای بزرك است ، او دانشمند است ، اواز تمام جهانها آگاه‌است ، اوعالیترین‌موجودات‌است، همانگونه‌که مردم‌گاوها را تربیت میکنند او انسانرا پرورش میدهد ؛ او راهنمای خدایان وانسانها است ؛ او بودای بزرك است ، اعلیحضرتا بروید وسخنان آن وجودگرامی راگوش بدهید ؛ ممکن است دراثرشنیدن سخنان فرخنده‌حال روحتان آزاد وشادمان گردد

پادشاه امر داد فیل هارا برای سواری خود واهل‌حرم مهیا سازند ؛ موکب سلطنتی در آن شب ماهتاب و در پرتـو نور مشعـل ها وارد باغ (جیواکا) شد ، ودرهمین باغ (بودا) سخنان مشهور خود راراجع (شمرهٔزهد وتقوی) برای شاه بیان نمود او نیز درپایان همین جلسه تغییر کیش داد و از پیروان وابستهٔ (بودا)گردید

در کتب مقدسه قسمتهای مربوط باین‌گونه ملاقاتها بسیار زیاد است‌و هیچ شکی نیست‌که این نوشته‌ها قیل وقال ها و صحبتهائی که در خصوص (بودا) شایع بوده است‌منعکس نمیسازد

بموجب آثار مکتوب ونوشته ها چون پای (بودا) بشهرمستقلی‌میرسید خانواده‌های بزرك واعیان‌واشراف‌آن‌شهر باستقبال‌اومیرفتند در (کوزینارا۳)

KOUSINARA (۳) JIVAKA (۲) VEDEHI (۱)

(مالاها-۱) یعنی افراد خانوادهٔ فرمانروای آن شهر برای عرض تبریك مقدم (بودا) از شهر خارج شده و برای اطلاع نیز چنین آگهی نمودند « هرکس برای ملاقات فرخنده‌حال از شهر بیرون نرود باید مبلغ پانصد ۰۰۰ جریمه بدهد» هنگام دیگری (بودا) بیکی ازمهمترین شهرهای مستقل هندوستان یعنی شهر زرخیز (وزالی-۲) رسید جوانان اصیل خانوادهٔ (لیکاویس-۳) برکالسکه‌های زیبا سوارشده باستقبال اوشتافتند ، بعضی ازآنها لباسهای سفید پوشیده وبا زیور های سفید خودرا آراسته بودند برخی‌دیگر بالباس های‌زرد وقرمز و سیاه بودند ، چون (بودا) آنهاراز دور دیدبشاگردان خودچنین گفت ، شاگردان‌من: « هرکس ازشما که دستهٔ الهی سی وسه‌تن ازخدایان را ندیده است دستهٔ جوانان «لیکاویس» را بنگرد وآنهارا تماشا کند »

غیر ازجوانان «وزالی» یکی ازشخصیت های برجستهٔ شهر نیز بـا شکوه وجلالی نظیر آنها باکالسکهٔ خود سوی «بودا» آمد اوزن فاحشهٔ بود موسوم به «آمبابالی-٤» و«بودا» وشاگردانش را برای ناهار درباغ خودکه درختان انبهٔ بسیارداشت دعوت‌کرد وپس از صرف ناهار آن باغ را «بودا» و جامعهٔ راهبان او اهداء نمود

خلاصه مردمیکه درپیرامون (بودا) دیده میشده از این قبیل بوده‌اند ولی برای تکمیل این فصل‌دستهٔ‌دیگری‌از مردم راکه‌درهندوستان‌بسیارزیادبوده‌اند باید نام برد ؛ این مردم دسته‌های مختلف متکلمین واهل مدرسه ومبحث و جدال بوده‌اند، مانند برهمن بزرگی که تمام مالیات بلوکی را از طرف پادشاه بعنوان حقوق دریافت میداشت و باکالسکهٔ مجلل خود وعدهٔ زیادی از ملتزمین رکاب بدیدن (بودا) آمد ومانند محصل جوانی که علوم مذهبی میآموخت ولی فارغ‌التحصیل نشده وبمقام برهمنی‌نرسیده بود و استادش او را فرستاد تاراجع به «گوتامای» زاهد که‌بسیار اشتهار داشت اطلاعاتی کسب کند ؛ زیرا فوق‌العاده‌مایل بوددر مسابقه و بحث و مجادله برچنین حریفی غالب گردد و باز مانند سوفسطائی های دینی‌و غیر دینی ؛ این طایفه نیز چون شنیدند (گوتامای) زاهد نزدیك محل‌آنها توقف کرده‌است؛مهیا شدند با سؤالات دو پهلو دامی برای او تهیه نمایند تا هر جوابی بدهد تناقض او را بنمایانند

LICCHAVIS (۳) VESALI (۲) MALLAS (۱)
AMBAPALI (٤)

طبیعی است معمولا صحبتها و مکالمه ها بدعوت بناهار منتهی میشد ، حریف های مغلوب شده و یا پیروان (بودا) او و شاگردانش را با این سخنان برای ناهار روز بعد بمنزل خود دعوت میکردند : « استدعا دارم فرخنده حال و شاگردانش دعوت مرا پذیرفته فردا ظهر برای صرف ناهار منزل تشدیف بیاورند » (بودا)معمولا قبول دعوت راباسکوت خود اعلام میداشت ؛ روز بعد هنگام ظهر وقتی ناهار حاضر میشد میزبان اینگونه برای (بودا) پیغام میفرستاد : « استاد ؛ هنگام تشریف فرمائی فرا رسیده ناهار حاضر است .» (بودا) خرقه و کشکول صدقات خود را برمیداشت و بهمراهی شاگردانش سوی شهر یا دهکده ها هرجا منزل میزبان بود رهسپار میشد ؛ هنگام ناهار غیر از ظرفهای گوشت باقی غذاهای سادهٔ آنزمان را در یك طرف نهاده و مهمانان همگی با هم ازآن ظرف میخوردند ؛ ومیزبان وخانواده‌اش خود برای خدمت مهمانان قیام میکردند ، ومعمولا پس ازصرف ناهار وشستشوی دستها صاحب‌منزل وکسانش درکنار (بودا)قرار میگرفتند و او آنها را تشویق‌نموده،اندرز های معنوی بآنها میداد

برنامه شبانه روز ـ اگر دعوت و مهمانی درکار نبود (بودا) برسم راهبان در شهر یا دهکده پرسه میزد ، صبح خیلی زود یعنی‌هنگام طلوع فجر او و شاگردانش بیدار میشدند ؛ ساعات اول روز را باعمال مذهبی و باصحبت با شاگردان میپرداخت ، سپس موقع آن میرسید که با همراهانش بشهر بروند ؛ و در همان اوان که شهرت او باعلی درجه رسیده ویکی از بزرگترین‌شخصیتهای‌هندوستان‌شده بود و پادشاهان در حضورش سرتعظیم فرودمیآوردند . مردم‌هرروزاورا در خیابان‌ها وکوچه‌ها میدیدند در حالی‌که کشکول گدائی بدست داشت، هیچ سؤال نمیکرد ؛ چشمانش را بزیر انداخته ، اندام خودرا راست نگاهداشته وساکت وبیصدا بود ودر این انتظار بسر میبرد که غذائی درکشکولش بریزند

چون (بودا) از گشت و پرسه برمیگشت غذائی تناول مینمود و برحسب اقتضای آب و هوای هندوستان در محلی برکنار، و دور افتاده استراحت میکرد ، در ساعات‌گرم‌بعد ازظهرها درگوشهٔ اطاقی آرام‌وبیصدا و یا در درون جنگل انبوه که سایهٔ درختان هوا را خنك میداشت باستراحت میپرداخت ، واندیشه‌های تنهائی همدم او بودند ؛ و در هنگام

تابستان در این ساعات میخوابید ولی نزدیك شام این حالت سکوت مقدس را ترك میگفت و در میان جمعیت هیجان‌آمیز و پرقیل و قال دوستان یادشمنانش بسر میبرد

شاگردان بودا

تا اندازهٔ که ممکن بود صورت خارجی زندگی (بودا) را تشریح کردیم اکنون جای آنست که زندگی درونی و دوستان اورا موردبحث قرار دهیم ، برای این موضوع نخست باید باکسانیکه مورد خطاب استاد بوده‌اند آشنا شویم ؛ ومقصود ما ازاین اشخاص دستهٔ از شاگردان‌اواست که کوشش مینموده‌اند در اثر پیروی پیشوای خود درطریق سعادت وراه نعیم ابدی داخل شوند همانگونه که هیئت وزیران وافسران ارشد پیرامون پادشاه فاتحی را میگیرند ؛ هنگامیکه (بودا) در زمینهای مجاور دریا سیر فاتحانهٔ خود را ادامه میداد شاگردان‌او اطراف راهنمای پیروزمند خودرا فراگرفته بودند

برحسب تمام ظواهر وامارات این‌دسته ازشاگردان(حتی‌درآغازکار) مانند حواریون مسیح مردمی نبوده‌اندکه تنها روابط قلبی آنها رابیکدیگر پیوسته باشد ، بلکه ازآغاز هیئت‌و کنگرهٔ از زاهدان و دستهٔ منظمی از راهبان بیابان‌گرد ، و مطیع مقررات و قوانین ثابتی بودند و (بودا) سمت پیشوائي و ریاست آنهارا داشت

پیش از دورهٔ (بودا) در هندوستان هیئت‌های بسیاری از راهبان وجود داشته و با قواعد و مقررات مخصوصی زندگی میکرده اند ؛ و در زمان او این مطلب بسیار عادی و معمول بوده است ، زهد و ریاضت برای دسته‌هائی از مردم وراهبان‌که میخواسته‌اند در راه نجات وسعادت گامی بردارند شرط طبیعی ولازم بوده وتنها راه رسیدن بهدف محسوب میشده است ؛ بنا براین ظهور (بودا) از هیچ جهتی برای معاصرین او غیر عادی بنظر نمیرسیده و راجع بزهد و ریاضت اصل و اساس تازهٔ ایجاد نکرده است بلکه بعکس ابتکار و تازگی دراین بوده‌است که‌انسان برای رسیدن سعادت و نجات بخواهد در غیر راه زهد وریاضت سلوك کند

سخنان ویژه وسری (بودا) راکه برای پذیرفتن پیروان اولی خود بکار میبرده چنین ثبت و ضبط کرده‌اند: « ای راهب نزدیك بیا، آئین ابلاغ گردید؛ برای اینکه برنجهای خودخاتمه دهی در راه قدس و پرهیزگاری گام بردار.» بدیهی است نمیتوان اطمینان داشت که این داستان عیناً صحیح بوده و عین این الفاظ ادا میشده است، اما بطور کلی میتوان مطلب محقق زیر را قطعی دانست:

«هیئت شاگردان (بودا) کنگره و اجتماعی ازراهبان بوده‌است وهیچ شخص تازهٔ را درآن نمی‌پذیرفته‌اند مگرآنکه آداب و مناسك مخصوصی را بجا آرد وکلمات معینی را اداکند»

لباس زرد رنك مذهبی و تراشیدن میان سر نشانهٔ خارجی راهبانی بوده است که آئین (پسرساکیاها) را پذیرفته بودند، این راهبان زرد پوش را از زمان باستان (پیروان آئین ساکیاها) نامیده‌اند، این دسته‌از مردم در تمام دورهٔ زندگانی بفقر و زهد پای‌بند؛ واز خانواده و پدرو مادر جدا بوده‌اند، هیچگونه عشق و وظیفه‌ای این تشنگان نجات رابدنیا پای‌بندنمیساخته‌است؛ مردی‌که مصمم بوده‌است‌پیرو (بودا) شود بـزن خود چنین میگفته است (ای بدبخت مطمئن باش اگر بچه‌های مراپیش شغال‌ها و سگها بیندازی نمیتوانی برای علاقهٔ من بآنها مرا بـاز گشت بخانه مصمم سازی»

بدیهی است که در جامعهٔ پیروان (بودا) هیچگونه امتیاز طبقاتی وجود نداشته است؛ و موجب آنچه درکتب مقدسه مسطور است تعلیمات (بودا) در این مورد چنین دستور میدهد:

« شاگردان من؛ همانطوریکه رودخانه‌های بزرك مانند(کنگ، یامونا، آسیراواتی و ماهی-۱) چون بـاقیانوس بزرك میرسند نـام واصل پیشین خودرا از دست داده ونـامی جز (اقیانوس بزرك) نـدارند این چهارطبقه از مردم یعنی‌اعیان، برهمن‌ها؛ لشگریان وتودهٔ طبقهٔ‌چهارم چون برطبق آئین و طریقهٔ که وجود کامل برای آنهاتشریح کرده‌است‌خانهٔ خود را ترك نمودند و زندگی صحرانشینی وبیابان‌گردی برگزیدند، اسم و اصل ونژاد خودرا از دست داده و جز (راهبان پیروآئین پسر ساکیاها) نامی نخواهند داشت

(۱) نام چهار رودخانهٔ بزرك هندوستانست

این موضوع درخطابهٔ که‌راجع به(تمرهٔزهد) ایراد گردیده بدین‌نحو مورد بحث قرار گرفته است :

پادشاهی بنام (آجاتاساتو ـ ۱) از (بودا) سؤال میکند:« کسانیکه زندگی خانوادگی را ترک گفته و داخل حیات مذهبی میشوند چه‌مزایائی خواهندداشت؟» (بودا) در پاسخ او وضع غلام ویا خدمتگزار پادشاهی را تشریح میکند که جامهٔ زرد مذهبی بتن‌کرده و درسلك رهبانان درآمده‌است‌ودر زندگی‌اوازلحاظ اندیشه وگفتار و رفتار جای ملامتگری نمیتوان یافت

و در این مورد(بودا)بپادشاه چنین میگوید :

« آیا میخواهی که این خدمتگزار مجدداً غلام توگردد ، پیش ازتو از خواب بیدار شود پس از تو بخواب رود ، فرمانت را اطاعت کند ، پیرو هوی وهوست باشد ، وبرای استماع‌سخنان توچشمان خودرابچهره‌ات بدوزد ؟ »

و پادشاه در پاسخ (بودا) چنین اظهار میدارد :« خیر ای استاد وصاحب‌اختیار من ؛ من جلو او بتعظیم خم میشوم ؛ پیش از او بیدار میگردم ، وی را بنشستن دعوت میکنم ؛ آنچه ازپوشاك وخوراك و منزل مورد احتیاج او باشد تقدیمش میدارم ؛ اگر مریض شد برای معالجه و مداوای او اقدام میکنم ؛ وآنگونه که شایسته است ازاو حمایت‌کرده‌از حقوقش دفاع مینمایم. »

لباس دینی شاگردان (بودا)آقا و نوکر ؛ برهمن‌ها و مردم طبقهٔ چهارم‌را یکسان ویك‌شکل میساخته‌است؛ زیرا آئین‌نجات برای‌سعادت وخرمی وسلامتی عموم مردم، بدون امتیاز طبقاتی وبرای رهائی وآزادی‌خدایان و افراد بشر از بند و قید بوجودآمده و تعلیم میشده است

پرواضح است‌که انتقاد تاریخی جدید باتحقیقات عمیق خودمخصوصاً کوشش فراوان دارد که جنبه‌های اجتماعی نهضت‌های دینی‌را مورد توجه قرار دهد و بااین وصف مصلح بودن(بودا) را انکار نکرده است وبموجب این تمایل تاریخ بایستی این مردمصلح زنجیرهای بیدادگری طبقاتی راپاره کرده‌ومردم‌فقیر و بینواوساده‌وبی‌اهمیت‌رادرقلمرو معنوی کیش خود مانندنجبا واشراف یکسان‌جای داده وبپذیرد ولی‌این‌مطلب‌را نمیتوان کاملاوبتمام‌جهات

AJATASATTOU «۱»

مطابق حقیقت دانست ، هر مورخ دانائی که راجع (ببودا) تحقیق کرده است باید متوجه شده باشد که (بودا) داعیهٔ چنین انقلابی را (هرگونه که بخواهند آنرا توصیف کنند) نداشته است ، البته میتوان یک جنبهٔ دمکراسی در کیش (بودائی) قائل شد ، ولی همواره در این زمینه قیود وشروطی را باید منظور نظر داشت ، هرگز (بودا) در اندیشهٔ اصلاح وضع اجتماعی نبوده ، و نمیخواسته است که در روی زمین نظامی مقدس و قلمروی که مطابق کمال مطلوب اجتماعات باشد ایجاد نماید ، این قبیل اندیشه‌ها بهیچوجه مربوط باو و پیروانش نیست ؛ واصولا درهندوستان جنبشی که شباهت بنهضت اجتماعی داشته باشد وجود ندارد ، روح (بودا) اساساً بآن عاطفه واحساس اجتماعی که پیشوائی برای دادخواهی مظلومان از ظالمان بوجود میآورد توجهی نداشته است ، کشور واجتماع هرگونه میخواهد باشد ، مردی که دنیارا ترک گفته است تا درسلك راهبان درآید هیچگونه توجهی بکارهای اجتماع ندارد ، طبقات مردم ومزایای آنها برای او بی معنی است زیرا تمام موجودات زمینی با او بدون رابطه هستند ، اساساً در فکر او چنین اندیشهٔ نیست که برای مردم جهان خاکی بانیروی خود بکار بپردازد واختلاف طبقاتی را ازمین ببرد یا از شدت آن بکاهد

این موضوع کاملا صحیح است که کیش بودائی زندگی مذهبی را تنها برای برهمن ها شایسته نمیدانسته است ولی اشتباه ازاینجا آغاز میگردد که تصور شود (بودا) نخستین کسی است که این انحصار و تخصیص را از میان برده وباآن بمبارزه پرداخته است ، زیرا خیلی پیش از (بودا) یعنی در روزگار بسیار قدیم که تنها کیش برهمنی رواج داشت جامعهٔ مذهبی دیگری نیز وجودداشت که اهمیت آن در نظر مردم کمتر ازسلك برهمن ها نبود ؛ این جامعه عبارت بود ازجامعهٔ زهاد وعباد که هر کس میخواست بدنیا پشت پا بزند بدون درنظر گرفتن امتیاز طبقاتی درآن پذیرفته میشد ؛ داستانهای بودائی داستان این زهاد را یادآوری میکنند ، وجوداین زهاد وطرز رفتارشان درآن زمان قابل بحث و تردید نبوده است ، بنابر این بدون اینکه در ارزش و اهمیت داستان بودائی راه افراط بپیمائیم بشرح زیر میتوان قضاوت نمود :

(بودا) بهیچوجه بنام حق فقرا و مردم عادی و راجع بزندگی مذهبی آنها بابزرگان وروحانیان بمبارزه نپرداخته ؛ ولااقل میتوان بتحقیق

گفت که قسمت مهم زندگی او صرف چنین مبارزهٔ نشده است

تا اینجا آنچه را باید بتحقیق در خصوص این اشتباه تاریخی که (بودا) را قهرمانی پیروزمند برای مبارزهٔ طبقات پست با اشراف وروشن فکران میشناسد ، دانست تشریح نکرده و مطلب را بپایان نرسانده‌ایم

آنچه راجع بتساوی حقوق کسانیکـه در جامعهٔ رهبانیت (بودا) بسر میبردند گفته میشود صحیح است ولی درك و تشخیص نظریهٔ که‌راجع باین موضوع میان(بودائی) ها شایع بوده‌است وذکر اعمال و آثار آنها بیفایده نیست

چنانکه ذکر شدبودائی ها اصل نظریهٔ تساوی حقوق و عدم امتیاز طبقاتی را برای‌کسانیکه در سلـك رهبانیت داخل میشده پذیرفته‌اندوبرای اثبات‌صحت معقول بودن‌ادعای خود بایستی هم پذیرفته باشند ، وبطوریکه ازآثار ونوشته‌ها برمیآید اتفاق هم نیفتاده است کسانی را بـرخلاف این قـاعده وبعنوان امتیاز طبقاتی ردکرده ودرجامعهٔ راهبان نپذیرفته باشند ولی چون بتحقیق برامونیان (بودا) وبطور کلی جامعهٔ قدیم راهبان رادر نظر گیریم ؛ نتیجه با این نظریه‌های مساوات طلب تطبیق نمیکند

بدون شك‌کیش بودائی درآغاز ماپذیرفتن‌همهٔ مردم درسلك‌راهبان مخالفت نداشته و مانند برهمن‌ها ؛ بامتیاز طبقاتی اهمیت نمیداده‌است ولی تقریبا میتوان اطمینان داشت که بموجب اصل توارث تا اندازهٔ باشراف متمایل بوده است ، قسمتهائی که از کتب مقدسه نقل میکنند وآنچـه عیناً درآنها می‌خوانیم این نظریه را تأیید میکند ، خطابهٔ(سارس) که‌بموجب داستانها ، نخستین تعلیم عمومی (بودا) است با بیانی واضح و مختصر و بـدون عنایت وتـوجه مخصوص وضع و خصوصیات روحی جامعهٔ قدیـم راهبان را تشریح میکند در یکجا (بـودا) از انجام وظیفهٔ عـالی صحبت مینماید و میگوید :« برای عشق‌بآن وظیفهٔ مقدس وعـالی فرزندان‌خانواده های اعیان و نجبا ، خانه های خود را ترك میکنند و زندگی رهبـانی برمیگزینند»پیروان و شاگردان(بودا) که خود ازخاندان‌اشرافی(ساکیاها) و از نسل پادشاه معروف (ایکشواکو) است عموماً از خانواده‌های اعیان بوده‌اند ، اگر صورت‌اسامی گروندگان باین استاد راکه درکتب مقدسه مسطور است بتحقیق مورد بررسی قرار دهیم در مییابیم‌که تمایل اشرافی در این جامعه وجود داشته وعمدهٔ افرادآن ازطبقهٔ اعیان بوده‌اند ، و در

میان آنها جوانانی برهمن؛ مانند (ساریبوتا)و (موگالانا) و (کاکانا ـ ۱) ومردمی ازخانواده‌های اشرافی همچون (آنانـدا ـ ۲) و (راهولا ـ۳) و (آنورودا ـ ٤) و فرزندان بازرگانان بزرك وملاکین مانند (یاسا ـ ٥) میبابیم و بطورخلاصه این مردان و جوانان عموماً از عالیترین طبقـات اجتماع بوده و تربیت آنها مرهون شأن و وضع اجتماعیشان بوده است، تا آنجاکه‌نگـارنده یکنفر (کاندالاـ٦)درمیان راهبان (بـودائی) نمیشناسد بنا براین نظریهٔ مربوط برنج خیزبودن عالم هستی در میان طبقات پست مردم یعنی کسانیکه با دسترنج خود زنـدگی میکرده، وباوضعی پست و اسف انگیز بسر میبرده‌اندو نیازمندیهـای زندگانی؛آنها را بخود مشغول میداشته تبلیغ نشده است؛ و محاورات وافکار (بودا) راجع بسلسلهٔعلل و معلولات‌که بوجود آورندهٔ رنج میباشد بـرای مردم بیفکر که روحشان ناتوان بوده نبوده‌است؛ وبطوریکه گفته‌اند: «آئین (بودا) برای مردزیرك و هوشمند است نه احمق» واین سخنان برخلاف گفتهٔ کسی است‌که بچه‌ها را آزاد میگذاشت تا باو نزدیك شوند وآنگاه میفرمود: «کسانی‌داخل ملکوت آسـمانها میشوند‌که مانند این بچه‌هـا باشند» آئین (بودا) برای بچه‌ها وکسانیکه مانند آنها هستند پدید نیامده است بعدها ما با دقتی بیشتر و اندیشهٔ عمیق تر قانون و نظـام مخصوص رهبانیت (بودائی) را تشریح میکنیم؛ زیـرا اینجا بحث مـا مـربـوط بـزمـان‌خود اواست، و بدقت این‌مطلب برنگارنده معلوم نشده است‌که آیانظام‌وقاعدهٔ مخصوص جامعهٔ راهبان بودائی ازآغاز یعنی زمان خود (بودا) بهمین نحو بوده است یاخیر؛ ولی‌گویا مجامع (توبه و استغفار) کـه هر پانزده روز یکدفعه تشکیل میشده وتاثیر مهمی‌درکیش ساده‌وقدیمی(بودا) داشته بوسیله خود او و پیرامونیانش تشکیل میبافته‌است؛

طرز برخورد وگفتگو وارتباط پیروان وتـابعین (بودا) بایکدیگر آرام؛مؤدبانه وحتی میتوان‌گفت تشریفاتی بوده است و اگر ازروی متن

RAHOULA «۳» ANANDA «۲» KACCANA «۱»
CANDALA «٦»YASA «٥»ANOUROUDDHA «٤»
(یعنی‌کسانیکه بواسطهٔ نداشتن‌اصل ونسب عالی و منع مذهب برهما از حقوق اجتماعی محروم و در جامعه منفور بوده‌اند؛ و اکنون آنهـا را پاریا PARIAH میگویند)

•کتب مقدسه قضاوت کنیم باید گفت زندگی اجتماعی راهبان بودائی با یکنوع خوبی ملایم و آرام وخرسندی قرین آرامش واطمینان بخش آمیخته بوده است اما اینحالت با مقدار اندك حرکت و فعالیت وسودی که بر آن مترتب میدانسته اند موازنه نداشته است، حالت شوق وجذبه در میان این راهبان کم نبوده وآنرا نعمت عالی روحی و معنوی میدانسته اند؛ این حالات بمسرتهـای قـرین آرامش و حرکت دلفریب و ملایم شبیه‌تر بوده است تا بجذبه های مستانه و اشتیاق آمیز و در هر فردی جداگانه و پوشیده از دیگران پدید میآمده ، و صحبت از آن وخودستائی در برابر برادران ممنوع بوده است ، خلسهٔ عمومی و وجد گروهی که جمعی را با هم دست دهد و حاضرین یکدیگر را اینسوی وآنسوی بکشند ، تا در نتیجه آن خیال تحریك شده و درصدهـا نفر یکنوع صور ذهنی و تخیلات بوجود آیـد در میان بودائیان دیده نمیشده است

ارطرف دیگر نباید انگاشت که هریك از پیرامونیان و شاگردان صمیمی (بودا) وجودی مستقل بوده است تا در نتیجه بخواهیم هر کدام را بطور مشخص و مجزی تصویر وتـوصیف کنیم بلکه در این مورد نیز مانند سایر موارد،ادبیات هند افراد را مورد نظر قرار نمیدهد بلکه صنف و طبقه و نمونه ها را وصف مینماید ، در سابق این مطلب را متذکر شدیم که عموم شاگردان وپیروان بزرك (بودا) باندازهٔ شبیه بوده که بیکدیگر اشتباه میشده‌اند ؛ وجود همهٔ آنها از یك هدف عالی و یك کمال مطلوب لبریز وآن عبارت بوده است از :« پاکی وخلوص ؛ کمـال آرامش قلب و تسلیم کامل در مقابل (بـودا) وفنای در مقـام او » ، ودر واقع این عـده ، اشخاص و افرادی نبوده‌اند بلکه حقیقت وجود آنها روح آئـین و رهبانیت (بودا) بوده‌است

راجع بپارهٔ خصوصیات هریك از شاگردان (بودا) ازقبیل اسامی و مهمترین کیفیات زندگی آنها اطلاعات تاریخی قطعی داریم ، بموجب داستان مورد اعتمادی دونفر برهمنی که سابقاً نامشان برده شد وازآغاز جوانی دوست صمیمی یکدیگر بوده‌اند یعنی (ساریپوتا) و (موگالانا) از درجه اول شـاگردان (بـودا) محسوبند ، در پیش بیان شد که این دونفر چگونه درآغاز دورهٔ بیابانگردی (بودا) بدو پیوستند ، این دونفر در دورهٔ زندگی دراز خودشان و (بودا) با صمیمیت کامل از او پیروی میکردند ودر روزگار

پیری ، اندکی پیش از رحلت استاد هردو بفاصلهٔ زمان کوتاهی زندگی را بدرود گفتند ؛ بعلاوه چنانکه مشهور است خود (موگالانا) در اثـر حادثهٔ از دنیا رفته است

(ساریپوتا) شاگردی است که (بودا) اورا درمیان پیروان خود در درجهٔ اول محسوب داشته ، وی بعنوان فرزند ارشد پادشاهی که فرمانروای جهان است یادشده است که باکمك پدرش چرخ سلطنت و پادشاهی که در روی زمین باید در جریان باشد بحرکت میآورد ، با این دو نفر از پیروان صمیمی (بودا) باید نام پسر عموی او (آنـاندا) را نیز ذکر کرد ؛ این شخص در آغاز جوانی مانند عدهٔ زیادی از جوانان اصیل خـانوادهٔ (ساکیـا) از جمله پـیروان مطیع (بودا) گردیده ومراقبت زنـدگی شخص استاد بعهدهٔ او بوده ، وسـائل زندگی روزانهٔ اورا تهیه میکردهاست

بیشتر اوقـات در هـنگام راه پیمائی ها و مسافرت ها هنگا میکه (بـودا) از شاگردان جلو میافتاده تنها (آناندا) بـا او همراه بودهاست و در صفحات آیندهٔ این کتاب ، در مسافرتهای آخری (بودا) و وداع او متوجه اهمیت « آناندا » خواهیم شد وبنا براین (آنـاندا) بیش از هرکس شایستهٔ نام « شاگرد سیار محبوب بودا » میباشد

در میان پیروان صمیمی و پیرامونیان (بودا) « اوپالی -۱ » را نیز باید یاد کرد ، این‌شخص‌سلمانی مخصوص نجیب زادگان خانوادهٔ (ساکیا) بوده و با اربابهای خود در یك زمان جزو پیروان (بودا) گـردیده است و در کتب مقدسه مکرر نـام وی بعنوان (نخستین کسیکه مقررات کلیسائی جامعهٔ راهبان) را تعلیم داده ذکـر شده است ، تصور میرود « اوپالی » در تالیف و ترجمهٔ آداب مذهبی قدیم که تمام ادبیات دینی بودائی از آن‌ها استخراج شده سمت مؤثر و تأثیر بسزائی داشته است

« راهولا » پسر شخص « بودا » نیز که پیش‌از عزیمت اواززادگاه خود وترك خانه بدنیاآمده کیش پدر را پذیرفته‌است‌وغالباً نام اودر دنبالهٔ نام شـاگردان بزرك‌ذکر میشود ولی بنظر نمیرسد کار مهمی انجـام داده یاوظیفهٔ مؤثری بعهده داشته‌باشد

در میان شاگردان « بودا » نـام یك نفر نظیر یهـودای اسخریوطی نیز برده میشود « ولی با یهودای مسیح این تفاوت را دارد که دام‌های

OUPALI «۱»

او در راه استاد بی اثر مانده است» ؛ این شخص « دواداتا - ۱ » نام داشته و عمو زاده شخص « بـودا » است ؛ محـرك دشمنی او حسادت ؛ و مقصودش این بوده است بجای استاد که بسن پیری رسیده زمـام جامعهٔ رهبانان را در دست گیرد : و چون «بـودا» با این درخواست او روی موافق نشان نداد با « آجاتاساتو - ۲ » پسر پـادشاه « بمبی زارا » که او نیز بتصاحب تاج وتخت پدر خود چشم داشت متفق شد تا « بودا » را از میان بردارد ولی توطئه به نتیجه نرسید وبطوریکه حکایت میکنند بطرز معجزه آسائی که ذیلا بیان میشود « بودا » ازآن خلاصی یافت :

جنایتکارانی که مأمور کشتن وجود مقدس استاد بودند چون باو نزدیك شدند ترس آنها را فراگرفت وبدنشان بلرزه درآمد ؛ وی باآنها بامهربانی و لطف سخنانی گفت و آنهـا از پیروان وی گردیدند ، تخته سنگی برای خرد کردن استاد پیش بینی شده بـود ، دو قلهٔ کوه سرازیر شده وآنرا درمیان گرفته متوقف ساختند و لذا سنك باملایمت با پای (بودا) تماس حاصل کرد وجراحت مختصری برآن وارد ساخت

یك فیل وحشی که درکوچهٔ تنگی برای نابودکردن استاد رهـا کرده بودند در تحت تأثیر سحر آسای (اندیشهٔ دوستانه و نیکخواهی) متوقف شده بآرامی بعقب برگشت»

سرانجام (دواداتا) بترتیب زیر آخرین اقدام خود را نمود تا ادارهٔ جامعهٔ راهبان نصیب اوگردد :

(دواداتا) صورتی تهیه ودرآن پنج اصل نگاشت :

راجع بـاین موضوع مـدارکی مورد اعتماد و شایستهٔ وثوق در دست است ؛ (بودا) در قسمتی ازامور مربوط بزندگی راهبـان آنها را تـا اندازهٔ آزاد گذارده بود که بمیل خود رفتار نمایند، (دواداتا)خواست قواعد سختی برای راهبان وضع کند و ازبعضی اصلاحاتی که پیشنهاد کرده وذیلا بنظر میرسد میتوان راجع باین موضوع قضاوت نمود :

هر راهبی باید تمام زندگی خودرا درجنگل بگذراند(درصورتیکه بودا معمولا نزدیك شهرها و قصبه‌ها بسر میبرد واجازه داده بود راهبان نیز چنین کنند) .

هرراهبی باید تنها باآنچه ازصدقات که در کشکول او میاندازند

AJATASATOU «۲» DEVADATTA «۱»

امرار معاش نماید و نباید دعوت اشخاص را برای شام و نهار بپذیرد ؛ و جامهٔ که میپوشد باید از کهنه پاره‌هائیکه در کوچه‌ها جمع میکند درست شده باشد ؛ (دواداتا) بسیاری دیگر از این قبیل احکام اظهار میکرده و معتقد بوده است هر کس مطابق آنها رفتار نکند باید از میان جمع راهبان بر کنار گردد ؛ (دواداتا) این مقررات را وضع نموده و آنهارا اساس زندگی واقعی و خشن راهبان میدانسته است

(دواداتا) این مقررات را برای مخالفت با اصول (بودا) تدوین کرده و اصول کیش اورا متناسب با تنبلی و نقاط ضعف انسان میشمرده است و از اینرو میخواسته است پیروان او را بخود جلب نماید

بموجب آنچه در داستانها منقول است این شخص چند صباحی بطور موقت پیشرفت کرد وسپس شکست کامل و قطعی خورد و سرانجام روزگارش با بدبختی قرین گردید

پیروان غیر راهب (بودا)

اشخاصی که نام آنها برده شد مهمترین شاگردان (بودا) بودند ؛ در کیش بودائی نام شاگرد بر کسی اطلاق میشده است، که بموجب مفهوم دستور قدیمی ؛ واقعاً تمام موجودات زمینی را ترک گوید تا با قدس و پاکی زندگی کند و از رنج رها گردد و این قبیل مردمان عبارت بودند از مردان راهب و زنان راهبه و آنها را درویش و دوره گرد مینامیدند ، ولی پیروان (بودا) منحصر باین دسته نبوده‌اند

در تاریخ مسیح با نام پطرس و یوحنا ، اسامی اشخاص مانند (ایلعازر، نیقودیموس ، مریم و مرتا) ذکر میشود؛ در کیش (بودا) نیز در مجاورت نام مردان و زنان راهب و بیابانگرد اسم مردان و زنان متعصب و با حمیت و ایمان دیگری مذکور است این قبیل مردم (بودا) را وجود مقدس و راهنمای نجات و کلام او را حقیقت میدانسته اند تنها فرقی که با سایر پیروان داشته‌اند ، آنستکه در زندگی خود تغییری نمیداده ؛ متأهل میشدند و مال و ثروت خود را نگاه میداشتند؛ ولی ضمنا باندازهٔ توانائی خود سعی میکردند با هدیه ها و ایجاد همه گونه مؤسسات بر شکوه جامعهٔ راهبان بیفزایند

عدهٔ پیدایش این دائرهٔ وسیع و وجود عدهٔ زیاد پیروان غیر راهب را علت ضعف و انحراف کیش اصلی (بودا) و فراموش شدن خشونت

و جدیت اولی آن واز مختصات و لوازم طبیعت اصلی انسان و ضعف آن دانسته‌اند؛ بعضی نیز با اطمینان کامل اظهار داشته‌اند که در قدیمترین کتب وآثار موجود تنها نام اشخاص مقدس یعنی راهبان (در مقابل اشخاص غیر راهب) مذکوراست ولی تشخیص بین پیروان راهب و غیرراهب که هر دو دسته مقدس محسوب شده باشند دیده نمیشود ، اینموضوع کاملا اشتباه‌است زیرا قدیمترین داستانها پیروان غیرراهب را برسمیت شناخته وآنهـا را دوست صمیمی (بودا) و جامعهٔ راهبان ذکـر کرده است و این موضوعی است بسیار طبیعی که مجبوزیم بدون هیچ شك وشبهه آنـرا بپذیریم زیـرا وجود راهبان فقیر نـاچار مستلزم وجود پیروان غیر راهبی است که بآنها صدقه میداده و احسان میکرده‌اند ؛ وناچار روابط دوستی بین جامعهٔ راهبان با پیروان غیرراهب برقراربوده‌است ، اما چگونگی ایـن روابط که آیا بطریق‌ثابتی بوده و قواعد معینی داشته‌است‌یا نه‌معلوم نیست ، و دانستن آن هم اهمیتی ندارد ، آنچه معلوم است این دو دسته هـر کدام وجود خودرابرای دیگری میدانسته است ، یکدسته از دستهٔ دیگر تعلیمات معنوی فرا میگرفته و در مقابـل لوازم مختصر زندگی آنهـا را مهیا میساخته است و در میان این دو طبقه یعنی راهبان و پیروان غیر راهب جزاین ارتباطی نبوده است

درمیان کسانیکه در برابر (بودا)، وآئین وجامعهٔ راهبان اوتسلیم شده‌اند یعنی در میان پیروان غیر راهب (بودا) ، شاهزادگا ن ؛ نجبـا ، برهمن‌ها وبازرگانان شناخته میشوند ، در اینجا نیز اغنیا و اشخاص بلند مرتبه بیش از فقرا بوده‌اند ، نجات‌فقرا وتیره‌بختان . وزحمت‌کشان یعنی کسانیکه غیر از رنج بزرك عمومی که مربوط بناپایداری متاع فانی این جهانست رنجهای دیگری نیز داشته‌انـد مورد نظر کیش بـودائی قـرار نگرفته‌است

میان پیروان‌صمیمی‌غیرراهب دوپادشاه دردرجهٔ‌اول‌دوستان(بودا)قرار داشته‌اند یکی (بمبی‌زارا) پادشاه (مگده) و دیگری(پاسنادی ـ۱) پادشاه (کزالا)،این‌دو نفرتقریباهم‌سن (بودا)ودرتمام‌دورهٔ زندگانی خودحامی‌جامعهٔ راهبان او بوده‌انـد ؛ (جیواکا) طبیب مشهور و مخصوص (بمبی‌زارا) را باید در میان این قبیل پیروان(بودا) نام‌برد این مرد علاوه برآنکه مراقب

PASENADI <1>

پادشاه و خانمهای حرم‌سرای او بود مراقبت شخص (بودا) وجامعهٔ راهبان وی را نیز برعهده داشت ، بالاخره باید نام (آناتاپیندیکا) را نیز جزء پیروان غیر راهب ذکر کرد ؛ این شخص همان شاهزادهٔ بازرگانی است که منزل مورد پسند (بودا) یعنی باغ (ژتاوانا) را باو تقدیم داشته است

باید دانست در تمام مراکز مهمی که (بودا) در مسافرتهای خود از نزدیک آنها عبور میکرده است ، عدهٔ ازاین قبیل پیروان میآمده ومجالس و اجتماعاتی تشکیل میداده اند تا فرخندهحال برای آنها سخن گوید ؛ او وتمام همراهانش را مهمانی میکرده و کاخها ومنازل خود را برای پذیرائی آنها تخصیص میداده و حتی بجامعهٔ راهبان می بخشیده‌اند.

چون (بودا) باصدهانفر ازشاگردانش بمسافرت میرفت ، پیروان وپرستندگان مقدس نیز دنبال او باکالسکه‌ها وگاریها حرکت میکردند و خواربار وروغن و نمك همراه بر میداشتند تا هریك بنوبهٔ خود خوراك مسافران را تهیه نمایند ، دسته‌هائی ازگدایان نیز بدنبال این عده درحرکت بودند تا از بقایای خوراك آنها استفاده کنند

زنان بودائی

(بودا) و شاگردانش مکرر به زنان بر خورد کرده‌اند ، واین برخوردها ناچار پیش میآمده است ، در هنگام پرسه زدن زنها بآنها صدقه میداده اند در مجالس مهمانی که از طرف دوستان وپیروان برپا میشد خانمهای خانوادهٔ میزبان حضور پیدا میکردند ، وپس ازصرف غذا بسخنهای (بودا) گوش میدادند ، وهرروز این نوع ملاقاتها در مجالس اتفاق‌میافتاد زیرا زنها درآن هنگام درخانه‌هامحبوس نبودند ، وحجاب داشتن ومستور بودن زن درخانه بعدها درهند مرسوم شد واین عادت درهند قدیم‌وجود نداشته است ، زنها در زندگی عادی وکارهای مذهبی مردان سهیم بوده و هندوها (چنانکه قصائد و اشعار زیبای آنها حاکی است) بلطافت‌روح زن معتقد بوده و در برابر آن خود را باحترام و سپاسداری موظف میدانسته اند

اما مطلب اصلی آنستکه ، (بودا) در اثر فداکاریهای سخت خود از آنچه در این‌جهان خاکی زیبا ودوست داشتنی است چشم پوشیده بود و چنین روحی آیا میتوانست برای وجود زن سپاس و احترامی قائل باشد

و او را ارجمند بشمارد ؛ ازطرف دیگر آیا آن آرمان وهدف ع[illegible] غیر مشخص که باید شاگردان برای وصول بآن کوشش کنند برای عقل زنان قابل درك بوده و میتوانسته است مسرت بخش قلوب آنان گردد ؛ و آیا زن نیروی لازم را برای پذیرفتن آئین جدی و خشن (بودا) داشته‌است؟

درنظر بودائیها ؛ از میان تمام دامهائی که شیطان برای فریب آدم گسترده زن خطرناکتر است ، تمام نیروهای فریبنده‌که روح را بدین عالم خاکی پای‌بند میسازد در قالب زن موجود است ؛ افسانه‌هاو کتب بودائی‌دربسیاری از موارد اصلاح ناپذیری زنان و دغلیهای آنانرا متعرض شده است

یکی از داستانهای اخلاقی چنین میگوید :

طبیعت زنان همچون مسیر ماهی درآب پنهانی وغیرقابل نفوذاست زنان دزدانی هستندکه وجودشان پر از بدذاتی است ؛ جستجو و پیـدایش حقیقت در وجود آنان مشکل است ، درنظر این موجود دروغ مانندحقیقت وحقیقت ماننددروغ است

(آناندا)از(بودا)چنین‌میپرسد :

استادگرامی - بایکنفر زن چگونه باید رفتارکرد ؟

(بودا) - باید از دیدار او اجتناب کرد

(آناندا) - استادگرامی اگر اورا دیدیم چه بایدکرد ؟

(بودا) - در اینصورت با او نباید حرف زد .

(آناندا) اگر با او سخن‌گفتیم چطور ؟

(بودا) - در اینصورت باید کاملا مراقب خود بود

بطوریکه منقول است (وگمان‌میرودحقیقت‌نیزاینگونه‌باشد) مدتها از دعوت « بودا » گذشت وجزمردان درکیش بودائی پذیرفته نمیشدند ولی سرانجام (بودا) در اثر اصرار نامادری خود (ماهاپاچاپاتی - ۱) بـا کمال کراهت راضی شدکه زنان هم در عداد شاگردان پذیرفته‌شوند

(بودا) در این موضوع به (آناندا) چنین میگوید :

(آناندا) همانگونه که در مزرعهٔ برنج سرسبز و خرم‌آفت زردی پیدا شده و از اینرو شادابی محصول مزرعه دیری نمی‌پاید ، اگر در یك طریقه وآئین بزنان اجازهٔ ورود داده شود وآنان درسلك راهبان درآیند

AHAPAJAPATI «۱»

طولی نمیکشد که آن زندگی مقدس بپایان میرسد

(آناندا) اگر در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده نشده بود زندگی خانوادگی را ترك گویند و در سلك راهبان وارد شوند؛ زندگی مقدس و پاك رهبانی مدتها دوام میگرد، و آئین پاك هزار سال محفوظ میماند ،

(آناندا) اما اکنون چون در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده شد زندگی خانوادگی را ترك گویند ودرسلك راهبان درآیند زندگی پاك و مقدس رهبانی مدت زیادی دوام نخواهد یافت ٠ اکنون آئین حق بیش از پانصد سال دوام نخواهد یافت در متون کتب مقدس قسمتهای مخصوصی مسطور است که گویا کلمات و بیانات زنهای راهبه است ، این مطالب بطوریکه عدهٔ بعده ها تصور کرده اند نمایندهٔ وجود آن‌ها است

(خما ـ ۱) آن خواهر مقدسهٔ زیبا که در آغاز زوجهٔ پادشاه (ممبی‌زارا) بوده یکی از زنهای معروف بودائی است ، این‌خانم بهمراهی راهبهٔ موسوم به (ویمالا ـ ۲) که سابقاً فاحشه بوده ، ولی سر خود را تراشیده ، جامهٔ مذهبی بتن کرده و با کمال تقوی وقدس زندگی رهبانی برگزیده برای پرسه ودریافت صدقه حرکت میکرده است

عدهٔ از زنان اعیان و ثروتمندان خوشیهای دنیا ولذائذ آنرا ترك گفته مانند فقرا و سدبخان زندگی تارکان دنیارا برگزیده بودند، در میان آنها مثلا خانمی معرفی شده که شوهرش او را طرد نموده است ؛ از بیوهٔ نام برده میشود که شوهرش زندگی‌را بدرود گفته است ، از مادری سخن بمیان میآید که فرزند عزیزش مرده و برای دفع غم واندوه وچیره شدن برجور فلك چارهٔ جز شناختن رنج عمومی حیات و دانستن راه فرار از آن نداشته است اما درهرصورت این تصویرهای خیالی مقدسات بهیچوجه نباید از اهمیتی که وجودزنان در پیرامون (بودا) داشته است بکاهد ، آن قسمت از کتب مقدس که بدون ابهام وغرض دراین موضوع بحث کرده است جای شبهه و خطا باقی نمیگذارد

بطور مسلم میتوان گفت زنهائی که جزء شاگردان (بودا) محسوب بوده ، جسماً وروحاً از مردمان دور نگاهداشته میشده‌اند ؛ در کیش بودائی شخصی نظیر (مریم) خواهر (ایلعازر) شناخته نشده است ؛ و چون (بودا)

VIMALA «۲» KHEMA «۱»

مقررات مربوط بزنهای راهبه را خواست تشریح کند آنها را دربرابر مردان راهب مطرح نمود وبوسیلهٔ آنان باطلاع زنها رسانید ؛ این‌مقررات و قوانین زنها را پست‌تر از مردها معرفی کرده و از آنها جدا میداند، طرز رفتار راهبان با جامعهٔ زنان طوری بوده که میرساند آنها خودرا تحمیل کرده وباکراهت پذیرفته‌شده‌اند ؛ درهنگام رحلت استاد نیزهیچیك از زنان حضور نداشتند؛ وپس از رحلت او شاگردان (آناندا) را ملامت کردند چه وی اجازه داده بود زنها بجنازهٔ (بودا) نزدیك شوند وآنرا با اشك‌های خود بیالایند، این موضوع داستان سقراطرا بازوجه‌اش بیاد میآورد که‌چون برای وداع آخری با شوهر خود بزندان آمد سقراط بشاگردش(اقریطون)چنین گفت :«ای‌اقریطون ـ این زن رابخانه‌بازگردان»

گفتگوی بودا و (ویزاخا ـ ۱)

ازآنچه در فصل سابق ذکرشد معلوم میشودکه در میان اندیشهٔ اساسی (ودا) و شاگردانش و طبیعت و تمایلات و درخواستهای زنان اختلاف و تباینی وجود داشته که هیچ چیز قادر برفع آن نبوده است ؛ ازطرف دیگر این مطلب قطعی و واضح است که زنهای هند در انجام وظایف و اعمالی‌که جامعهٔ راهبان بمردم مقدس پیشنهادمی کرده همت شایان توجهی ابراز داشته‌اند

زنان از دادن هدیه و ارمغان ؛ تحمل رنج و انجام خدمات شایسته فروگذاری نمیکردند وقسمت مهم کمکهای برجسته وخیراتی که درهرگام بودائیان میرسید مربوط بزنان بوده است

برحسب آنچه در کتب‌مقدس مسطور است ؛ زن غیرتمندی که‌سرمشق همت و مردانگی محسوب میشد و ارادتش سستی نمی‌پذیرفت ـ وهدیه‌ها و کمك‌هایش همیشه (ببودا) میرسید خانم محترمهٔ بود بنام(ویزاخا)

این خانم یکی از اشراف و ثروتمندان (ساواتی) پایتخت (کزالا) بود ؛ او فرزندان محترم و نواده های بسیار داشت ، تمام مردم او را در اعیاد و جشن‌ها دعوت کرده وبیش ازحضار دیگر بپذیرائی اومیپرداختند وبرآنها مقدمش میداشتند؛ زیرا چنین مهمانی علت خوشبختی میزبان بود (ویزاخا) نخستین کسی است که هنگام ورود شاگردان « بودا »

VISAKHA «۱»

به «ساواتی» بدانها نیکیها کرد و وسائل فوری و لوازم ضروری زندگی آنها را مهیا نمود

در این مورد بذکر آنچه از داستانها برمیآید قناعت میکنیم

اندیشهٔ این زمان راجع بارمغان دهنده وگیرنده ؛ بخشنده و پذیرنده و عظمت و اهمیت آن دو نسبت بیکدیگر بخوبی از داستانها مفهوم و واضح میگردد

بعقیده این زنان ؛ نیکو کار حقیقی که شایستهٔ سپاسگزاری است آنکس نیست که (بودا) و جامعهٔ راهبان او ارمغان وصدقه میدهد ؛ بلکه اووجود مقدس (بودا) است که هدیه‌وارمغان و صدقه را می‌پذیرد . زیرا شخص او است که توفیق اعانت و ارمغان دادن می‌بخشد و از این راه استحقاق پاداش یافتن‌عطا میفرماید .

روزی (بودا) و شاگردانش برای ناهار منزل (ویزاخا) دعوت داشتند ؛ پس از صرف طعام این خانم پهلوی استاد نشست و چنین بسخن گفتن‌آغاز نمود : « مولای من ، من هشت آرزو دارم واز حضرتت‌عملی شدن آنهارا خواستارم »

بودا : « بزرگی وجود های کامل باندازه ایست که : هرحاجتی را زوا میکنند»

(ویزاخا) : « مولای من ؛ درخواستهای من مشروع بوده و قابل سرزنش نیست»

(بودا) :« اگر چنین است درخواستهای خودرا بیان کن»

(ویزاخا) : « مولای من ، میل دارم در تمام دوره‌عمر خود ، لباس های‌بارانی برای‌جامعهٔ راهبان آماده سازم ؛ برای راهبانیکه ازخارج باینجا میآیند خوراك حاضر کنم ، برای راهبانیکه از اینجا میگذرند غذا تهیه نمایم ، برای برادران بیمار خوردنی‌مهیا سازم ؛ برای کسانیکه بیماران را پرستاری میکنند خوراك تهیه کنم ؛ برای بیماران دارو مهیا نمایم ، خوراك برنج معمولی‌روزانه را تقسیم‌کنم ؛ وجامهٔ حمام برای جامعهٔ‌راهبان زن آماده سازم»

(بودا) : « ویزاخا ، چه منظوری داری ، که میخواهی با این‌هشت درخواست خود بوجودکامل (بودا) نزدیك شوی ؟»

(ویزاخا) هر یك از درخواستهای خود را بترتیب زیر

تشریح میکند :

خداوندگارا ، راهبی که از خارج میآید کوچه‌ها وراهها رانمیداند واگر بخواهد برای دریافت صدقات حرکت کند خستگی مانع او است ، اگر این راهب از خوراکی کـه من برای راهبان تازه وارد تهیه میکنم دریافت دارد ممکن است راهها را با پرسیدن و تحقیق یادگرفته پس از آن باآسایش برای صدقه گرفتن حرکت کند ؛ خداوندگارا منظورمن اینست و از اینجهت میخواهم در تمام دورهٔ زندگی خود برای راهبان تازه‌وارد خوراك تهیه کنم . ولی خداوندگارا این تنها کافی نیست ، یکنفرراهب عابر سبیل اگر مجبور باشد خوراك خویشتن را خود تهیه کنـد ؛ از کاروان عقب میافتد ، دیر بمنزله میرسد و باخستگی راه خود را می‌پیماید ، اگر این راهب از غذاهائی که من تهیه میکنم دریـافت دارد از کاروان عقب نمیافتد ، بوقت بمنزل میر سد و با آسایش راه خـود را ادامه میدهـد . خداوندگارا این است منظور من و از اینجهت میل دارم در تمام دورهٔ زندگانی خود برای راهبان مسافر خوراك تهیه کنم ، خداوندگارا ممکن است زنان راهبه با بدن لخت در رود « آسیراواتی ـ ۱ » همانجا کـه روسپی ها استحمام میکنند شست و شو نمایند ، زنان روسپی خواهران مقدس را مسخره کرده بآنها چنین میگویند :« چه اندیشهٔ باعث شده‌است که در بحبوحهٔ جوانی زندگی تقوی شعار اختیار کنند ؛ آیا بهتر نیست که در این دورهٔ نشاط وکامرای بخوشگذرانی بپردازید ؟ و هنگام پیری را برای ترك دنیا و زندگی مقدس بگذارید ؟ وبدین ترتیب معنای هر دو زندگی حال وآینده را درك خواهید کرد .»

خداوندگارا ؛ خواهـران دینی از این مسخرگی و سر زنش زنان روسپی مضطرب‌میشوند ، برهنگی برای زنان بد و شرم آور است ، ادلهٔ درخواستهای من اینها است واز اینجهت میل‌دارم در تمام دورهٔ زندگانی لباس حمام برای جامعهٔ راهبان زن تهیه کنم

(بودا) فرمود بسیار خوب (ویزاخا) ؛ آنچه آرزوداری پسندیده‌است و چون نتیجهٔ که از موافقت بادرخواستهای هشت‌گانهٔ خود از وجود کامل بیطلبی چنین است که گفتی با تو موافقت میکنم .»

سپس وجود مقدس (بودا) (ویـزاخا) ؛ مادر « میگارا ـ ۲» را

MIGARA «۲» ACIRAVATI «۱»

با بیانات زیر تمجید کرد:

خسانمیکه شاگرد وجود مقدس وکامل (بـودا) است وخود منبع فضائل اخلاقی است بدون اینکه مترصد پاداش آسمانی باشد احسان میکند ، از رنج مردم میکاهد ، جز نیکی رساندن فکری ندارد ، خوراك وآب با رضای خاطر و از روی سخاوت طبع میان نیازمندان تقسیم میکند ، سهم خـود را از نیکبختی واز زندگی سعادتمندانه دریافت مینماید ، در راه بـاریك و طریق نورانی افتخار وشرافتمندی گام برمیدارد • این خانم در حالیکه از رنج فارغ واز خرسندی وخوشبختی بهره‌منداست ، درآن بالا ؛ دراقلیم فرخندهٔ آسمانها بروزگاران دراز پاداش کارهای نیك خودرا مییابد

اینگونه بوده است حال (ویزاخا) ، وچنین بوده‌اند جامعهٔ مقدس و نیکوکار زنان راهبه ، همه همتی عالی و پاك و ارادتی خلل نـاپذیر داشته‌اند ؛ والبته لازم بود ازآنها سخن بمیان آوریم زیـرا چون خواستیم فعالیت اشخاصی راکه جامعهٔ راهبان بودائی را درآغاز بوجود آورده و تقویت کرده‌اند مورد نظر قرار دهیم ناچار شایسته نبود درموضوع این زنان سکوت اختیار کنیم

دشمنان (بودا)

شـاگردان ودوستان(بودا) را شناختیم ؛ اکنون باید دانست دشمنان او چه کسانی بوده‌اند ؛ وضمناً این نکته را باید مورد تـوجه قرار داد چه مجاهداتی برای پیشرفت وکیش وآئین جدید بودائی بکار رفته است

بموجب آنچه درکتب بودائی مسطور است ، زندگانی بودا ازآغاز تا انجام سیرپیروزمندانهٔ درازی بوده است ، هرجا (بودا) قـدم میگذاشت سیل مردم هجوم آورده پیرامون اورا میگرفتند وطبعاً سایر رهبران روحی مسروك میگردیدند : « هنگامیکه (بودا) صدای شیرآسای خودرا بلندمیکند دیگران خاموش میشوند ، هر کس سخن اورا میشنود تغییر کیش میدهد وبآئین او می پیوندد »

هرچند این مطلب بالارا نمیتوان تمام حقیقت دانست ولی لااقل از روی آن میتوان تا اندازهٔ واقع را دریافت

آئین برهمنی - باید دانست که وضع (بودا) مانند سایر مصلحین نبوده است زیرا در برابر خود بانیروئی قادر ومتمرکز شایستهٔ و مقاومت

مصادف نشده است (چنانکه معمولا در موارد مشابه هرعقیدهٔ رائج قبلی با عقیدهٔ نوینی که میخواسته است جایگزین آن شود بمبارزه برمیخیزد)

معمولا کیش بودائی را مخالف و مقابل آئین برهمنی میشمارند؛ مانند اصلاح کلیسا بوسیلهٔ لوتر که مبارز و مخالف دستگاه پاپ محسوب میشود ولی در این مقایسه ممکن است انسان دچار اشتباه شود زیرا نمیتوان کلیسای برهمنی را مورد حمله و مخالف (بودا) دانست، ونشاید متعقدشد که کیش قدیم برهمنی هم بنوبهٔ خود در صدد مقاومت برآمده وبامقررات و سازمان نهضت جدید بمخالفت برخاسته است

در زمان (بودا) ودر جاهائیکه وجود او مؤثر واقع شده حکومت معنوی برهمنی برنفوس مردم وطرز زندگی آنها مسلط نبوده است؛ در کشورها ونواحی شرقی هند این نهضت جدید دینی آزادانه توسعه یافت وبشعبه‌هائی تقسیم گردید، البته آئین‌ها وطریقه‌های دیگری درهمان نواحی موجود بوده‌است: بعضی ازآنها باآئین جدیدحسن تفاهم داشته وبرخی باآن بمخالفت پرداخته‌است؛ بدیهی است که نمایندگان (وداها) وکیش برهمنی درمیان آنها وجود داشته؛ ولی از سایرین نیرومندتر و مؤثرتر نبوده اند زیرا سازمانی مقتدر وتوانا وکلیسا ومعبد رسمی نداشته‌اند

درنواحی شرقی که کیش بودائی درآغاز پیدایش توسعه‌یافت، برهمن ها یارانی نداشته وکمک های مادی بآنها نمیرسیده ومحترم بودن آنها اساساً مورد بحث وگفتگو بوده است؛ ار برهمن بزرک که بعنوان عامل رسمی پادشاه بزوروپول مردم را گرفته‌وسپس با شاه هم‌تقلب میکرده‌است تاکشیش های پست‌ترکه در موقع دعوت در مهمانی ها بدون رعایت هیچگونه تناسب برخوان میزبان‌ها حاضر و حرکات ناهنجاری میکرده‌اند همگی از لحاظ شخصیت ورفتار در مورد انتقاد قرار داشته؛ و مردم آزادانه و بدون هیچگونه زحمتی دربارهٔ آنها اظهار عقیده میکرده‌اند؛ و درنظرمردم ازدیرزماتی ارزش و احترام زاهد و راهب کمتر از برهمن نبوده است، کتب (ودا) نیز که باحروف برجسته شان وشرافت برهمن ها را ثبت کرده نمیتوانسته است وسیلهٔ مؤثری برای قدرت و وجههٔ عمومی آنها باشد بعلاوه مگر کسی ازمیان مردم میتوانسته است زیاد بکتب (ودا) یعنی بفرضیهٔ مبهم (قربانی) که خیلی بزحمت قابل فهم بوده‌و بسرودهای دینی که از (قربانی) نیز نامفهوم‌تر است و خلاصه برساله‌های مربوط بادبیات وصرف ونحو قدیم بپردازد؟ اعمال برهمن‌ها یعنی شغل رمالی و غیب گوئی؛ اصل (قربانی) و

تصورمسألهٔ پرتشریفات(گناه) و (عفو) که پردهٔ برروی حرص‌وآز بی‌نهایت آنها بوده روان مردم روشن‌فکر و بااراده‌را ازآن روحانیان نا ستوده دور میساخته است

بنا بر آنچه ذکر شدکیش برهمنی برای (بودا) دشمنی شایستهٔ اهمیت وشکست ناپذیر نبوده است: البته ممکن است (بودا) در مسافرتها ودر مسیر خود با برهمنهای مشهوری مصادف شده وموقعیت محلی آنها برای او موانعی ایجاکرده باشد ولی درمقابل این موضوع صدها برهمن جزء شاگردان وپیروان اوبوده‌اندوخلاصه دراین زمینه مبارزه های مهمی پیش نیامده است

برهمن‌ها سلاح عادی را فاقد بوده‌اندو در جنك با اسلحهٔ معنوی نیز شکست آنها قطعی بوده است

انتقاداصل(قربانی)

(بودا) مسئلهٔ قربانی‌را اصلی بدون اعتبار تشخیص میداده (وعلم) بنوشته‌های (ودا) را حماقت بلکه فریب شرم آوری میدانسته و از آنها با لحن استهزاء و سخریه یاد میکرده است ، غروری‌راکه برهمن بمناسبت شغل ومعلومات خود داشته نیز سفیهانه واحمقانه می‌پنداشته است ؛ زیرا بعقیدهٔ او این دسته مردم مانند ماشین و بدون هیچ فهم وادراك سرودها و جمله‌های شعراء و ادباء وخردمندان‌قدیم را تکرار میکنند ، وبدینجهت خودرا خردمند میدانند ؛ درصورتیکه چنین نیست ؛ ومثل آنها مثل مردی بی‌سروپا یا غلامی اسیر است که در محلی که پادشاه برای ملتزمین‌رکاب خود صحبت میکند جای‌گیرد وعین سخنان اورا نیز بگوید و بدین سبب خودرا پادشاه بداند ، این عقیده راهربرهمنی از استاد خود و استاد او از استاد ها ی پیشین فرا گرفته است بعقیدهٔ (بودا) رشتهٔ پیوستهٔ سخن برهمنان مانند صف‌کوران است ، آنکه جلواست هیچ نمی‌بیند ؛ وسطی‌هم هیچ نمی‌بیند ؛ آخری نیز هیچ نمی‌بیند ؛ پس چون موضوع چنین‌است آیا عقیدهٔ برهمنان پوچ نیست ؟

لذا این عمل برهمنان‌که درحوض آب میروند وازسرما میلرزند و گمان میکنند ازخطاها وکارهای ناپسند بدینوسیله پاك میشوند چه‌حاصلی دارد ؟ واگر پندار آنها درست باشد باید تمام قورباغه‌ها وخرچنك ها

بآسمان صعود کنند . ومارهای آبی وخوکهای دریائی و سایرحیواناتی که در آب زندگی میکنند باید بملکوت آسمانها واصل شده باشند ؛ بعلاوه اگرآب بتواند کارهای بدرا بشوید اعمال نیک‌را نیز زایل میسازد ؛ آنچه برای برهمن‌ها لازم است اینستکه اعمالیراکه میخواهند آثار آنهارا باآب بشویند وزائل کنند مرتکب نشده وسپس از روی نادانی وحماقت بدن خودرا در معرض سرما قرار ندهند

قدر و قیمتی راکه جامعه قدیم راهبان وحتی شخص (بودا) برای آئین (ودا) ومراسم تقدیمی‌وقربانی به‌پیشگاه‌خدایان ، قائل بوده‌است بخوبی میدانیم ، این موضوع از مکالمهٔ (بودا) با یکی از برهمن‌های مشهور که‌ازوی علائم ومشخصات (هدیه وتقدیمی خوب)را پرسیده‌بود بوضوح معلوم‌میگردد این مکالمه غیر از موضوع بالا مطلب دیگری را نیز برما آشکارا میکند وآن اینستکه بودائی‌ها میخواسته اند مطالب واصول مذهب برهمنی را مورد دقت قرار داده و آنرا از لحاظ معنوی و روحانی تفسیر و وتأویل کنند

(بودا) سرگذشت یکی از پادشاهان مقتدر و خوشبخت گذشته را بشرح زیر بیان میکند :

پادشاه پس ازآنکه‌بفتح‌های بزرك نائل شد وروی زمین را مسخر نمود تصمیم‌گرفت هدیهٔ مهمی بخدایان تقدیم دارد و برای این منظور کشیش مخصوص خودرا احضار نمود و با او مطلب را در میان نهاد و راهنمائی اوراخواست ، کشیش بوی‌گفت پیش از تقدیم هدیه بایدآرامش وآسایش وامنیت را در قلمرو فرمانروائی خود مستقر سازی ؛ بنا بر این پادشاه پس از علاج تمام دردها و برطرف کردن سختی‌های کشور خودبرای تقدیم هدیه بخدایان‌همت گماشت ، ولی برای پیشکش کردن هیچ موجودجانداری را بیجان نساخت ؛ نه‌گاو قربانی کرد و نه گوسفند ، نه درختی‌را افکند ونه چمنی را درو کرد ؛ نوکران او برای انجام مراسم تقدیمی کار کردند ولی نه بافشار دنبال مقصود رفتند و نه اشك ریختند ونه از ترس چوب مراقب خودکوشش نمودند ، هرکس باکمال میل همکاری کرد ودر هرگونه تصمیمی آزاد بود ، هدیهٔ تقدیمی عبارت بود ازمقداری شیر وروغن وعسل؛ وبدین ترتیب تقدیمی پادشاه بآنجاکه باید برسد و بحساب آید رسید

پس از ذکر این مطالب باز (بودا) بسخن ادامه داده چنین گفت :

باوجودیکه تقدیمی پادشاه پسندیده بود من هدیهٔ عالیتر وآسانتر وآمیخته با تقدس و تبرکی میشناسم ؛ وآن عبارت است از اینکه صدقاتی میان راهبان مقدس تقسیم کنید و برای (بودا) وجامعهٔ راهبان محل سکونت بسازید باز یکنوع فداکاری برتری میشناسم وآن اینستکه اشخاصی بادلی آکنده‌ازایمان، (بودا) وآئین و جامعهٔ راهبانش را بپذیرند واز سالوس ودروغ نجات یابند ، باز هم فداکاری و تقدیمی عالیتری میشناسم و آن اینستکه چون کسی درسلك راهبان در آید از رنج و شادی هر دو بیخبر وغرق اندیشهٔ مقدس گردد. ولی عالیترین فداکاریهائیکه انسان ممکن‌است بنماید و هدیه‌هائی که بدهد و بالاترین مقامی که بدان برسد اینستکه بمقام (نجات) واصل گردد واین موضوع را از روی یقین وبا ایمان کامل اظهار نماید : « من دیگر باین دنیا باز نخواهم گشت . » این است آخرین مرحلهٔ فداکاری .

چون (بودا) این سخنانرا بپایان رساند ، گفتارش در روان برهمن تأثیر کرد و موجب ایمان گردید و لذا فریاد کرد وگفت : « من در برابر (بودا) ؛ آئین و جامعهٔ راهبانش سرتسلیم فرود میآورم » این برهمن ، میخواست قربانی بزرگی بکند و برای این کار صدها حیوان مهیا داشته‌بود ولی پس از تسلیم (ببودا) خود چنین گفت : « من این حیوانات را آزاد میکنم تا بهرسو میل دارند رهسپار شوند ولی آرزومندم علف تازهٔ برای خوراك وآب خنکی برای آشامیدن نصیب آنها گردد وبادی بوزد تا آنها را خنك سازد . »

نگارنده اکنون در مقام تفسیر اندیشه‌هائی که بیان گردید نمیباشد و تنها نتیجهٔ که ازآنها مقصود است روشن شدن وضع بودائیها در برابر آئین قدیم برهمنی است

آیا برهمن‌ها چگونه از خود دفاع میکرده‌اند ؟ وچگونه با عقیدهٔ جدید بمبارزه میپرداخته اند ؟ راجع باین موضوع هیچگونه اطلاع‌صحیح و قطعی در دست نیست ، در میان آخرین متون ادبیات (ودائی) قسمت (مترایانیااوپنی‌شاد ـ ۱) از سایر نوشته‌های (ودائی) باین مبارزات نزدیکتر است ولی باز اطلاعات مستقیم و محسوسی از پیدایش جامعهٔ بودائیها وسایر فرقه‌های زهاد ازآن بدست نمیآید در این کتاب‌ار وجود

MAITRAYANIYA OUPANISHAD «۱»

اشخاصیکه مذهبشان رسمیت نداشته و قانونی نبوده است شکایت میشود ؛ اشخاصی را مورد ملامت قرار میدهد که« پیوسته راضی وخرسندند و در راهها و جاده ها گدائی میکنند» ، وهمچنین از زاهدانی گله میشود که بتحصیل علوم اشتغال میورزند درصورتیکه سابقاً از پیرامونیان پادشاهان و رقاصان وبازیگران آنها بوده اند ولی از روی ریا کاری لباس زرد زاهدان برتن وگوشواره در گوش‌های خود کرده‌اند ، همچنین در این کتاب نام مردمی برده میشود که سخنران و ناطق بوده و در راهها با پیروان کیش برهمنی نزدیك گردیده ؛ با مغالطه واستعاره و تمثیل بگفتگو میپردازند ، وباز ازگمراه کنندگان دیگری (دزدان مسلمی که راه‌آسمان بروی آنها بسته است) صحبت میشود

البته ممکن است بودائی‌ها جزء این اشخاص ودرضمن این دسته ها معرفی شده باشند ولی این موضوع را نمیتوان اثبات کرد

اگر بفرض بتوانیم این قسمت ازآثار (ودا) یعنی (اوپنی‌شاد) را نشانهٔ سطح فکرو معرفت نمایندگان آئین برهمنی بدانیم (بدیهی است این موضوع را باید با قید احتیاط تلقی کرد) ، ناچار تمام‌آنچه در این‌کانون اسرار و مبهمات باورنکردنی میتوان یافت نظریهٔ زیر را تأیید میکند :

« در مبارزهٔ آئین برهمنی وبودائی ازآغاز تفوق اخلاقی و در عین حال زحجان و مزیت زندگی خارجی ازآن پیروان (بودا) بوده‌است»

روابط بودا باسایر

فرقه های رهبانی

مخالفان (بودا) منحصر بنمایندگان کیش قدیم برهمنی نبوده‌است بلکه رؤسای فرقه های مختلف زاهدان و جامعه‌های راهبان در رقابت و مخالفت با او جدی تر و مهمتر بوده‌اند ؛ بسیاری ازاین جوامع ازلحاظ فکر واندیشه (ببودا) و پیروانش شباهت داشته‌اند ، بطوریکه مثلا چون انسان کتب مقدسهٔ (جائینا) را بخواند تصور میکند مربوط ببودائیهااست آیا روابط این فرقه ها باهم چگونه بوده است ؟ در این موضوع نمیتوان بامعرفت و یقین کامل اظهار عقیده نمود ؛ ولی تصور نمیرود که میان آنها صمیمیت کامل حکمفرما بوده‌است اما مردم هر صومعه با صومعهٔ دیگر

بطوز عادی دید و بازدید میکرده بـا یکدیگر بتعارف میپرداخته و راجع بمسائل مذهبی باآرامی و ملایمت گفتگو میکرده‌اند واین ظاهر ملایم و دوستانه مانع نمیشده است که درهنگام حمایت از شخص مؤثری همه گونه مخالفتی با یکدیگر بنمایند و ازهر تحریکی برضد هم کوتاهی نکنند تا آنجاکه یکی از پادشاهان موسوم بـه (آسکا ـ ۱) مجبور شد در فرمانیکه صادر کرد و قانونی که‌اعلام داشت خاطر فرقه‌های دینی را بنکتهٔ زیر معطوف دارد : « هرفرقهٔ بخواهد در اثر بسط عقیدهٔخود وتمجید ازآن بعقائد فرقه‌های دیگر لطمه وارد سازد طبعـاً بعقیدهٔ خود نیز زیـان رسانده است »

آیا در اینخصوص رفتار (بودا) وشاگردانش چگونه بوده‌است ؟

آیا هیچگونـه ایـرادی بآنها وارد نیست و نمیتوان آنهـا را ملامت کرد ؟

این مطلبی است که درست ازآن اطلاع نداریم ، ولی‌آنچه مسلم است ادبیات قدیم کیش بودائی همواره آنگونه نیست که بیهوده بودن‌قانون (آسکا) را برساند

بودائیها همواره‌امورمتشابه‌و همنوع و اصول ونظریه های دینی را طبقه‌بندی‌مینموده و با اعداد‌معین‌مرتب میساخته انـد ، مثلا اگر(دکاد ـ ۲)را در نظر بگیریم ؛ تصویری از (نـا پرهیزکاری وبی تقوائی راهبان فـرقهٔ (جائینا) در تحت ده عنوان بشرح زیـر خواهیم یافت: ایمان ندارنـد ، اخلاق ندارند ، حیا ندارند ، ازگناه باك ندارند ••• وغیره ولی جـای تعجب است که درضمن شمردن یکی از معایب ده‌گانهٔ این‌طایفه بودائیها آنها را اینگونه ملامت میکنند :« عـادت دارند دیگرانرا رسوا و مفتضح سازنـد »

در میان تمام مخالفان و رقیبان (بودا) (ماکهالی گزالا ـ۳) که باصل جبر درعالم قائل بوده است بیش از همـه مورد مـلامت و سرزنش بودائیهاواقع شده است ، مدارك و منابع مربوطه بفرقهٔ (جائینا) این‌شخص را یکی از پیروان بی‌وفای (ناتاپوتا) ذکر میکند که در هنگـام جوانی در اثر بیماری و دیوانگی از پای در آمده‌است ، و در قسمتی از تعلیمات

DECADES «۲» ACOKA «۱»

MAKKHALI - GOSALA «۳»

(بودا) از او چنین یاد شده است : « شاگردان من همچنانکه لباس های موئی از تمام لباسها بدتراست زیرا درفصل گرما گرم و بعلاوه بویش نامطبوع رنگش تیره و خشن است درمیان طریقه‌های زهاد و برهمن ها طریقهٔ (ماکهالی) از همه بدتراست »

انتقاد ریاضت

(بودا) مخصوصاً در یکموضوع با حریفان خود بهیچوجه موافق نبود ؛ آنها راه ریاضت را راه نجات میدانستند در صورتیکه وی با آن کاملا مخالف بود ، در پیش بموجب روایت داستانها شرح جستجوها و سیر وسلوك (استاد) را درجوانی ذکر کردیم وخاطر نشان ساختیم که‌چگونه‌زهد وریاضت را تا آخرین مرحله‌تعقیب کرد و بتجربه بیحاصل بودن آنرا دریافت ومعتقد شد آنچه روح را از اندیشه‌های پست زمینی پاك و منزه میکند روزه‌وریاضت بدنی‌وامساك ازخوردن حیوانی نیست ؛ بلکه عبارتست از کار درونی‌روح؛ وبرای‌آن پیش از هرچیز باید برای تحصیل معرفت کوشید و خود را برای این کوشش نیرومند ساخت و این‌حالت‌گرچه ازروش‌تن‌پروری و خوش خوری دور است ولی از زهد و ریاضت و امساك در خوراك دورتر است؛ در خطابهٔ (بنارس) که بموجب داستانها طرح برنامهٔ کار (بودا) است مخالفت او بازهد خشك و انحراف زیاد از زندگی عادی مشهود است ، بعقیدهٔ (بودا) راه‌نجات؛ ازلذات جسمانی واز زهدو ریاضت هردو دور و بیگانه است زیرا این هردوکار بیهوده وناشایسته است ؛

در یکی از نوشته های بودائی زندگی واقعی دینی را بیك چنك (بربط) تشبیه کرده‌اند،بدیهی است برای اینکه از این‌ساز صدای مطلوب و پسندیده‌شنیده شودباید سیم‌هاوزه‌هابانداز‌هٔ معینی کشیده شودهریك ازسیم‌ها نبایدزیادمحکم و یاکاملا آزاد باشد.

(بودا) به پیروانش توصیه کرده است که تعادل نیروها ونظام‌درونی را هدف قرار دهند ، همین افکار باعث مخالفت هائی با جامعهٔ راهبان بودائی گردید ، وعدهٔ آنها را متهم بتمایل بلذات و خوشیهای زندگی کرده‌اند ، فرقهٔ (جائینا) در موردی زندگی با ناز و نعمت بودائیهارابشرح زیر بیان میکنند :

« شب بربسترنرم‌خوابیدن ؛ بامداد کاسهٔ پر از خوراك تناول کردن

ظهر خوردن وشب نیز دوباره آشامیدن، وسپس با دهانی پر از شیرینی خوابیدن و در پایان در نتیجهٔ این زندگی بنجات رسیدن • این است آنچه که پسر (ساکیاها) گمان کرده است» ، اساس وآئین فرقه بودائی و آثار حقیقت و راستی که از گفته هـای متون (وینایا ـ۱) مشهود است ، گفتگوها و سخنان دشمنان بودائیها را روشن وارزش و قیمت آنها را مشخص میسازد وخلاصه آنکه در عدهٔ از افراد جامعهٔ راهبان نقاط ضعف ونقصانهائی دیده میشده است ولی باید نسبت بجامعهٔ راهبان بطور کلی قضاوت کرد واگر بفرض معتقد شویم که (بودا) همان حکومت مطلقهٔ روحانی هندوها ورهبانیت برهمنان را باسازمانی که خود داده تعقیب نموده ؛ و از حدود مقررات اساسی آنها تجاوزی نمیخواسته است ؛ باید ضمناً اعتراف کنیم تـا آنجا که شرایط موجود مساعدت داشته ؛ وامکان پذیر بوده است پایه واساس اخلاق صحیحی را بنا نهاده است،وقدر وقیمت عالی ونتیجهٔ که ازمجموع کاراو باید مورد نظر قرار داد همین اخلاق عالی وصحیح است ؛ انصافاً بـاید اعتراف کرد که وی بیش از همکاران و حریفان معاصرخود پردههـائیکه برروی اساس اخلاق کشیده شده بود پاره نمود و حقیقت آنرا واضحتر و روشن تر از همهٔ آنها دید ؛ وهستهٔ مرکزی ونقطهٔ اصلی را یافت وزوائد را دور افکند ؛ واین موهبت را بشاگردان خود نیز ارزانی داشت ، آئین او برآئین معاصران وحریفانش تا قرنها بعد از آنها برتری محسوس داشته است ممکن است گفته شود این برتری در اثر اتفاق وتصادف بوده است اما شاید اگر حجاب ظلمت که چهرهٔ آن قرون را مستور داشته است برطرف گردد وروشنی جای تیرگی را فرا گیرد معلوم شود این امر کـه نتیجهٔ تصـادف انگاشته شده معلول قطعی یك علت درونی بوده است

آموزش بودا

وظیفهٔ که نگارنده در موضوع تشریح آئین (بودا) و شرح زندگی او بعهده گرفته هنوز پایان نیافته است ، زیرا بدیهی است که بایـد از سخنان (بودا) و تعلیمات او نیز گفتگوئی بمیان آیـد ، در این صفحات تنها بظاهر سخنان او قناعت میشود وحقیقت و معنای آنها بقسمتهای دیگر این کتاب محول میگردد

VINAYA «۱»

تمام کار وکوشش (بودا) باگفتار انجام میشده زیرا او هیچ ننوشته است، ظاهراً درآن روزگاران نوشتن را تنها بـرای پیغام و یـادداشت و واعلامیه بکارمیبرده ولیدر موضوعمطالب کتاب بآموختن وازحفظفرا گرفتن آنها قناعت میورزیده‌اند، درعالم مسیحیت بطوریکه‌معروف استحواریون مطالبی را بعنوان مکتوب نوشته وبرای جامعه ها وفرقه‌های اولیمسیحی میفرستاده‌اند ، این مکاتیب تاریخ این اجتماعات و روحیهٔ نوین آنهـا را بخوبی روشن میسازد ، امـا در تـاریخ و ادبیات بـودائی چنین اسنـادی وجود ندارد

زبان بودا

(بودا) بزبان سانسکریت گفتگو نمیکرده ، بلکه مانند تمام‌پیراموینان خود بازبان مردم هند شرقی صحبت میداشته است ، از روی نوشته‌ها و مقایسهٔ آنها بـازبان (سیلانی) درست میتوان طرز مکالمهٔ اورا شناخت ، این زبان شیرین و ملایم طبع ونوازندهٔ سامعه بوده‌استوبازبانسانسکریت همان امتیازات اصلی را داردکـه میان زبان ایتالیائیولاتینی موجود است و بعضی حروف صدادار در هنگام ترکیب ادغام‌گردیده و خوانده نمیشود و آخـر بعضی کلمات را نیز تلفظ نمیکنند ؛ مثلا بجای (مـوکتس ـ ۱) (موته ـ ۲) وبجای (ویایوت ـ۳) (ویجو ـ ٤) میگو یند چنانکه در زبان ایتالیائی بجای (فاکتی ـ ٥) (فاتی ـ ٦) و بجـای (آمات ـ۷) (آما ـ ۸) تلفظ میکنند ، رابطهٔ جمله‌ها ساده وکم بوده‌است تا بتوان در اثر تغییر بیـان وچند نوع تعبیر برای یك معنی مکالمه را ظریف وزیبا نمود

آئین نجات درآغاز بـا این زبان بیان شده است ولی جامعهٔ مذهبی قدیمی برای طرز مکالمه وزبان هیچگونه اهمیتی قائـل نبوده و سخنان (بودا) درآن دوران بهیچ زبانی ترجمه نشده است

بموجب آنچه در داستان ها مسطور است (بودا) بـه پیروان خود چنین توصیه کرده است : « شاگردان من ؛ هرکس باید سخنان (بودا) را بزبان مخصوص خود فراگیرد »

«۱» MOUKTAS یعنی آزاد «۲» MOUTTE
«۳» VIAYOUT یعنی روشنی و برق «٤» VIJJOU
«٥» FACTI «٦» FATI . «۷» AMAT «۸» AMA

خطابه ها و خواص تعلیماتی آنها

هنگامیکه انسان تعلیماتیرا که کتب مقدسه (بیودا) نسبت میدهد میخواند ، طبعاً این سؤال بخاطر او میآید : آیا ممکن است (بودا) در خطابه‌های خود تا این اندازه صنعت بکار برده و دقت کرده باشد که با این شکل مخصوص سخن گوید ؟ آیا این رشته افکار واندیشه های منظم راکه درظرافت آنها بیش ازصراحت ووضوحشان سعی شده شخص (بودا) بهمین ترتیب اداکرده است واینهمه تکرارازبان اواست ؟

طبع انسان مایل است که در این دور نمای روزگار نخستین جز اشتیاق وهیجان وبحران جوانی درقلب استاد و شاگردان چیزی نبیند وهر گونه صنعت وساخت وپرداخت و تناقض را ازآن دور میداند

طبیعی است اگربخواهیم ازآموزش (بودا) وارشاد وتبلیغ اوآگاهی یابیم بجای آنکه خودرا بداستان جامعهٔ راهبان بودائی محدود سازیم باید از منبع دیگری نیز که باآن آشنا هستیم (یعنی کیفیت تعلیمات مسیح)استفاده نمائیم : سادگی اصول و قوانین ؛ طبیعی بودن طرز بیان، رسا بودن معانی‌و این قبیل خواص است که طبعا انسان از بیان طریقهٔ (بودا) طالب است وتا آن هنگام‌که هیجان وحرارت دورهٔ نخستین باقی است وجود اینگونه خواص‌طبیعی است

با اطمینان کامل میتوان خاطر نشان ساخت‌که ملاحظات مذکور شایستهٔ دقت است ، ولی بااین وصف قبل از اعتماد باینگونه مطالب انتقاد تاریخی باید بادقت واحتیاط در مبدء و اصل آنها بتحقیق بپردازد

نباید فراموش‌کرد که از لحاظ افکار وعواطف میان مسیحی‌های اولی وبودائیهای نخستین فرقهای‌اساسی موجودبوده است وممکن‌نیست‌این فرقها در راه ورسم تبلیغ دینی‌آنها بی‌اثر باشد

در نظر مسیحی‌ها مافوق عاطفه واحساس خالص طبیعی وبرتراز سادگی قلب و ایمان ؛ هیچ عاملی وجود نداشته است این دسته مردم اطفالی بوده‌اندکه پدرآسمانی نعمت وسعادت‌رابدانها ارزانی داشته است بنا براین باید دانست چه چیز تارهای وجود آنها را مرتعش ساخته و باهتزاز آورده‌است ؟

در این‌قبیل‌مردم یك‌کلام ساده وکوتاه‌که از روح پاکی بیرون

آید بیش از بیان منطقی یکدستگاه فلسفی تأثیر خواهد داشت

اما (بودا) در دنیای دیگری میزیسته ، وبا مطالب نوع دیگری روبرو شده و ازجهت دیگری اموررا مورد توجه قرار داده‌است ، نجات و هلاکت را وابستهٔ دانائی و نادانی میدانسته است ؛ آخرین ریشهٔ هربدی در نظر او نادانی ؛ وتنها نیروئی که بتواند ریشهٔ بدی را بر کند معرفت بوده است • پس مسألهٔ نجات بیش از هرچیز مربوط بمسألهٔ معرفت‌است و تعلیم راه نجات جز بیان این دانش و معرفت یعنی توضیح یکرشته‌حقایق و جمله‌های معلوم و اطلاعات چیزی نمیباشد

بنابراین بعنوان تشبیه (بودا) و مسیح نباید از حقیقت دور افتاده و مطالب و اصولی که اساساً برای هندوستان بوجود نیامده است بدان نسبت دهیم ، وتوسعه وبسط فکر واندیشهٔ هندو راکه اساس مطلب است باشادی وخرمی وآرامش قلب اشتباه کنیم ، مانباید (بودا) را در عالم‌خیال مانند یکی از طبایع متحرك بعامل درونی وقلبی که کشف و شهود را اساس‌کار دانسته و دانش را پوچ میشمارد بدانیم ؛ زیرا فکراو ازتوسعه و بسط نظریات ما بعدالطبیعه و از تعمق در فلسفه وطبقه‌بندی و طراحی که باروحیهٔ هندیها آمیخته‌است برخوردار بوده است واز این لحاظ بمتکلمین مسیحی مانند (اوریژن ــ ۱) نزدیکتراست تابمؤسس کیش مسیح ، داستانهای مربوط ، طریقه‌های مختلف سخنگوئی (بودا) را شرح میدهد اما اهمیت خطابه های اورا بیشتر ازلحاظ اطلاعات مهم و معرفت و دانش میداند ، ضرب‌المثل ها ، افسانه‌ها واندرزهارا امور فرعی ویاصرفاً از قبیل زینت‌و آرایش کلام می پندارد

ادبیات (ودائی) سبك تشریفاتی راکه‌از روزگار پیش‌درخطابه‌های مذهبی معمول‌بوده‌است بخوبی تشریح میکند ؛ مدتها پیش ازتولد (بودا) در مدارس برهمنان و در جایگاههای قربانی سبکی مخصوص درخطابه بکارمیرفته‌است ومردم بسخنانی که برای بیان مطالب‌مقدس‌استعمال‌میشده‌است بعنوان آلت ووسیلهٔ میمون ومجلای مینگریسته اند ، در این خطابه های مذهبی جمله‌ها بطرزی با شکوه و طریقی خاص بیکدیگر می پیوسته و دیری نکشیده است که همین صورت‌ظاهر سنگینی و وقاری برای معانی محسوب شده است ، وضع ظاهری خطیب و واعظ هم مورد نظر بوده و

ORIGENE «۱»

بی‌اهمیت تلقی نمیشده وقفه‌ها وحرکات او برطبق تشریفات معین ومعلومی بوده است ؛ عادت حوزه‌های برهمنی مدتها پیش از(بودا) براین‌سیره‌جاری و شیوهٔ جامعهٔ راهبان بودائی تاآن زمان که کتب مقدس نشان میدهد همین‌گونه بوده است • در اینصورت آیامیتوان تصور کرد که شخص(بودا) و پیرامونیانش که میان این‌دو دوره میزیسته‌این احساسات را نداشته‌اند ؟ ممکن است اطلاعاتیکه درکتب مقدسه راجع بسخنرانی‌های مؤثر و خطابه های ایراد شده مذکور است با آنچه ماخود نسبت‌بآنها میاندیشیم (از لحاظ ظاهر وآهنك صداوحرکات) فرق داشته باشد ؛ اماآنچه مسلم استهمواره برای بیان تمایلات و احساسات مختلف باید عبارات و جمله‌های متفاوت استعمال نمود • وچگونه میتوان طریق وسبك سخنرانی (بودا) را باشکوه ووقار مخصوص بخود ؛ بنمونهٔ خطابه‌هائی که در داستانها منقول است کمتر شبیه دانست تا بآنچه ما بااحساس طبیعی‌خود بجای آنها می پنداریم

درسخنرانیهای (بودا) برحسب ادوار مختلف هیچگونه نهضتی دیده نمیشود ؛ همه یکنواخت و همانند است ، تاریکی وروشنی ؛ ابهام‌وصراحت آنهایکسان است، درهمه آنهاانعکاسی‌ازجهان ؛ (همان جهان‌توصیف شدهٔ که درآن همه چیز برای نابود شدن بوجود میآید ، و باسیر یکنواخت و رنج‌خیزی‌پیوسته درحرکت است ، ودر زیر پرده‌های ظاهری آن‌پرتگاههای ساکن وبیحرکت (نیروانا) قرار دارد) همانگونه که جامعهٔ راهبان آنرا می‌پنداشته اند دیده میشود • دراینگونه ارشاد هیچگونه هدف و مقصود وکوشش متکی بعواطف واحساسات، وکلمات مهیج که‌قلب دونفررابیکدیگر نزدیك کند نمیتوان یافت ؛ تحریك وفشاری برای جلب گروندگان‌واظهار تنفر و مخالفتی نسبت بمردم غیر معتقد دیده نمیشود

در این خطابه‌ها هرکلمه وهرجمله ،ملایمت وتناسب پهلوی کلمات‌و جمله‌های دیگر قراردارد ؛ واین موضوع که‌جمله‌یاکلمه‌ای مطلبی مهم یا ناچیزرا بیان میکند مورد نظر وتوجه نیست واساساً این مسأله بااهمیت تلقی نمیشود

بعقیدهٔ بودائی‌ها جبر ولزوم ابدی تنها برجهان خدایان وانسانها حکمفرما نیست بلکه برجهان اندیشه‌ها وحقایق معنوی نیز فرمانرواست برای بیان وفهم هرمعنائی طریقی معین ومشخص وجود دارد ؛ وجز آن‌هم راهی موجود نیست ؛ این‌طریق را شخص متفکر ایجاد نمیکند بلکه‌آنرا

کشف مینماید؛ هنرسخنی واکه (بودا) میگوید در دوره های افزون از شمارهٔ جهان بوداهای بیشمار پیشین گفته وبوداهای آینده نیزخواهند گفت ، بنا براین چیزیکه مانند اثر مستقل فکری آزاد باشد وجودندارد حق طبیعی هراندیشه اینستکه درجای خود بطورکامل وبدون اختصار شنیده شود : از اینرو پیروان (بودا) از شنیدن جملههای مکرر وتملق نشئنی اظهار خستگی نمیکرده و هردفعه که جملهای از نوذکرمیشده مورد احترام آنها بوده است

بعقیدهٔ بودائیها بیانهای مکرر هریک برای اندیشهٔ مقدس بمنزلهٔ لباسی بوده است ، اما باید دانست چون این شیوه دوام یافته عدهٔ نیز با آن آغاز مخالفت کردهاند چنانکه در کتب مقدسه درموارد بسیار ازراهبانی که هنگام عرضهٔ داشتن سخنان وخطابههای بودای کامل راجع بامور معنوی ؛ گوش نمیدادهاند شکایت شدهاست ؛ این راهبان تنها خطابههائیرا که صنعت شاعرانه وکلمات زیبا ومسجع درآنها بکاررفته می پسندیدهاند

در واقع همه موفق نمیشدهاند که تعلیمات (بودا) را تا آخر بادقت کامل گوش کنند ومورد توجه قراردهند.

مثلا یکی از حقایق که خلاصهاش اینست :« هرکس بیشتر علاقه داشته باشد زیادتر رنج میبرد » بترتیب زیر تشریح شدهاست :

« کسیکه نود نوع علاقه دارد نود قسم رنج خواهد داشت ؛ کسیکه هشتاد و نه نوع علاقه دارد هشتاد و نه قسم رنج خواهد داشت .....»
این بیان بهمین ترتیب برای سلسلهٔ اعداد مرتباً ادامه پیدا میکند تا باین نتیجه میرسد :« کسیکه یک علاقه دارد یک رنج خواهد داشت وهر کس هیچ علاقه ندارد؛ رنج نمیبرد» ،

بسیاری از تعلیمات (بودا) یعنی اغلب آنها کم و بیش مانند همین حقیقتی که ذکر شد بیان میگردیده است.

یکی از تعلیمات مشهور (بودا) بیان این معنی است که حواس انسان چون باجهانی که درک میکنند میآمیزند رنجهائی که ناشی از نا پایداری موجودات زمینی است مانند اخگری سوزان آنها را فرا میگیرد ؛ درهنگام خواندن خطابهٔ که این حقیقت را توضیح میدهد این گمان انسان قوت میگیرد که در زمان (بودا) فکر آدمی هنوز قدرت بیان کافی نداشته است کـه جملههای درهم وبرهم مجاور یکدیگر را بصورتی مختصر وواحدی پیوسته

دژآورد ، لغات وکلمات توانا بوده ولی‌حالت ترکیبی آنهاکامل نبوده‌است این مطلب ازسخنان بوداکه‌ذیلا نقل میشود و مقصود ارآنها بیان همان حقیقتی است که در فوق ذکر گردید، واضح میگردد :

در آن‌حال (بودا) بشاگردانش چنین گفت : شا گردان من ، همه چیز مشتعل و سوزانست ؛این مجموعه سوزان چیست ؟ شاگردان من چشم مشتعل وسوزانست ، آنچه دیده میشود در حال سوختن است؛ معرفت بحال آن چه دیده میشود سوزانست ؛تماس با آنچه دیده میشود سوزانست ، احساس وعاطفتی که در اثر تماس باآنچه دیده میشود حاصل میگردد ، (چه‌احساس غم باشد یاشادی وچه هیچکدام ازآنها نباشد)سوزانست ، کدام اخگر وشرارهٔ سبب این سوزندگی است ؟ میل ؛کینه ؛جهالت ؛ تولد ، پیری ؛ مرك ؛ زحمت ها ، شکایت ها ؛ رنج ، غصه ونومیدی علت این سوزندگی است ، این ها است سخنان من ، سامعه سوزانست ، احساس و عاطفتی که در اثر تماس باشنیدنیها حاصل میگردد (چه احساس‌غم باشد یاشادی وچه هیچکدام ازآنها نباشد) سوزانست . کدام اخگر و شرارهٔ سبب این سوزندگی است ؟ میل ، کینه ، جهالت ؛ تولد ، پیری ، مرك ، زحمت‌ها شکایت‌ها ، رنج ، غصه ونومیدی علت این‌سوزندگی است . این ها است سخنان من ؛ شامه سوزانست (در موضوع شامه هم عین جمله‌های بالا تکرار میشود) ذائقه سوزانست ... لامسه سوزانست... فکر و اندیشه درونی سوزانست... در هریك از موارد بدون هیچگونه اختصاری عین جمله‌های مذکور تکرار شده وسپس‌دنبالهٔ صحبت چنین ادامه پیدا کرده‌است

(شاگردان من چون این قسمت‌ها دانسته شد یکنفر خردمندومستمع با اصل ونسبی که طریقه وآئین مرامی‌پذیرد ازچشم متنفر میشود ؛ازآنچه دیدنی است متنفر میشود؛ از معرفت آنچه دیدنی است متنفر میشود ؛ از احساس وعاطفتی که در اثر تماس با دیدنی‌ها حاصل میشود(چه‌احساس غم باشد یاشادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) متنفر میشود . از سامعه متنفر میشود...)

راجع بهریك ازحواس عین جمله‌های بالا تکرارشده و سخن بدین ترتیب خاتمه پیدا کرده است

چون شخص خردمند ازتمام‌آنچه گفته‌شد متنفر گردیداز بندخواهش‌ها وقید تمایل آزاد میگردد وچون‌آزاد شد ورهائی یافت نجات میابد و در

شخص نجات یافته این معرفت ودانش پیدا میشود : « من نجات یافته‌ام ؛ تولد جدیدی برای من نیست ، قدس و پاکی من کامل شده و وظیفه‌ام بسر انجام رسیده‌است ، دیگر بزندگی این دنیا بازگشت نخواهم کرد » این‌است معرفتی که نصیب او میگردد

نمونهٔ چند از داستانهای

تغییر کیش

قسمتی را که راجع بشعله‌های سوزان ذکر شده ، چنانکه معروف است (بودا) برای هزارنفر راهب (اوروولا) بیان کرده است ، این هزارنفر قبل از این سخنرانی تغییر کیش داده وجزء پیروان او محسوب بوده‌اند و بموجب اصطلاح معمولی کتب مقدسه : (احساس دیدن حقیقت بطور وضوح وآشکارا و بدون هیچ خدشه درآنها بیدار شده و دانسته بودند ، که برهرچه قانون تولد حکمفرما است ؛ قانون مرگ و نابودی نیز فرمانروا خواهد بود) اما هنگامیکه میخواسته‌اند برای کسیکه تازه ایمان آورده و عادت بشنیدن سخنرانیهای (بودا) نداشته‌است مسألهٔ رنج ونجات را بیان کنند طرز بیانی بکار میرفته که کتب مقدسه متعرض است و با سبکی که ذکر شد کاملا متفاوت میباشد وبرای اینکه از این قسمت نیز اطلاع حاصل شود ، با اجازهٔ خوانندگان داستان هشتاد هزار پیران دهکده‌های قلمرو پادشاه (مگده) را شرح میدهیم

پادشاه (مگده) پیرمردها را احضار نمود پس ازتشکیل مجلس و صحبت داشتن آنهارا بنزد (بودا) فرستاد تاسخنان اورا ازنزدیك بشنوند

چون پادشاه (مگده) بنام (سنیا -بمبی‌زارا -۱) برای هشتادهزار پیران دهکده‌ها نظامات دنیای محسوس را بیان کرد آنهارا از حضور خویش مرخص نموده چنین گفت : « دوستان من ، نظامات دنیای محسوس‌را برای شما بیان کردم ؛ اکنون نزدفرخنده حال بروید او مطالب مربوط بجهان دیگررا برای شما بیان خواهد فرمود »

آنگاه این مردم بسوی کوه (جیجاکوتا) رهسپار شدند ، درآن‌وقت (ساگاتا -۲) مأمور خدمات شخصی فرخنده حال بود ، آنها نیز بمقر او

SAGATA «۲» SENIYA-BIMBISARA «۱»

رفتند و چون نزد وی رسیدند چنین گفتند : « آقا ما برای دیدار فرخنده‌حال اینجاآمده‌ایم ؛ ما را ازدیدار او بهره‌مند ساز»

(ساگاتا) بدانها گفت :«دوستان من‌صبر کنید تابفرخنده حال‌اطلاع دهم » ؛ آنگاه‌ازبالای پله‌ها و از برابر چشم‌آنها ناپدید شده وحضور فرخنده حال ظاهر گردید وباو چنین‌گفت :« مولای من ، هشتادهزار پیران دهکده ها برای زیارت فرخنده‌حال آمده‌اند اکنون هرچه میفرمائیداطاعت خواهد شد »

(بودا) درپاسخ او فرمود : یك صندلی برای نشستن من در سایهٔ صومعه بگذارید (ساگاتا) گفت :« اطاعت میشود ؛ مولای من » وپس از آنکه بامر فرخنده حال پاسخ داد ؛ یك صندلی همراه برداشت واز حضور او خارج شده و در بالای پله‌ها در برابر چشم هشتادهزار پیران ظاهر گردید ودرسایهٔ صومعه جای استادرا آماده‌ساخت ؛ آنگاه فرخنده حال از صومعه بیرون‌آمد ، وبرروی صندلی که درسایه برای وی مهیا شده بود قرارگرفت ؛ هشتادهزار پیران بطرف اوآمده و چون نزدیك رسیدند سر تعظیم فرودآوردند ونزد وی قراریافتند ؛ درآن هنگام هشتاد هزار پیران تنها به (ساگاتا)توجه داشتند ومتوجه فرخنده‌حال نبودند ؛ او نیز اندیشهٔ آنها را دانست وبه (ساگاتا) چنین فرمود :« ساگاتا ؛ معجزهٔ بزرگی که مافوق نیروی انسانی باشد ازخود ظاهر ساز» ساگاتا گفت : « اطاعت میکنم» ، سپس در فضا بالا رفت ، درقسمتهای بالای جو راه میرفت میایستاد ؛ میخوابید ؛ می‌نشست ؛ دودها و شعله‌ها از وجود خود نشان میداد و خود را نامرئی میساخت ، و چون در قسمتهای فوقانی جو این معجزه را بطرق مختلفی که مافوق نیروی انسان بود نشان‌دادسرخودرادر برابر پاهای فرخنده حال خم نمود چنین‌گفت :« آقا واستاد من حضرت فرخنده حال است ، من شاگرد او هستم‌آقا واستاد من حضرت فرخنده‌حال است ، من شاگرد اوهستم»

آنگاه هشتادهزار پیران دهکده‌ها پیش‌خودچنین‌اندیشیدند :«واقعاچیز عجیبی است ، واقعا حیرت‌آوراست ، اگر شاگرد این اندازه‌نیرومنداست، پس نیروی استاد چقدر است !»وسپس توجه خود را از «ساگاتا» بسوی فرخنده حال منعطف ساختند ، فرخنده حال اندیشهٔ آنها را دانست وباآنها راجع بصدقه ، راستی ودرستی ، آسمانها ، گناهان ، کبر ، ناپاکی‌حرص

افتخار کسانیکه بندهٔ شهوت نیستند • سخن گفت و چون دانست که ارواح آنها آماده گشته و انبساط یافته ؛ وازبند نفس آزاد شده وترقی نموده و باو متوجه شده‌اند ؛ آنچه‌راکه (بوداها) پیش از هرچیز میآموزند (یعنی معنای رنج ، منشاء رنج ، نابود ساختن رنج ؛ راه نابود ساختن رنج ،) برای آنها بیان کرد

اگر یك پارچهٔ پاك و نظیف را که هیچ لکه وناپاکی روی آن نیست در رنگی قرار دهند ، کاملا رنك‌را بخود جذب میکند ؛ بهمین گونه حقیقت در وجود این هشتاد هزار نفرپیران در همان حالیکه درآنجا نشسته بودند جلوه‌گر گردید و بدون هیچ شك وتردیدی دریافتند که :« برآنچه در معرض قانون‌تولد قرار دارد قانون مرك و نابودی نیز حکمفرمااست »

وچون آئین(بودا)رادانستند، و بیان‌اودرآنهاتأثیر کردوآنرا دریافتند و درآن باغور وتعمق متحقق شدند شك و تردیدشان زایل شد و ایمانشان باستاد نقصی نداشت با فرخنده حال چنین بسخن پرداختند :« بزرگوارا ؛ ای مولای بزرگوار ، همانگونه‌که شخص از پا افتاده را دستگیری میکنند یا پرده از روی‌راز پنهان برمیگیرند ، یابگمشدهٔ راه را نشان‌میدهند، یا در تاریکی‌ها مشعل فروزانی را برپامیدارند تا هرکس بیناست بتواند مناظر اشیاء را مشاهده کند ؛ فرخنده حال درضمن خطابه‌های مختلف‌آئین خودرا آموخت ، مولای بزرگوار ، ما در برابر فرخنده حال وآئین‌وجامعهٔ راهبانش تسلیم میشویم و بدانها پناه میبریم وامیدواریم فرخنده‌حال ما را جزء پیروان غیر راهب خود بپذیردو از امروز ببعد درتمام دورهٔ زندگی درپناه او باشیم •» شرح ملاقات پیرمردان را با (بودا) میتوان نمونهٔ از این قبیل برخورد ها وتغییر کیش ها انگاشت : و تقریباً در موارد مشابه درکتب مقدس همین سخنان ذکر شده‌است ، (بودا) درآغاز سخن هیچگاه آنچه را اساس تبلیغ وارشاداواست نمیگفته‌است‌بلکه‌مردم‌را بفضائل مخصوص بزندگی این دنیا ، و بسخاوت‌مندی وراستی ودرستی دراین‌جهان خاکی تشویق می‌نموده ؛ ازآسمانها وپاداش‌هائیکه آنجا برای نیکوکاران‌ذخیره شده گفتگو میکرده‌است ، وهنگامیکه مطمئن میشده‌است شنوندگان‌برای درك اندیشه‌های عمیق‌تر مهیا شده اند تصمیم میگرفته‌است‌که راجع‌بآنچه برحسب اصطلاح کتب مقدسه (بیش ازهرچیز اساس تبلیغات بوداها است) یعنی مبحث رنج ونجات باآنهاگفتگو کند ؛ وهمواره شنوندگانیکه تغییر

کیش میداده‌اند با لحن معین ومخصوصی اظهار خرسندی و حق شناسی میکرده‌اند ودرپایان برادران وخواهران دینی با جملهٔ معینی (یعنی پذیرفتن قسمتهای سه گانه و تثلیث کلیسای بودائی که عبارتست از (بودا) - آئین وجامعهٔ راهبان او) پذیرفتن کیش اورا اظهار مینموده‌اند ؛ دربعضی موارد ولی بسیار بندرت ؛ قصه‌ای عجیب یعنی معجزه ای نیز نقل میشود ولی امری استثنائی و بی اهمیت تلقی میگردد

چون بهریك از انجیل‌های چهارگانه مراجعه کنیم ؛ در هر صفحه آثار دقیق وعمیق نفوذ مسیح را خواهیم یافت ؛ وتسلیت وسلامتی و نجات وآنگونه تقویت روحی ؛ که روح بروح و شخص بشخص می بخشد مشهوداست، آنچه ازجامعهٔ قدیم راهبان بودائی راجع بتأثیر و نفوذ استاد معلوم میشود کاملا باداستان مسیح فرق دارد ؛ نیروی علاقه که تا اعماق وجود هرموجودی را تکان میدهد خیلی کم دیده میشود، فرد انسانی زنده ومشخص کمترمورد بحث است ، هرچیز در پشت پردهٔ طرح ها وجمله ها مخفی است ، شخصی مانند مسیح وجود ندارد که ستمدیدگان وبیچارگان را تسلیت بخشد بلکه هررنج شخصی وخصوصی بارنج عمومی جهان سنجیده ومقایسه میشود تا بدین ترتیب روح آماده گردد وبرفرازرنج ومحنت بال گسترد

محاوره - تمثیل - استنتاج

در بعضی موارد درکیفیت خارجی بیانات (بودا) تغییری دیده میشود بدین معنی که بجای سخنرانی محاوره ومکالمه بکار میرود ، گاهی (بودا) سؤال میکند وگاهی دیگران از او پرسشهائی مینمایند

باید دانست این گفتگوها چگونه انجام میشده است ؟ وظیفهٔ اصلی مؤلفین ونویسندگان کتب مقدسه این بوده‌است که مجالسی که درپیرامون (بودا) یادرمجامع مخصوص تشکیل میشده‌است ومناظروپرده‌های مختلف وقایع کوچك را درست تشریح وتوصیف کنند ؛ ولی آنها وقت خودرا بیهوده تلف نموده وسعی کرده‌اند از انواع سؤالهائی که ممکن بوده است بکار رود صورت دقیقی تنظیم نمایند ومتأسفانه دراین قسمت هم کامیاب نشده‌اند، این نویسندگان هنرمندی ازخود نشان نداده‌اند ومخصوصاً استعداد و قریحهٔ درام نویسی آنها بسیارکم بوده‌است

برحسب ظاهر کتب مقدسه کسانیکه طرف صحبت (بودا) بوده جوابی

جز(بلی)نداشته واگرحریفهای بدخواهی بوده‌اند ساکت وشرمنده‌میمانده‌اند و در صورتیکه‌پیش از گفتگو وبحث تغییر کیش نداده وجزء پیروان(بودا) درنیامده بودند سرانجام باو میگرویده‌اند

ولی بااین وصف در مقابل این اشکال که ظواهر کتب مقدسه حقیقت زنده‌را دربرابر ما مجسم نمیکنند نباید مأیوس‌گردیم ، اگر با دقت‌مطالب منطقی‌محاورات‌را بررسی کنیم ، درموارد متعدد آثار روش بحث و تحقیق مخصوصی را درمی‌یابیم ؛ یعنی‌آثارهمان روش وطریقهٔ را که مردی‌دانشمند برای ملتی خردمندتر از ملت هندو باطرزکاملتری بکار میبرده وتاریخ‌آنرا مطابق حق‌وحقیقت بنام‌بکاربرندهٔ‌آن ، روش استفهامی (سقراط)نامیده‌است

درهند ویونان (بودا)و سقراط هنگام محاوره وبحث یك روش را بسکار میبرده‌اند ، یعنی بوسیلهٔ سؤالهائی مربوط بزندگی عادی وروزانهٔ همگان مطالب واندیشه‌هارا مانندکودك‌نوزادی که از مادر زاده شود از ذهن شخص مخاطب بیرون میآورده‌اند ، این دونفر یك نوع مطلب را آغاز میکرده وروش استقرائی بکار میبرده‌اند برای درك این موضوع بی‌مناسبت نیست مکالمهٔ (بودا) را با (سنا - ۱) مورد دقت قراردهیم

(سنا)سالکی است که ریاضت‌های سخت‌را تحمل کرد وچون‌سرانجام بیهوده بودن آنها را دانست تصمیم‌گرفت از افراط بتفریط پردازدومطابق هوای نفس خود رفتار کند ؛ (بودا) بوی چنین میگوید :

بگو بدانم مطاب چگونه است ؟ آیا توسابقاً یعنی پیش از آنکه ترك خانه کنی درنواختن چنگ مهارت داشتی ؟

(سنا) - بلی‌خداوندگارا .

(بودا) - در این موضوع چه میاندیشی ؟ آیا اگر سیم‌ها و تار های چنگ زیاده ازحدکشیده شود میتوان آنرا بکاربرد وصدای مطلوب را از آن در آورد ؟

(سنا) - خیر . خداوندگارا . چنین چیزی ممکن نیست

(بودا) - پس چه (سنا) ؟ آیا اگر تار های چنگ نه زیاد محکم وکشیده ونه بسیار آزاد و رها باشد میتوان آنرا بکار برد و صدای مطلوب را ازآن درآورد ؟

(سنا) - بلی‌خداوندگارا

SONA (۱)

(بودا) - بسیار خوب پس بدان اگر نیروهای روح آدمی زیاد در یاضت وسختی بیند افراط است واگر خیلی عاطل مانند تنبلی و اهمال است، بنابراین نیروهای خودرا متعادل نگاهدار وپیوسته برای تعادل قوای روحی خود بکوش واین مطلب را هدف خود بدان؛ در مورد دیگری (بودا) با برهمنی طرف گفتکو بوده وصحبت آنها راجع بطبقات چهارگانهٔ (۱) مردم هند ودلائلی است که بموجب آنها طبقات بالاتر طبقات پست ترر ا بخدمت واطاعت خود موظف میدانند

(بودا) بحث انتقادی خودرا بصورت سؤال وجواب ومکالمه در آورده و چنین میگوید :

از یکنفر کشاتریا (اشراف و جنگجویان) سؤال میکنیم بخدمتگزاری کدامیك از دو نفر زیر مایل است : یکی آنکه چون درخدمتش بسر برد در اثر انجام وظائف و خدمات لازم خودرا بدتر از آغاز یابد نه بهتر از آن دیگر آنکه چون بخدمتش گماشته شود خودرا بهتر از آغاز یابد نه بدتر از آن ، اگر این شخص مخاطب درست فکر کند باید چنین پاسخ دهد: من خدمت آنکس را اختیار نمیکنم که پس از انجام وظیفهٔ خود نسبت باو بدتر باشم نه بهتر بلکه خدمت کسی را برمی گزینم که پس ازخدمتگزاری او بهتر باشم نه بدتر ، (بودا) دنبالهٔ سخن روشن و ثابت ومنطقی خودرا بدین طریق تعقیب میکند : اگر همین سؤال بالارا از یك برهمن یایك (ویسیا) یا یك (سودرا) بنمائیم در هر حالت پاسخ همان است که در بالا ذکر شد

واین تحلیل وتجزیه سرانجام بدین نتیجه میرسد :

« اگر در اثر خدمتگزاری شخصی انسان حس کند که ایمانش قوی

طبقات چهارگانهٔ مردم هند عبارتند :

۱ - برهمن ها ۲ - کشاتریا (KSHATTREYA) یا امراء و اشراف جنگی که از اعقاب کسانی محسوبند که در جنك با بومیان پیشرو بوده‌اند

۳ - ویسیا (VAISYAS) یا تودهٔ مردم که بکار های معمولی مخصوصاً زراعت اشتغال دارند

٤ - سودرا (SUDRAS) که بکارهای پست و بردگی اشتغال داشته ازشرکت در آداب مذهبی محرومند

میگردد ، دانش و معرفتش توسعه مییابد ؛ وعقلش در راه کمال وترقی پیش میرود در اینصورت من معتقدم باید خدمت اورا اختیار کند »

کنایات و امثال

گاهی در ضمن سخنرانیهای مذهبی واخلاقی (بودا) امثال وکنایات نیز دیده میشود ؛ (چنانکه در انجیل های مسیح هم کنایه و استعاره دیده میشود)

(بودا) خود در مواردی چنین میگوید :

« اکنون میخواهم برای شما مثلی بیاورم ، زیرا در ضمن امثال بسیاری ازخردمندان معنای حقیقی و مقصود واقعی را کاملا درك میکنند »

امثال و استعاره ها از روی اعمال و حرکات انسان و طبیعت اقتباس شده است و با زندگی معنوی واعمال دینی ومسألهٔ نجات وجامعهٔ نجات یافتگان ارتباط کامل دارد

بیان (بودا) را در مورد مسألهٔ نجات بعمل طبیبی تشبیه کرده اند که تیرزهر آلودرا از درون زخم خارج میکند و با گیاههای صحت بخش نیروی سم را از بین میبرد

جامعهٔ شاگردان یعنی اجتماع ارواح شریفی راکه تمام امتیازات خانوادگی واشرافی از میان آنها رخت بربسته است بدریا وعجائب آن تشبیه کرده اند

در اعماق دریا مروارید و سنگهای گرانبها موجود است ، مخلوقات عظیم الجثه درحرکتند ، شطهای بزرك بدریا میریزد ونام وهویت خودرا را از دست میدهد و بشکل آن درمیآید

همانگونه که گل سوسن سرازآبها بیرون میکند وخارج آب بزندگی خود ادامه میدهد ، (بودا) ها نیز در این عالم بوجودمیآیند ، ولی برتر از این جهان و برفراز ناپاکی های آن قرار میگیرند

دهقان زمین را شخم میزند : دانه را میکارد ، آبیاری میکند ولی نمیتواند چنین حکم کند :« امروز باید دانه سبز شود ؛ فردا باید نمو کند روز بعد باید بثمر برسد » بلکه باید تأمل نماید تافصل مناسب دررسد وبوسیلهٔ بثمر رسیدن محصول زراعت او تأمین گردد ، حال شاگرد و رهروی که برای رسیدن بنجات کوشش میکند نیز چنین است ، او باید مطابق

قانون زندگی رهبانی عمل کند ، خود را تسلیم اندیشه های مذهبی نماید وکاملا آئین نجات را بیاموزد ولی حق ندارد چنین بیندیشد :« امروز یا فردا باید روح من از تمام آلایش‌های زمینی پاك گردد» بلکه باید منتظر فرا رسیدن زمانی باشد که نجات نصیب او شود

مثال دیگری راجع بشیطان که سعی دارد انسان را از راه نجات دور افکند و درطریق بدی وهلاکت بیندازد وراجع بنجات دهنده‌ای که اورا درراه صواب ونجات میبرد ذکر کرده‌اند که ذیلا بنقل آن میپردازیم : «شاگردان من ؛ دردامنهٔ کوهستانی و درطبقهٔ پست و زیرین آن جنگل و برکهٔ آبی فرض کنید که در نزدیکی آن دستهٔ بزرگی ازحیوانات وحشی قرار دارند ؛ مردی بدانجا میرسد ورنج وبدبختی و هلاك آن حیوانات را منظورخویش قرار میدهد ؛ وبرای رسیدن بمقصود خود جاده وراه خوبی را که بآسانی واطمینان میتوان ازآن عبور کرده مستور ساخته ، وراه تنك باتلاقی وبدی را میگشاید ودرنتیجه گلهٔ بزرك حیوانات وحشی بزحمت وخطرها دچار شده پیوسته از عدهٔ آنها کاسته میگردد ؛ اما اگر مرد نیك اندیشی فرا رسد وخواهان ترقی وآسایش و سعادت این حیوانات باشد راه درستی را که بآسانی و اطمینان میتوان ازآن گذشت میگشاید ؛ راه بدرا خراب و مسدود میسازد وراه تنك باتلاقی را از بین میبرد ؛ در اینصورت این گلهٔ بزرك حیوانات روبازدیاد وترقی میگذارد

شاگردان من ، این مثال را برای شما بیان کردم تا حقیقت آنرا دریابیدومعنای واقعی آن چنین است :

طبقهٔ پست و زیرین وبرکهٔ آب امیال وخواهشهای نفسانی است مردی که طالب هلاك ورنج وبدبختی دیگران میباشد (مارا) شیطان بدخواه است راه بد طریق خطائی است که مرکب از هشت شعبه و راه است یعنی عقیدهٔ ناپاك ؛ ارادهٔ ناپاك ، زبان ناپاك ؛ عمل ناپاك ، وسائل زندگی ناپاك؛ استعمالات ناپاك ؛ حافظهٔ ناپاك ؛ اندیشهٔ نا پاك — جادهٔ باتلاقی متابعت امیال وعیش وخوشگذرانی است ، راه تنك باتلاقی جهالت ونادانی است :

شاگردان من ، مردیکه خواهان ترقی وآسایش و سعادت است وجودکامل ومقدس (بودای) بزرك است ؛ راه راست واطمینان بخش که ازآن بآسانی میتوان گذشت طریق مقدسی است که هشت شعبه دارد یعنی عقیدهٔ پاك ، ارادهٔ پاك ، زبان پاك ، عمل پاك ، وسائل زندگی پاك ،

استعمالات پاك ، حافظهٔ پاك و اندیشهٔ پاك

شاگردان من ، پس من هستم که راه درست واطمینان بخشی را که بآسانی میتوان پیمود گشوده‌ام ، راه خطارا ویران وجادهٔ تنك باتلاقی را نابود گردانیده‌ام

شاگردان من آنچه را استاد از روی شفقت و عنایت باید برای سعادت شاگردان خود انجام دهد من برای شما انجام داده‌ام »

امثال وتشبیه هائیکه خطابه های مربوط برنج و نجات را زینت می‌بخشد از نوعی است که ذکر شد ، و درمیان شکوه و تشریفات ظاهر و سبك کلیسائی راهبان این خود نسیم جدیدی است که میوزد ونشانهٔ احساس عمیق حیات وطبیعت است و اثر تمایلی طبیعی است که بدانوسیله انسان کوشش میکند سر هستی و رمز وجود را ازاین جهان متغیر دریابد

چه میدانیم ؟ شاید بوسیلهٔ همین تمایل طبیعی انسان بتواند جهان روح ومعنویت واسرار آنرا بارموز وکنایات دریابد ؟

افسانه‌ها وحکایات

فاصلهٔ میان امثال وتشبیهات باافسانه‌ها وحکایات یك گام بیش نیست

راهبان بودائی دراین موضوع روح هندی رادرخود حفظ کرده وازتمایل باستانی مردم هند بداستان سرائی و قصه گوئی برخوردار بوده‌اند ، کتب مقدسه حکایاتی از زبان (بودا) نقل میکند ؛ حکایت منقول گاهی افسانه است که بازیگران آن حیواناتند ، وگاهی داستانی است حاکی ازتغییرات عجیب این جهان وهزاران تغییر مربوط بزندگی انسان ؛ ولی هدف ومقصود آن گاه جدی وگاهی تفریح و شوخی است ؛ معمولا (بودا) داستان سرائی را اینگونه آغاز میکند :

در روزگار پیش دوبرادر بودند...

در روزگار پیش در شهر (بنارس) ، پادشاهی بود موسوم به (براهماداتا-۱) که مقصود داستان پادشاه تبعید شدهٔ(درازرنج) و پسرش (درازعمر) است

گاهی افسانهٔ منقول مربوط بکبك ومیمون وفیل است که باکمك هوش و خردطبیعی طرز زندگی بایکدیگر را فراگرفته‌اند

BRAHMADATTA «۱»

در آخر هر داستانی بطرزی شایسته نتیجهٔ اخلاقی ذکر میشود

قطعات

جای آنست که از زیباترین سخنان (بودا) یعنی قطعه‌های شاعرانه که راجع بآنها تاکنون سخنی نگفته‌ایم یادکنیم

این قطعه‌ها مانندکانونی است که خلاصه وعصارهٔ بهترین فکر بودائی و فروغ و گرمی آنرا درآنها میتوان یافت

این قطعه هارا نباید زینتهائی پنداشت که بعدها جامعهٔ راهبان به بیانات بنیادگزار کیش خود افزوده‌اند ، طبعی قابل انعطاف و قریحه ای شاعرانه این بدیهه گوئیهای کوتاه رابوجودآورده است، کاملا امکان پذیراست که این قطعه های کوچك از طبع شخص (بودا) یا شاگردان با قریحهٔ او تراوش کرده باشد

اگر این قطعه‌ها با نثرهای خشك مذهبی سنجیده شود عدم تناسب غریبی مشهود میگردد و ناچار این سؤال بذهن انسان میآیدکه آیا این دونوع اثررا افکار یکنوع مردم بوجود آورده است ؟ و شخص این مطلب را احساس میکند که تاچه اندازه نثرهای خشك وجامد ؛ استعمال کنندگان را در تنگنا و سختی میافکنده است

اما آنجاکه دنبالهٔ نثر قطع میشود ، آنجا که بجای افکار محدود و دقیق احساسات ، رنج ها آرزوهای قلبی باید بـا کمال سادگی بیان شود ، پیدایش آثـار حیات احساس میگردد وگـل زندگی (یعنی شعر) میشکفد ، واحساسات بسیار عمیق ازخلال روپوش وحجابی که سبك پراز استعاره و کنایهٔ هندی بدانها پوشانده است دربرابر دیدگان درخشیدن آغاز مینماید ، ترانه‌ها با اوزان وقافیه‌هـای منظم ودلچسب کـه یکنواختی و رنگارنگی را درخود باهم آمیخته‌اند از هرسو جلب نظر مینمایـد ، این ترانه‌هـا بموجهای ملایم دریاچه میماند که در میان سوسن های رنگا رنك روشنائی آسمانرا منعکس میکند

اما حقیقت ومعنای این ترانه‌ها همان عقیدهٔ بودائی است ؛ ودرتمام ترانه‌ها ، باآهنگی عالی ویکنواخت این حقیقت منعکس است : « ناپایداری موجودات این جهان شوم واندوه‌آور است ۰ خوشبخت آنکس که چیزی پایدار وابدی اورا نصیب گردد»

همین حقیقت است که فلسفهٔ اخلاقی بودائیها را رونق می بخشد و باعث روشنائی عمیق وفرخندهٔ آن میگردد ؛ و براثر همین معنی است که درضمن جملهها وعبارات زیبا میگویند: « خدایان نیز بر این معنی عالی اخلاقی حسد میورزند» واز فرازهمین معرفتوروشنائیاست که یکنفر بودائی بحرکات آشفتهٔ این جهان نظر میافکند ؛ و بسوی انسان مضطرب متمایل میشود ، وبدون اینکه سخنی بر زبانآرد تصویر آرامش قلب رادر برابر دیدگان خود ملاحظه میکند

برای آنکس که درکیش بودائی بتحقیق میپردازد این خود نعمت بزرگی است که ازآغاز (دهاماپادا ـ ۱) یعنی بزرگترین و زیباترین دیوان اشعار را در دسترس داشته باشد ، وهرکس بخواهد روح و حقیقت بودائی را دریابد باید باین دیوان مراجعه کند مانیز در قسمت دوم این کتاب که آئین (بودا) را مورد بحث قرار میدهیم اغلب بقسمتهای مختلف آن استشهاد خواهیم کرد

DHAMMAPADA«۱»

ترجمهٔ چند قطعه از اشعار (دهاماپادا) ذیلا نگاشته میشود :

« برای کسی که خواب بچشمانش راه ندارد ؛ شب درازاست ؛ برای مرد خسته راه درازاست ، برای کسانیکه حرفی از حقیقت نیاموخته اند راه ناهموار وناهنجار تولدهای جدید دراز است »

« همانگونه که دریایژرفصاف وروشن است ؛ همانگونهخردمندان حقیقت را می نیوشند وبآرامش میرسند »

« ای برهمن ؛ با نیرومندی وقدرت جریان سیلرا متوقف ساز ؛ هوای نفس را ازخود دورکن ، اگر بپایان آنچه نا پایدار است وقوف یافتیحیات جاویدو وجود ابدیرا در مییابی »

«من بیهوده در راه تولدهای جدید بسیار باسرگردانی بسرمیبردم؛ و درجستجوی سازندهٔ خانهٔ (بدن) میبودم ـ پیوسته از نو متولد شدن رنج بزرگی است ، اکنون ای سازندهٔ خانه ترا یافتهام ـ تو نباید دیگر از نو خانهرا بسازی ـ چوبهای تو همه شکسته و خانه از پای بست ویران شده است

چونروح از نا پایداری اینجهاننجات یافت هوای نفس را نا بود ساخته است ۰»

فصل پنجم
وفات (بودا)

(بودا) هشتاد سال در این جهان خاکی زیست ، چهل وچهار سال از این مدت را بکار اجتماعی یا اگر بزبان پیروان او سخن گوئیم (بوظیفهٔ بودائی) پرداخت ، سال وفات او یکی ازمشخص‌ترین تاریخهای هند باستان است ومحاسباتی‌که زیاد از حقیقت‌دور نیست وفات اورابسال ۴۸۰ پیش از میلاد تعیین میکنند

از ماههای آخر زندگی (بودا) وازآخرین مسافرت بزرك او از (راجاگاها) به (کوزینارا) یعنی جایگاه وفاتش اطلاع کافی ومبسوط در دست است ؛ واین‌قسمت در فصلی ازکتب مقدسه که بزبان سیلانی نوشته شده مسطور است ،کیفیات خارجی و ظاهر این قسمت از روایات میرساند که وقایع بدقت ثبت‌شده وحقایق ضبط‌گردیده است ولی‌در آن قسمت ازسخنان وخطابه‌های (بودا) که‌بوسیلهٔ کنایه‌ها واستعاره‌های واضح یامبهم نزدیکی وفات اوذکرشده قطعاً قوهٔخیال تأثیر بسزائی‌داشته‌است ؛ بنابراین شایسته است در اینجا ترجمهٔ قسمتی از فصل مذکور را گاهی بطور خلاصه وگاهی عیناً نقل‌کنیم : (بودا) ازشهر(راجاگاها) پایتخت قدیمی (مگده) بجانب شمال رهسپارگردید واز رود(گنگ) از همان نقطهٔ که‌شهر جدیدومقرسلطنتی(پاتالی‌پوتا ـ ۱) (که‌درقرون بعدپایتخت هند گردید)تحت‌سرپرستی‌مأمورین‌عالیرتبه(مگده)درآنجاساخته‌شده‌بودعبورنمود وبزرگی وعظمت آیندهٔ این شهر را پیشگوئی کرد ، سپس راه خود را بسوی شهرآزاد و ثروتمند وزیبای (وزالی) ادامه داد ، نزدیك این شهر در قصبهٔ (بلووا ـ ۲) شاگردانیرا که همراهش بودند مرخص کرده و در آنجا سه ماه بارانی رادر تنهائی وانزوا گذراند وگمان میرودکه این آخرین فصل بارانی دورهٔ زندگانی او بوده‌است. در (بلووا) بیماری‌سختی همراه باوردهای شدید براو عارض‌گشت بطوریکه وفاتش بنظر نزدیك مینمود در این‌هنگام بیاد شاگردان خودافتاد وچنین اندیشید :«شایسته نیست پیش ازآنکه‌باعلاقه‌مندان خود بگفتگو بپردازم؛ و باجامعهٔ شاگردان

BELOUVA «۲» PATALIPOUTTA «۱»

صحبت کنم در (نیروانا) داخل شوم، من میخواهم با نیروی اراده بر این بیماری فائق آمده و زنده بمانم»، سپس فرخنده حال بر بیماری فائق آمد و حیات را درخود نگاهداشت، بیماری از وجود فرخنده حال زائل شد، واز بستر کسالت برخاست، ازخانه بیرون آمد ودرسایهٔ دیوار آن بر فراز یك کرسی که برای وی تهیه کرده بودند نشست (آناندا) نزد او رفت و پس از اداء سلام واحترام پهلویش نشست؛ وچون بجانب او قرار گرفت چنین سخن آغاز نمود:

«خداوندگارا . من حال فرخنده‌حال‌را خوب می‌بینم . خداوندگارا من حال فرخنده حال را بهتر مینگرم . من قوای خود را از دست داده وبسر گیجه دچارشده‌بودم . فکرمن نمیتوانست کسالت فرخنده‌حال راتحمل کند. خداوندگارا با این‌وصف این اندیشه مرا مطمئن‌میساخت که فرخنده حال پیش ازآنکه اندیشه‌های خودرا راجع بجامعهٔ شاگردان بآنها بفهماند در(نیروانا) داخل نخواهد شد.»

(بودا) در پاسخ‌اظهار فرمود :(آناندا)؛ بگو بدانم جامعهٔ شاگردان ازمن چه میخواهد؛ من‌آئین نجات را اعلام داشتم؛ ومیان درون وبرون هیچگونه امتیازی قائل نشدم، (آناندا) بودای کامل آئین حقیقت را بدون آنکه برایش حدی قائل شود آموخت؛ هرکس اندیشهٔ زیر را دارد :« من میخواهم بجامعهٔ راهبان فرمانروائی کنم » یا « جامعهٔ راهبان باید مطیع من باشد.» مقاصد واندیشه‌های خودرا راجع بجامعهٔ راهبان بآنها میفهماند؛ اما بودای کامل این اندیشه‌ها را ندارد، (آناندا)، چه حاصلی دارد بودای‌کامل اندیشه‌های خودرا راجع بجامعهٔ راهبان بفهماند؟

(آناندا) من‌اکنون‌پیرو ناتوان شده‌ام. موهایم سپید شده‌است‌وبپایان راه زندگی دنیایعنی پیری رسیده‌ام، شما خود چراغ هدایت وپناه‌خویشتن باشید ودنبال ملجأ و پناه دیگری نروید . حقیقت را راهنما و پناه خود بدانید ودرجستجوی پناه دیگری نباشید، کسانیکه ازهمین اکنون یا پس از رفتن من ازاینجهان راهنما و پناه خودباشند ودنبال ملجأ وپناه‌دیگری نروند، حقیقت را پناه وراهنمای خوددانندوپناه دیگری نجویند شاگردان حقیقی من‌هستند و در راه صحیح زندگی گام برمیدارند

پس ازآن (بودا) به (وزالی) رفت وبرحسب معمول درشهر پرسه زد، (مارا) شیطان بد خواه نزد او آمد وآو را تشویق کرد تا فورا داخل

(نیروانا) شود ، (بودا) با این سخنان اورا از خود راند :« ای بدخواه بیهوده باین اندیشه خودرا مشغول مدار ، هنوز مدت کوتاهی باقیمانده است تا بودای کامل داخل (نیروانا) شود ؛ واز این تاریخ چون سه ماه بگذرد داخل نیروانا خواهم شد .» در اینحال (بودا) ارادهٔ حیات را درخودنابود ساخت وچون تصمیم گرفت در (نیروانا) داخل شود ؛ زمین بلرزه آمد و صدای رعد شنیده شد

عصر همانروز بوسیلهٔ (آناندا) تمام راهبانیرا که در نزدیکی (وزالی) بودند جمع کرد و میان جمع آنها نشسته چنین گفت :

شاگردان من دانشی را که من فراگرفته و بشما آموختم ، خوب فراگیرید در همان راه گام بردارید ، درآن تمرین نموده آنرا تقویت کنید ، تا این زندگی مقدس مدتی بطول انجامد ، و این حیات مبارك برای پیشرفت بسیاری ازمردم وخرمی آنها وبرای خیرخواهی جهانیان و برای ترقی خدایان وانسانها ادامه پیدا کند

شاگردان من ؛ ترقی وخرمی خدایان وافراد انسان کدامست ؟ و آن دانش چیست . که من فرا گرفته وبشما آموخته‌ام و برشمالازم است که خوب فراگیرید ، بروفق آن عمل کنید وآنرا تقویت نمائید تا زندگی مقدس مدتی بطول انجامد و حیات مبارك برای ترقی بسیاری از مردم وخرمی آنها و برای خیرخواهی جهانیان و برای نجات وترقی وخرمی خدایان وافرادانسان ادامه پیدا کند ؟

این دانش عبارتست ازمراقبت و دقت کامل ورعایت قسمتهای چهارگانهٔ نیروی مقدس یعنی حواس پنجگانه ، قوای پنجگانه ، عناصر هفتگانهٔ معرفت وراه مقدسی که دارای هشت شعبه وجادهٔ فرعی است ؛ شاگردان من اینست دانشی که من فراگرفته وبشما نیز فهمانده‌ام ...

سپس فرخنده حال راهبان رامخاطب ساخته سخن خودرا چنین تعقیب کرد:

« ای راهبان ، حقیقتی راکه باید برای شما بگویم اینستکه تمام موحودات زمینی فانی هستند مجاهده نمائید . مدت کوتاهی باقیمانده است تا بودای کامل داخل نیروانا شود ؛ از این تاریخ تا سه‌ماه دیگر بودای کامل داخل نیروانا خواهد شد »

فرخنده حال چنین سخن گفت ، بودای کامل این سخنا نرا فرمود ؛ استاد دنبالهٔ سخن را چنین ادامه داد :

« زندگی من بآخر رسیده است ؛ پایان حیات من نزدیك است .
من‌میروم وشما در این جهان میمانید، پناه‌گاهی برای من‌مهیااست
شاگردان من ؛ پیوسته کوشش کنید ؛ همواره با تقوی زندگی‌نمائید
همیشه روح خودرا آماده نگاه دارید

آنکس که بدون تـزلزل ایمان خودرا نسبت بکلام حق نگاه دارد
از چنگال تولد ومرك رسته وفوراًرنج او بپایان میرسد.»

فردای آن روز هم (بودا) یکدفعه در کوچه های شهر (وزالی) پرسه زد، سپس آخرین نگاهی بشهر افکند و بـا عدهٔ بسیاری از شاگردان که همراه اوبودند بسوی(کوزنیارا) رهسپار شدند ،و در همین محل است که خودرا آماده نمود تادر (نیروانا) داخل شود ؛ در راه در (پـاوا) بیماری آخرین که بوفات اومنتهی‌گردید براو عارض شد ؛ بموجب روایات‌منقول این بیماری در اثر خوردن‌گوشت خوك که(کوندا ـ ۱) پسرآهنگری از اهل (پاوا) برای وی تهیه‌کرده بود عارض گردید

(بودا) بیمار وناتوان‌راه خودرا بسوی (کوزنیارا) ادامه داد ، چند شعر بسیار قدیمی که راجع باین‌مسافرت سروده شده باقیمانده‌است وذیلا بترجمهٔ آنها میپردازیم :

« بودا درطی مسافرت برودخانهٔ(کاکوتا ـ۲) رسید ؛ (کاکوتا)آن رودخانهٔ آرام وصافی که آبش زلال است

استاد خسته وناتوان ، آن وجود عالی وکامل ، آن‌موجودبی‌نظیر در رودخانه آب تنی کرد

پس از آب تنی ، آب‌آشامید وازرودخانه‌بیرون آمد ؛ هیئت‌شاگردان در پیرامون استاد بودند

استاد مقدس ؛ مبلغ حقیقت وخردمندکامل بسوی جنگل درختهای انبه رهسپار شد سپس به (کوندا) یکی از راهبان‌گفت ، شنل مرا چهار تاکن تا بخوابم

(کوندا) آن مرد خوشبخت آنچه را استاد امر فرموده بود انجام داد ، شنل را چهارتـا زده وفوراً روی زمین پهن نمود

استاد در اثر ضعف بیماری خوابید و (کوندا) پهلوی او نشست »
بالاخره(بودا) به (کوزنیارا) رسید ؛ درآنجا درکنار رودخانـهٔ

KAKOUTTHA «۲» COUNDA «۱»

(هیرانیاواتی -۱) بیشهٔ از درختهای(سالاس)موجود بود

(بودا) به (آناندا) چنین گفت :«آناندا ؛ برو و درمیان دو درخت بهم پیوسته بستری برای من آماده ساز ، بطوریکه سرم بسوی شمال باشد، «آناندا» من بیمارم ومیل بخواب دارم.»

موسم گل داشتن درختهای سالاس نبود ، بااین‌وصف دو درخت بهم پیوسته ازپا تاسر غرق درگل‌بود ؛ (بودا) مانند شیری در زیردرختهای گل‌دار خوابید ، وگل‌ها همچون برف برروی بدن اوریخت ، باران گل از آسمان فرودآمد ، ودرآن بالا آهنك های‌آسمانی برای تجلیل وجودمقدس (بودا) که نزدیك وفات بود شنیده میشد

آنگاه فرخنده حال به«آناندا» چنین گفت :

« آناندا ،گرچه موسم‌گل نیست ؛ ولی این دو درخت بهم پیوسته غرق گل است وانبوه‌گل‌ها مانند باران روی بدن بودای کامل میریزد ، آهنك‌هاوسرودهای آسمانی که برای تجلیل وافتخاربودای‌کامل‌سروده‌میشود بگوش‌میرسد ، اما تجلیل و افتخار وسود دیگری نیز برای بودای کامل وجود دارد - آری راهب وراهبه ، برادران و خواهران مؤمن ، که آئین تبلیغ شده را بکار بندند ؛ واز روی بصیرت وکاردانی بنیکی‌گرانید وآئین نجات را راهنمای زندگی خود سازند ؛ آنها بهتر و بیشتر باعث افتخار ومباهات واحترام وجودکامل (بودا) میشوند ، (آناندا) از اینجهت است که شما باید تمام‌کوشش خود راصرف‌کنید وتصمیم‌بگیرید آئین نجات‌را بکار بندید ،واز روی بصیرت بنیکی‌گرائید ، و آئین « بودا » را سر مشق زندگی خود قرار دهید .»

در این هنگام (آناندا) داخل خانه گردید درحالیکه اشك ازدیدگان فرو میریخت وچنین میگفت :« من هنوز پاك نشده‌ام و بگناهان خویش آلوده‌ام ، من هنوز بکمال مطلوب خود نرسیده‌ام ، واستاد من آن وجود گرامی که بمن علاقه‌داشت داخل نیروانا میگردد .»

(بودا)یکی ازشاگردان را دنبال اوفرستاد وچنین فرمود:«شاگرد من ، برو ازقول من به(آناندا) بگو استاد میخواهد با تو صحبت کند .»

(آناندا) نزد استادآمد ، درمقابل او تعظیم نمود و پهلویش نشست سپس (بودا) بوی چنین گفت :« بااینحالات ازنزدمن مرو؛ ناله مکن ، نومید

HIRANYAVATI «۱»

مباش ؛ مگر سابقاً بتو نگفته‌ام ، که انسان از آنچه دوست میدارد و بدان شادمان است جدا میشود وازآن مهجور ومحروم میگردد ، (آناندا) چگونه ممکن است موجودی که متولد شده ، وایجاد گردیده وناپایدار است جاوید بماند ؟ خیر چنین چیزی ممکـن نیست ، ولی (آنـا ندا) تـو روزگاری دراز بدون هیچگونه تصنع وبخود بندی باخرسندی بسیار وبارضای خاطر بامهربانیها ومراقبتهای خود ؛ در اندیشه‌وگفتار ورفتار ببودای کامل خدمت کرده ای ـ (آناندا) تو خوبی کرده‌ای ، ثابت قدم باش بزودی از گناه و آلودگی آن پاك خواهی شد .»

شب فرارسید ؛ اشراف(کوزنیارا) و «مالا» ها دسته دسته با زنان وکودکان خود بیرون آمده در جنگل جمع شدند تـا برای آخرین دفعه وظائف خود را نسبت به « بودا » که در حال احتضار بود انجـام دهند راهبی از فرقهٔ دیگر بنام « سوبهادا ـ ۱ » که آرزومند بود ازفیض صحبت استاد بهره‌مند شود بااو گفتگو کرد ؛ اورا پذیرفت وباو گروید ، این آخرین کسی است ازایمان‌آورندگان که بااستاد مواجه شده‌است

اندکی پیش ازآنکه« بودا» ازاین‌جهان‌خاکی رخت بربندد «آناندا» را مخاطب ساخته چنین فرمود : « ممکن‌است این اندیشه بخاطر شماآید که صاحب کلام مقدس وبنیادگزار کیش‌ماازدنیارفته‌استو ما دیگرازفیض وجود استـاد محروم هستیم ، «آنـاندا» ، نباید اینگونه اندیشه‌ها در شماراه یابد زیرا چون من ازمیان‌جمع شما برکنار شوم واینجهان خاکی‌را ترك‌گویم آئین وکیشی که آموخته‌ام استاد شما خواهد بود .»

سپس شاگردان‌خودرا مخاطب ساخته چنین فرمود :« شاگردان من ، درواقع . چنانکه سابقاً بشماگفته‌ام ، هرچه لباس هستی بوشد سپنجی وفنا پذیر است ؛ پیوسته مجاهده وکوشش کنید .»

این بود آخرین‌سخن « بودا» وازآن لحظه ببعد روح اوراجذبه‌های پی‌درپی فراگرفت‌وداخل (نیروانا) گردید

زمین‌بلرزه‌آمد ، رعد غریدن‌آغاز کرد ؛ ودرهمان لحظه‌که « بودا» داخل «نیروانا» شد «برهما» خدای بزرك این‌سخنانرا اداکرد :

« در تمام جهان ها ؛ تمام موجودات روزی از قید تن میرهند ،

SOUBHADDA «۱»

امروز هم «بودا» شاهزادهٔ پیروزی ؛ استاد بزرگ جهان ، آن وجود کامل وتوانا داخل نیروانا گردید »

در برابر دروازه‌های شهر ؛ هنگام برآمدن آفتاب ، نجبا واشراف «کوزینارا» با انجام تمام تشریفاتی که برای جنازهٔ پادشاه فرمانفرمای جهان لازم است جسد(بودا) را سوزاندند

پایان قسمت اول

امیداست قسمت دوم و سوم فروغ خاور (آئین ورهبانیت بودا) که ترجمهٔ آن آغاز شده‌است بزودی طبع و منتشر گردد

مترجم

